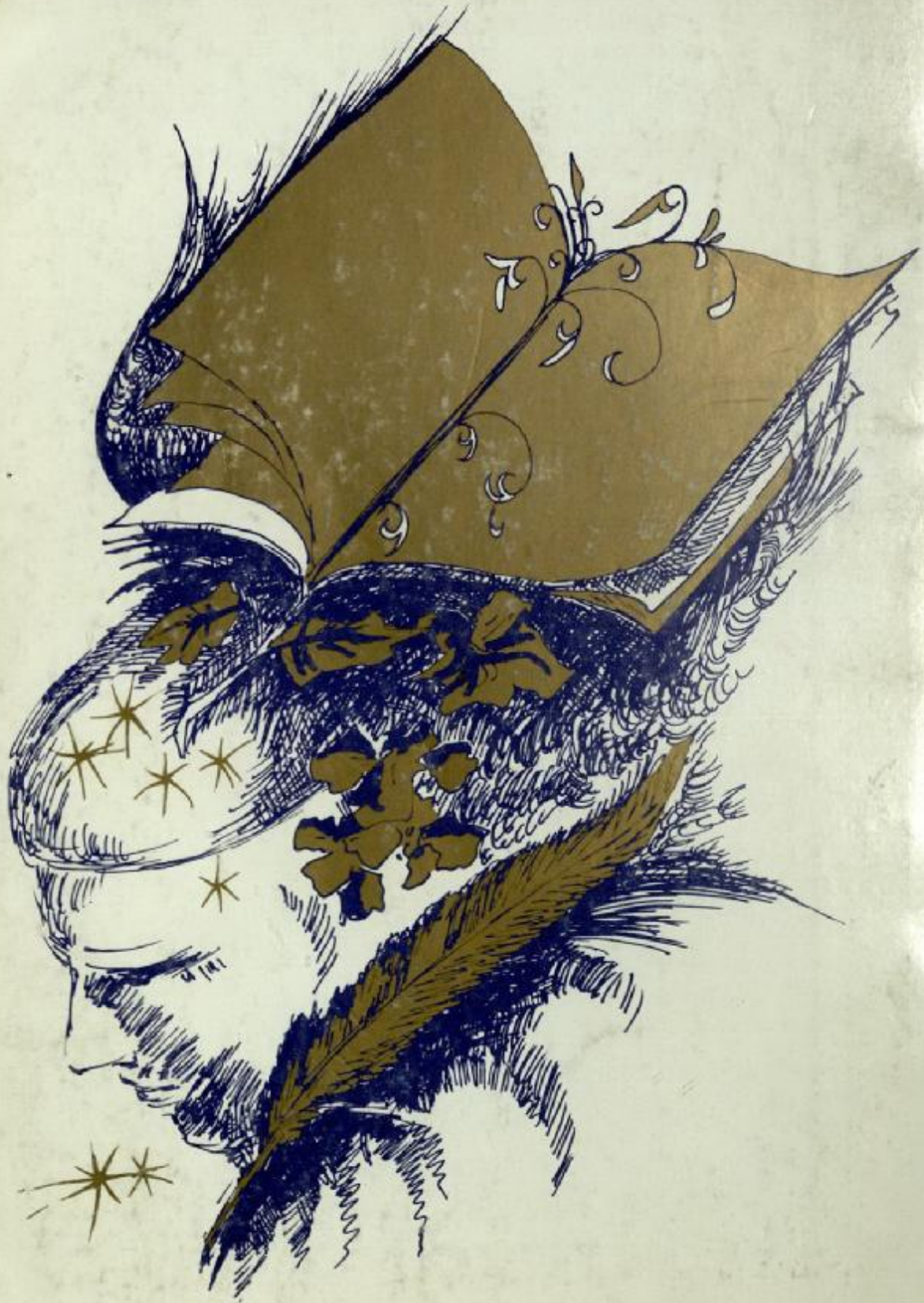


ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ

۳۷ بهار ۱۳۷۳ ژوئن ۱۹۹۴م

# دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد



### قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

- \* مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و آسیای مرکزی و افغانستان می باشد.
- \* بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو و انگلیسی اختصاص می یابد.
- \* مقالات ارسالی ویژه «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.
- \* به نویسندگانی که مقاله آنها برای چاپ در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.
- \* مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- \* «دانش» کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی و پاکستان شناسی معرفی می کند. برای معرفی هر کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.
- \* آراء و نظرهای مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبین رای و نظر مسئول ریزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.
- \* هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید:
- \* فصلنامه دانش در ویرایش مطالب آزاد است مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود باز پس فرستاده نمی شود.

مدیر مسئول دانش

ریزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶ - اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ - ۲۱۰۲۰۴

۳۷

بهار ۱۳۷۳

ژوئن ۱۹۹۴ م

# دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

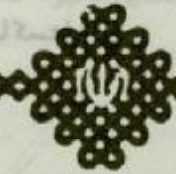
رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاره

دکتر سید علی رضا نقوی



# شاهد

۷۷

۲۷۳۲

۲۷۳۲

کتابخانه مرکزی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه مرکزی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه

کتابخانه مرکزی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه

مدیر مسئول و انتشار

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱.۱۴۹ - ۲۱.۲۰۴

حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی

چاپ خانه: آرمی پریس - راولپنڈی

بسم الله الرحمن الرحيم

# فهرست مطالب

دانش شماره ۳۷

## سخن دانش

### بخش فارسی:

- ۷ حضرت آیت الله خامنه ای / جامعه در حال تحوّل محتاج هنر است
- ۱۵ مختار علی خان پرتو روهيله / ادبیات انقلاب اسلامی ایران
- ۳۵ دکتر خانم شفقت جهان ختك / زبان فارسی و اهمیت آن در شبه قاره
- ۵۵ دکتر یونس جعفری / صنایع و شعر زبان اردو
- ۶۷ ماهر خواجه سلطان / میر سید علی همدانی و احمد دانش
- ۷۳ دکتر خانم نسرين ارشاد / زبان فارسی در پاکستان

### شعر فارسی و اردو:

- ۸۷ عباس فرات، فضل حق، اقبال، نیرسان اکبر آبادی، دکتر رئیس احمد نعمانی، سرور انبالوی، صدیق تاثیر، حکیم نذیر رائیکوتی، صابر ابوسری، ظفر اکبر آبادی، جوش ملیح آبادی

کتابهای تازه:

۱۰۳

ضیاء النبی، جلد اول مجموعه سخنرانیها و مقالات نخستین سیمینار سه روزه پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن، شیخ شرف الدین منیری، تذکره مخزن الغرایب، فارسی ادب کی شخصیات

۷۶

اخبار فرهنگی:

۱۱۵

کنفرانس اندیشه و افکار امام خمینی (ره)، اعطای دکترای فارسی به دانشجوی خارجی از دانشگاه تهران

۱۱۵

فرمودات حضرت آیت الله علی خامنه ای:

۱۲۱

درباره زبان فارسی

۱۲۱

بخش اردو:

۱۲۱

- حضرت خواجه محمد باقی بالله اور وحدت الوجود    دکتر مسعود انور علوی کا کوڑی ۱۲۳  
محمد فرخ سیر شہید کے مقرب فارسی شعراء    پروفیسر محمد ابصار احمد ۱۳۷  
پروفیسر آغا صادق مرحوم    دکتر رشید نثار ۱۵۵

۱۷

فہرست کتابها، مجلہ ها و مقالاتی کہ برای دانش

دریافت شد

بخش انگلیسی:

- The Quranic Foundations of Iqbals Philosophy of Ego    Brig. Ashraf Chaudhry 1  
Rose water a symbol of Purity    Dr. Mahmooda Hashmi 11

## سخن دانش

زندگی عبارتست از حوادثی که پشت سرهم بوقوع می پیوندند. این حوادث گاهی پیام آور شادی هستند و گاه با غموم و آلام همراه. گاهی قلب آدم را خوشحالی و شادمانی می بخشند و گاه نتایج و عواقب الم انگیز و ناراحت کننده ای را به بار می آورند. زندگانی ما، مانند فصلهای سال گاه شادابی و خرمی بهار را دارد و گاه حوادث و گرمای تابستان، گاه همچون پاییز برگ های آمل و آرزوهای ما را بهم می ریزد و گاه مثل زمستان با سردمهری دوستان و رفیقان مواجه می گردد.

فصلنامه جدید «دانش» که اینک بدست خوانندگان گرامی می رسد بابت فصل بهارست. بهار اصولاً پیامبر شادی و نوآوری است و طبیعت درین ایام گلستان زندگی را جان تازه ای می بخشد و درختهای آرزو لباس نو می پوشند. اما اگر يك طرف در این فصل سال که با عید نوروز آغاز می گردد و پیغام سرور و شادمانی را به همه می رساند و همچنین یاد آور روز تشکیل جمهوری اسلامی ایران و روزهای ولادت باسعادت حضرت امام رضا (ع) و امام تقی (ع) و همچنین عید غدیر خم می باشد، طرف دیگر بعضی از حوادث المناکی را هم در بردارد مانند شهادت امام جعفر صادق (ع) و امام محمد باقر (ع) و امام محمد تقی (ع)، و حمله نظامی آمریکا به ایران در طبس، و شهادت آیت الله شهید استاد مرتضی مطهری و رحلت امام امت خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران. همچنین از يك طرف مصادف با روز عید قربان می باشد که یاد آور داستان شگفت انگیز حضرت ابراهیم خلیل الله (ع) است که پسر عزیز خود حضرت اسمعیل (ع) را بخاطر جلب رضای الهی قربان کرد اما خداوند آن فدیة را به «ذبح عظیم» مبدل کرد

تا از اولاد او سبط نبی (ص) حضرت امام حسین (ع) آن را در میدان کربلا  
بجا آورده دین شهادت را ادا کرد و به مقام سید الشهداءی رسید. علامه  
اقبال لاهوری به همین حقیقت اشاره کرده می گوید:  
آن امام عاشقان پور بتول سرو آزادی ز بستان رسول  
اللّٰهُ بِاللّٰهِ بای بسم اللّٰهُ پدرو معنی ذبح عظیم آمد پسر  
سر ابراهیم و اسمعیل بود یعنی آن اجمال را تفصیل بود  
تازه ترین شماره فصلنامه «دانش» اینک تقدیم خوانندگان محترم  
می گردد. اداره «دانش» مثل همیشه سعی کرده است بعضی از مقالات  
مفیدی از نویسندگان برجسته بزبانهای فارسی، اردو و انگلیسی و اشعار  
لطیفی از شعرای نام آور فارسی و اردو را برای مطالعه علاقمندان ادبیات  
فارسی و فرهنگ اسلامی تقدیم نماید.  
امیدواریم این شماره مورد پسند علاقمندان شعر و ادب فارسی و فرهنگ  
اسلامی قرار گیرد.  
مدیر دانش شماره ۳۷  
بهار ۱۳۷۳  
ژوئن ۱۹۹۴م



رهبر معظم انقلاب اسلامی

حضرت آیت الله خامنه ای

## جامعه در حال تحول محتاج هنر است

(این سخنرانی توسط رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع

هنرمندان و اساتید نقاشی کشور، پس از بازدید از دومین

نمایشگاه دو سالانه نقاشی ایران ایراد شده است).

بسم الله الرحمن الرحيم

در سالهای اخیر بنده از نمایشگاههای نقاشی متعددی بازدید داشته ام و

همواره دشوارترین مرحله در این بازدیدها مرحله نهایی بوده است، یعنی

همان مرحله ای که نوبت به قضاوت و اظهار نظر می رسد.

حقیقت امر این است که من از نقاشی لذت می برم و از جمله دوستداران این

هنر می باشم. مشاهده این آثار همیشه در وجودم نوعی التذاذ معنوی و

انبساط روحی به وجود می آورد. باید متذکر شوم که در این هنر از جمله

اهل فن نیستم. و در برابر این آثار، خودم را مانند يك مخاطب عامی و

ساده حس می کنم.

اثر هنری باید از آن چنان قوتی برخوردار باشد که پیام و زبان آن را هم

خواص و اهل فن و اساتید آن رشته دریابند و هم انسانهایی که از دور دستی

بر آتش دارند و از وقوف و اطلاع چندانی در آن هنر برخوردار نیستند بتوانند

با تمسک و استمداد از ذوق سلیم و فطرت الهی خود، زبان و پیام اثر را

بخوبی دریابند. در نقاشی زبان پیامدهی، زبانی است رسا، گویا و موفق.

به هر حال از دیدار این مجموعه هنری کمال استفاده نصیب من شد و این تمتع و استفاده بدون توضیحات و تفاسیر هنرمندان حاضر در نمایشگاه چندان سهل و آسان نبود و فهم و ادراک آثار تا حدودی میسر شد.

آقای دکتر لاریجانی پیش از سخنان من به نکته ای در باب هنر دوستی بنده اشارت داشتند، که مایلم شخصا در این باره صحبت کنم.

این اظهار لقلقه لسان نیست، حرف دل است و تکریمی از سرتظاهر و تصنع و صرفاً زبانی نیست، بلکه تکریمی است برآمده از علم و برخاسته از احساسی صادق و راستین. احساس تکریم من در برابر هنر دو منشأ دارد. منشأ اول شخصی است، یعنی، به ذوقیات خودم مربوط می شود؛ به همان اموری که نامش دلبستگیهای هنری است. هر انسان صاحب ذوق متمایل به زیبایی هاست و از مشاهده و درک آنها نوعی التذاذ معنوی نصیبش می شود، در این عرصه انسان نازلتر از اشتر نیست. حتی حیوانات نیز در مراتبی محدود و نازل مجذوب زیباییها می شوند تا چه رسد به انسان که از قوه شگفتی در درک زیبای برخوردار است. هنر به يك معنا متصدی انتقال و بیان زیباییهاست. البته این، تمام وظیفه هنر نیست. ولی این انتقال هنرمندانه زیبایی، از جمله اموری است که هنر متکفل آن است و لذا اگر کسی از رؤیت اثر هنری محظوظ شود امری غریب و شگفت نیست. این حداقل واکنشی است که فطرت ما در برابر این آثار از خود نشان می دهد. و این حداقلی است که می توان از انسانی صاحب ذوق و فطرت سلیم انتظار داشت.

هنر می تواند مایه انبساط خاطر و تفرج روح و روان باشد. برای من که

اینگونه است. نقاشی هم به عنوان هنری در میان هنرهای دیگر می تواند اثری فرحبخش و جانفزا داشته باشد. من با هنرهای دیگری مانوس هستم که مایه شادی خاطر من را فراهم می آورند. شعر و آثار ادبی مانند رمان و قصه چیزهایی هستند که من با آنها مانوس هستم و به صراحت می گویم که آنات و لحظاتی در زندگی من وجود دارد که از قیل و قال ایام به آنها پناه می برم. با این انبوه اشتغالات سنگین و طاقت فرسایی که جان و روان ما را به خود مشغول می کند، مجال و فرجه تمدد اعصاب و انبساط خاطر امثال ما همین امور هنری است، که بسیار مفتنم و مفید و نیکو هستند. اما منشأ دومی که موجب عزت و تکریم هنر می شود، شخصی نیست، امری است اجتماعی و عام. من به هنر عمیقاً به عنوان يك نهاد عام انسانی معتقدم. نهادی که نمی توان آن را از ساختار يك جامعه بویا و انقلابی منفک نمود. جامعه ای که در حال رشد و تحول بنیادی است محتاج هنر است. بخصوص اگر در این میان صحبت از جامعه ای باشد که دارای پیام ویژه ای است. پیامی نو برای تمام انسانهای عصر معاصر. حالا اگر بخواهیم در باب هنر در چنین جامعه ای اظهار نظر کنیم متوجه می شویم که هنر در چنین جامعه ای فقط امری مستحب نیست، بلکه از جمله ضروریات لاینفک به شمار می آید که از آن گریزی نیست، و نیازی است اساسی که باید برآورده شود.

وقتی که می گوئیم «جامعه نوین ایران»، باید ویژگیها و امتیازات چنین جامعه ای را مدنظر داشته باشیم. برادران و خواهران عزیز، ما امروز

نظام حکومتی جدیدی را پی افکنده ایم که ماهیتی بکلی دگرگون دارد. این نظام متکی به قهر و غلبه و قدرت نمایی نیست. نظامی است متکی به یک اعتقاد و فکر که آمال و آرزوهای خیل کثیری از انسانها را تحقق می بخشد. این نظام نوین اداره کشور دستاوردهای عظیمی داشته است. با دقت و تعمق در صحنه آشفته سیاست جهان معاصر و تقسیم قدرت در آن، به ضرورت دگرگونی پی می بریم. قدرتمندان امروز عالم و مجموعه ها و شبکه هایی که پشتیبان آنها هستند، کیستند؟ و چه می کنند؟ نقش ملتها در غوغای سیاست بازی امروز دموکراسی های غربی تا چه حد است؟ اعمال قدرت و شیوه های سرکوب چه اشکالی به خود می گیرد و این قدرت علیه چه کسانی به کار می رود؟ پاسخ به این سئوالات و یافتن مصادیق آنها برای انسان بیدار چندان دشوار نیست. جنگ بالکان، جنایت و قساوت و نسل کشی مردم ستمدیده بوسنی، فلسطین، کشمیر و سرکوب وحشیانه اسلام خواهی، در دیگر نقاط عالم، حقایق تاریخی غیر قابل انکاری است که ما شاهد آن هستیم. تقسیم قدرت در جهان امروز که اقتدار و سروری و سلطه بر دیگر ملتها در آن يك ارزش و اصل مسلم فرض می شود، بسیار دردآور است. در نظامهای باصطلاح دموکراتیک غربی، مثل آمریکا، قدرت در دست کیست و تقسیم قدرت به چه امور وابسته است؟ بی رحمی در این نظامها نقاب عوض کرده است تا به خیال خودشان آثار ظلم و قساوت و بی عدالتی از دید صاحب نظران پنهان بماند. شکل بی عدالتی و ظلم در نظام آنها از حالت سابق (بریدن گوش، زیان و تازیانه زدن) بیرون آمده است و امروز مصداق

بارز ظلم اینها نیست. نظام آنها دیگر به آن شکل آشکار، مثل ناصرالدین شاه و رضا خان عمل نمی کند که سیاهچال بسازند و آدمها را در آن حبس و شکنجه کنند. ذکاوت و زیرکی شیطانی اینها برتر از سلاطین منفور ماست باید پرده از چهره جنایات نوین این جوامع باصطلاح دموکراتیک کنار برود. بیان صورتهای جدید اعمال بی عدالتی و اشکال پیچیده ظلم و جنایت از وظایف هنرمندان این مرزوبوم است. *مقاله‌ای از علی‌اکبر گلشنی*

در جامعه ما این ارزشها و مفاهیم زنده و پر قوت است. محض نمونه، شما از سر تأمل و بصیرت به مفاهیم و ارزشهای برخاسته از هشت سال دفاع مقدس نظر کنید؛ مفاهیم اصیل و گرانبگی چون ایثار و اخلاص و اعراض از دنیا و مافیها و دل سپردن مطلق به ایمان. این مفاهیم در میان ملت ما ریشه دوانده و بسیار قوی است. *سپید، دل از دل و لب از لب*

دنیای امروز محتاج این مفاهیم است. این پیام ما برای دنیا است و سنگینی این رسالت بردوش متفکران و هنرمندان است. پیشینه تاریخی ما نیز حکایت از مجد و عظمت و سرافرازی می کند. ذخایر عظیم معنوی و فرهنگی ما در دنیا کم نظیر است. متأسفانه وقتی سخن از ذخایر ملی به میان می آید، بیشتر به یاد نفت و گاز و مس می افتیم و از ذخایر فرهنگی کشور مان غفلت داریم، ذخایر عظیم فرهنگی و انسانی ما بی شک فوق العاده است. منظور من تاریخ «ایران بعد از اسلام» است که اقتدار نیز با فرهنگ همراه است و موازنه دارد. سلطان محمود با فردوسی، سلجوقیان با خواجه نظام الملک و ایران ویران شده در عهد حمله مغول با خواجه نصیرالدین طوسی، شمشیر

همه جا با کتاب همراه می شود. و این امر پیش پا افتاده و ساده ای نیست. این قدرت فرهنگی و معنوی چنان عظمی داشته است که بعد از گذشت هزار سال، حکمت فردوسی و خواجه نصیر و نظام الملک و غزالی و دیگر متفکران هنوز باقی مانده و منشا آثار و برکات کثیری است. ملت ما چرا نباید به گذشته پرافتخار خود ببالد و چرا این آثار عظیم فرهنگی در معرض دید انسان امروز قرار نگیرد؟ حال آنکه نورسیدگان و نوکیسه های عرصه معرفت و فرهنگ دنیا، داشته ها و سنتهای سطحی خودشان را حتی اگر مربوط به دوران توحش هم باشد به رخ ما می کشند. حتی سنتهای مربوط به قرون وسطی را مورد توجه قرار می دهند. دوره ای که در تاریخ به سیاهی و قساوت و جهل ثبت شده است. اخیراً کتابی از ویکتور هوگو خواندم. من به ویکتور هوگو به خاطر کتاب بینوایان ارادت بسیار داشته و او را نویسنده ای بزرگ و انسان دوست می دانم. با وجود این، کتاب مذکور که داستانی است درباره سرزمین نروژ باعث تعجب من شد. در این کتاب آن چنان از گذشته و سنتهای اروپایی و علی الخصوص نروژ و فرانسه با عظمت و تجلیل یاد می کند که من متحیر شدم که عظمت این امور در چیست و این مایه از تکریم و اعزاز چه معنی دارد. غریبها این طور هستند. هر امر کوچک و بی اهمیتی را در تاریخ خودشان بزرگ کرده و با آب و تاب تحویل دنیا می دهند. ما که دارای گذشته فرهنگی حقیقتاً پرافتخاری هستیم چرا نباید مباهات کنیم و سرافراز باشیم؟ ما ارزشهای خاصی در فرهنگ انقلابمان داریم که در تاریخ بی بدیل و یکه می باشند و نیز

ارزشهایی که مربوط به تاریخ طولانی «ایران اسلامی» است. اسلام تنها نمی گویم چون همه مسلمانان در این افتخارات شریک نیستند و ایران تنها هم نمی گویم. مبادا این نکته القا شود که اسلام در این افتخارات موارث فرهنگی موثر نبوده است. من وقتی از گذشته ایران یاد می کنم غرضم «ایران بعد از اسلام» است که در دنیای امروز مهجور است و مسکوت نگاه داشته می شود؛ و گرنه دوره هخامنشی و ساسانی را غریبها بهتر از هر کس می شناسند و ارج می نهند. آن بخش از تاریخ ما را که حاضر به پذیرش آن نیستند و مورد نکوهش قرار می دهند، تاریخ بعد از اسلام است. اینجا اهمیت نکته ای که قبلاً متذکر شدم آشکار می شود. منظورم هنر به منزله امری ضروری و ناگزیر است. من بر قابلیت هنر به منزله امری بی بدیل و ممتاز تاکید می کنم.

بنده هم به عنوان یک مسلمان ایرانی و انقلابی، کسی که دلبسته این نظام الهی، این آب و خاک، این فرهنگ و این تاریخ است و نیز به عنوان یک مسؤول در نظام جمهوری اسلامی به جامعه هنری ارادت و علاقه دارم و اگر برخلاف این بود، جای شگفتی داشت.

حالا نوبت شما عزیزان است و این وظیفه ایمانی و انسانی شماست که جهت ابلاغ این پیام، تلاش همه جانبه داشته باشید. شما رساترین شیوه را برای تفهیم و تفاهم پیشه خود ساخته اید. زبان نقاشی زبانی است که حد و مرز جغرافیایی نمی شناسد. امثال من هر قدر هم که فصاحت و بلاغت بخرج دهند از محدودیتهای خاصی برخوردارند و حوزه مخاطب زبانی شان محدود

است، ولی زبان هنر نقاشی، زبانی است که در هر گوشه ای از دنیا که ارائه شود، قابل فهم و استفاده می باشد. موسیقی نیز از این امتیاز برخوردار است.

حال که شما هنرمندان، واجد این فن شریف هستید، وظیفه رساندن پیام فرهنگ این مرزوبوم بردوش شماست.

من از مشاهده این همه آثار ممتاز که بازگو کننده ویژگیهای فرهنگی ما از قبیل مقوله شهادت، ایثار و عرفان هستند، بسیار خوشحال شدم و احساس کردم که شما نیز دلبسته و شیفته آب و خاک و سنتهای ایران اسلامی هستید.

ایرانی که امروز همان زورمداران بی منطق دنیا مجبورند در برابر عظمت، شجاعت، شهامت و استقلالش سر تسلیم فرود آورند. شکر این نعمت برعهده همگان است. بنده نسبت به شما عزیزان هنرمند، اخلاص نظر دارم و مایه هنر برایم بسیار عزیز است و هر کس برخوردار از این متاع ارجمند باشد مورد علاقه صمیمانه من است. این ظرف به خاطر آن مظلوف که هنر باشد عزیز و گرامی است. برای همه هنرمندان ایران عزیز آرزوی توفیق می کنم. ان شاء الله در انجام رسالت هنریتان همواره موید و موفق باشید.

بسم الله الرحمن الرحیم  
 «والسلام علیکم ورحمة الله»  
 با احترام و تقدیر فراوان  
 در این مقام شریف  
 در این مقام شریف  
 در این مقام شریف



مختار علی خان پرتو روئیله

اسلام آباد



## ادبیات انقلاب اسلامی ایران

تقریباً درازده سال پیش دوست ارجمندم آقای دکتر جمیل جالبی از بنده خواست که تحت عنوان بالا مقاله‌ی برشته‌ تحریر در آورم زیرا که در این موضوع تا آن زمان چیزی نوشته نشده بود. بنده در آن زمان در پیشاور مأموریت داشتم. بلافاصله به خانه فرهنگ ایران مراجعه کردم. بعد از تحقیق معلوم شد که مجله‌های ادبی و هنری که در ایران چاپ می‌شد تعطیل شده بود و اکثر شاعران و نویسندگان معروف رهسپار کشورهای غربی شدند. و شاعران و نویسندگان معاصر خصوصیات انقلاب اسلامی را آنچنانکه می‌باید، صراحتاً نتوانستند بیان نمایند به سببی که خال و خد انقلاب تا آن زمان واضح نشده بود و برای تبلور این همه یک زمانی طول می‌باید. چنانچه چند مجله‌هایی ادبی که بتوسط خانه فرهنگ ایران به دست بنده رسید و با اطلاعاتی که یافتم یک مقاله مختصر نوشتم که در مجله «نیا دور» به چاپ رسید. این مقاله مبنی بر شعرهایی مربوط به انقلاب اسلامی بوده و چون تمام ملت ایران آن زمان با هیجان عظیمی و تحوّل تاریخی مواجه بود، اکثریت ادب آن دوره باروچیه بازسازی ملت سرشار بود که در آن دوره شاه یکی از تاریک‌ترین دوره تاریخ توصیف شده بود و شاه یکی از ظالم‌ترین شخص جهان نامیده شد. در آن ادب تمام آن ترقی و پیشرفت‌هایی معنی بوده که

ایران از محور اصلی یعنی دین اسلام دور شده بود و ملت ایران خواهان این بوده که تشخیص اسلامی خود را برقرار نماید. چنانچه تمام ملت ایران از دل و جان خواهان انقلاب بود و تمام دردهای خود را در انقلاب درمان تلاش می کرد.

بنده طبق آرزوی دوست محترم آن مقاله نوشتم ولی از مقاله چندان مطمئن نبودم و بعلمت نداشتن منابع آن را کامل ندانستم ولی برای جبران آن راهی نداشتم. اخیراً آقای دکتر سبط حسن رضوی کتابی تحت عنوان «ادبیات انقلاب اسلامی» برای مطالعه به بنده دادند. این کتاب توسط خانه فرهنگ ایران دهلی نو با مقدمه مفصل پروفیسور دکتر محمود عالم رئیس بخش فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو دهلی به چاپ رسیده است. در کتاب سال چاپ نوشته نشده است ولی دریافتم که هدف نویسندگان همان است که چند سال پیش آقای دکتر جمیل جالبی پیشنهاد کرده بود ولی بعلمت نداشتن منابع مقاله خود را نتوانستم که به پایان برسانم از. مطالعه این کتاب مطمئن شدم که نیاز علاقه مندان ادب برآمد. با وسیله این کتاب دانش جویان ادب فارسی اطلاعاتی وافر نسبت به انقلاب اسلامی بدست خواهند آورد و بدین وسیله نه تنها عوامل اصلی انقلاب بلکه در مورد آرمانهای ملی می توان آگاهی یافت. با مدنظر داشتن این هدف احساس کردم که خلاصه این کتاب را بنویسم که علاقه مندان فارسی در پاکستان به ادبیات دوره انقلاب اسلامی ایران آشنا شوند. درباره این موضوع کتابهای بسیار کم نوشته شده و حتی ادب فارسی در مورد دوره انقلاب اسلامی در پاکستان نایاب است. برای این

سعی می‌کنم که از اقتباسات قسمت زیادی در اختیار بگذارم تا دستداران ادب فارسی و ایران شناسان مطمئن باشند.

این کتاب مشتمل بر ۲۰۴ صفحه می‌باشد. روی جلد «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» نوشته شده است. در خانه های چهارگوشی حرفهائی مفرد این جمله نوشته شده است. فکر می‌کنم که این الفاظ يك دانشور سیاسی آنزمان نوشته باشد که در پیروی خط امام سفارت خانه آمریکا را که آنرا لانه جاسوسی می‌گفتند در تهران تحت محاصره قرار داده بودند. والله اعلم از مطالبی که درباره کتاب یاد شده نوشته شده بر می‌آید که این کتاب درسی کلاس چهارم در ایران بوده و نسبت به تألیفات پیشرفته تر می‌باشد.

بنظر می‌رسد که هنوز چهار سال و نیم از به وجود آمدن انقلاب اسلامی و تأسیس دولت اسلامی نگذشته بود که نویسندگان هوای تألیف اینگونه کتاب را در سر داشتند. اما از آنجایی که چهار سال مدت بسیار کوتاهی بود و تردیدی نیست که در این مدت کم می‌توان تصور نمود که ابعاد يك انقلاب روشن گردد لذا این طرح را موکول به روزهای آینده نمودند. متعاقباً بهرور زمان که انقلاب موفق گردید و این نهال در جامعه ریشه گرفت طبیعی بود که تشکیل این تألیف نیز امکان پذیر شد. بگفته مولفان نمونه های منظوم و منشور که در کتاب منعکس گردیده اند متعلق به دوره قبل از انقلاب و هم بعد از انقلاب بوده اند. البته این همه گونه انتخاب گردیده اند که از لحاظ فکری به نهضت انقلابی کاملاً هم آهنگ بوده باشند. بنا بر این همه نگارشات مزبور مربوط به دوره یی بودند که در سال ۱۳۴۱ برهبری حضرت امام خمینی

جنبشی برپا گردید و سرانجام منتهی به تشکیل جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۷۹ شد. در زمره نویسندگان بعضی از اسامی شخصیت‌هایی نامور و معروف بوده و برخی غیر معروف. البته بعلمت ضیق جای بسیاری از نویسندگان از قلم انداخته شدند علی‌الرغم آنکه اکثر ایشان صد در صد بیانگر روش عقیدتی انقلاب اسلامی بودند. نکته مهم دیگر اینست که چون این آثار انقلابی اندک مدتی قبل نوشته شده بودند لذا مورد بررسی انتقادی قرار نگرفتند و تلاشی جهت اصول اساسی آنان صورت نگرفت. گزیده‌های آن سلیقه‌های گوناگون نثرنگاری است و همان جور از هیچ یک از شیوه‌های شعری صرف نظر ننموده‌اند. درین کتاب همه تخلیقات بموجب نوع دسته‌بندی کرده نشده‌اند و اینطور این کتاب مشتمل بر هفت بخش است که عبارتند از:

- ۱- ادبیات انقلاب اسلامی
- ۲- پیامهای امام (رح)
- ۳- انقلاب (ریشه‌ها و اندیشه‌ها)
- ۴- مردم و انقلاب
- ۵- انقلاب و جنگ تحمیلی
- ۶- قصه و نایشنامه
- ۷- شهید و شهادت

شکلش اکنون باید دید که ادبیات انقلاب اسلامی چیست و چه اهدافی دارد مؤلفان کتاب مزبور آنرا باین ترتیب شرح می‌دهند.

«ادبیات انقلاب اسلامی موج دریای حقیقت است. اگر کسی تجاهل کند و بپرسد که «آن حقیقت چیست؟» می‌گوییم آن حقیقت ایمان عمیق يك ملت به خداوند است که به صورت تسلیم به وحی محمدی و اطاعت از رهبری مردمی خدای جلوه گر شده و موجب انقلابی گشته است که تخت شاهنشاهی دو هزار و پانصد ساله ای را واژگون کرده است آن حقیقت روغن آتش پرور چراغی است که در ظلمت انحطاط اخلاقی دنیای معاصر بر افروخته شده و حکومت الهی بوجود آورده است تا صداقت را جانشین دروغ و عدالت را جایگزین ظلم سازد. ادبیات چنین انقلابی چونان پاره هائی گذاخته و جوشانی است که از عمق زمین بر می آید و از دهانه آتشفشانی بلند به بیرون پرتاب می شود.... و روحی که در پیکر ادبیات انقلاب است، نفخه ربّانی و نسیم رحمانی است. امید ما آن است که در خواندن و شنیدن شعر و نثر ادبیات انقلاب، البته در سلامت و سلاست کلام تأمل و تحقیق و سخنگیری کنیم. اما زنهار در کلام توقف نکنیم و بدانیم که کلام هرچه باشد صورت ملی است که باید ما را به معنی راهبر شود و پل وقتی خوب است که از آن بتوان به سهولت و سرعت عبور کرد. امید دیگر ما این است که این مجموعه موجب تشویق و ترغیب شاعران و نویسندگان جوان شود و آن عزیزمان را که به «امید انقلاب ما هستند» با نمونه های ناپسندیده و ممتازی از نثر و شعر دوران انقلاب آشنا سازد. باشد که زمانی، نه چندان دیر، فرا رسد که در جامعه ما، نویسندگان و شاعران بی شماری پیدا شوند که چنان بنویسند و سرایند که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در میان ما

می بود و شعر و نثرشان را می شنید بزلب و دندان و پنجه و انگشتشان آفرین می گفت و جامه مبارک خویش را به نشانه قدر شناسی بدانان می بخشید.

حال باید دید که در رابطه با این موضوع چه انتشاراتی پدیده اند. يك گزیده کوتاهی از اثر «تفسیر آفتاب» بقلم محمد رضا حکیمی در این مورد بشرح زیر است:

«انقلاب اسلامی و شور و شعور و شعر و شعار مردم»

دگرگونیهای بنیادی:

پیدا است که يك انقلاب راستین همه نهادها و مسائل را دگرگون خواهد ساخت. انقلاب يك سلسله اصلاحات نیست. يك سلسله ویرانگرهاست و باز سازهاست. دگرگونی است و دگر سازی.

لحظه هائی که به تاریخ ارزش می دهند:

تاریخ در بیشتر اوقات و ایام سیری یکنواخت دارد تا آنجا که گفته اند «تاریخ مکررات است.» تنها چیزی که تاریخ را از يك تکرار ملالت آور رهایی می دهد انقلاب است.

تبلور شعور انقلابی:

در جریان پیدایش و گسترش انقلابهای اصیل همه افراد و طبقات اجتماع در رابطه با انقلاب و مسائل آن قرار می گیرند و اندک اندک همه افراد انقلابی می شوند. این ویژگی انقلابهای راستین است که افراد را می سازد و در جهت تحرك انقلابی قرار می دهد. این جهت گیری بی گمان از راه به دست آوردن آگاهی انقلابی صورت می گیرد و همواره آگاهیهای اصیل

به صورت وجدان در می آید. مثلاً آگاهی اصیل دینی به انسان «وجدان دینی» می دهد و آگاهی اصیل انقلابی انسان را صاحب «وجدان انقلابی» می کند... بنا بر این انقلابهای اصیل به مردم وجدان انقلابی می دهند و احساس انقلابی بر می انگیزند.

### ادبیات انقلاب:

و بدین گونه «ادبیات انقلاب» پدید می آید. هنگامی که شعور انقلابی فوران کرد و وجدان انقلابی پدید آمد و خروش انقلابی از جانها شعله کشید و احساس انقلابی آتشین گشت، تعبیرها، شعارها، شعرهای ناب و عمیق و ساده و مردمی، یکی پس از دیگری بار تبلورهای شعوری انقلاب را بردوش می کشند و به قاموس ملت افزوده می گردند.

### شور، شعور، شعر و شعار مردم:

یکی از مظاهر عمیق و اصالت این انقلاب انعکاس بی سابقه آن است در شعور تعبیری مردم، این درك انقلابی پدید آمده در مردم ما، مانند آفتاب براندیشه آنان می تافت و آنان را وا می داشت تا از این همه روشنائی ناب و دریافت اصیل به صورت هایی گوناگون تعبیر کنند و کلام بیافرینند. و این کلام سخنی عادی نبود. این خون جوشانی بود که به شکل کلمات جاری می گشت و حقیقت محضی بود که با همه حرارت حیات بدل به فریاد می شد. در تاریخ نهضتهائی انقلابی شعارهایی که يك جمعیت منقلب را به هیجان و حرکت در می آورد همیشه گویا ترین و مستند ترین گفتار است، چرا که این شعارها که در ایران همواره آهنگین و شعر گونه بوده است.

از قلب جماعت می جوشد و به قلب جماعت باز می گردد. اینگونه پیامها زاییده خود بخود عشق و ایمان است و به همین سبب سرشار از صداقت و اصالت... تکیه گاه و مرکز ثقل بیشتر شعارها مثلثی است که زاویه های قاعده آن «مذهب و سیاست» است و تارک آن امام خمینی (رح). «رهبر ما خمینی است. نهضت ما حسینی است» «حزب فقط حزب الله - رهبر فقط روح الله» و جاندار تر و رساتر و سیاسی تر از همه «او فرستاده صاحب زمان است آیت الله خمینی - رهبر نهضت آزادگان است آیت الله خمینی - انقلابی ترین مرد جهان است آیت الله خمینی (رح)... امید است این اقیانوس متلاطم جمله ها و کلامها - چه گفتاری و چه دیواری، از همه جا و همه سوی کشور گرد آید و بادستهای امین تنظیم یابد و در کنار دیگر اسناد انقلاب، به نام شور آورترین مظهر طلوع خون خورشید قرار گیرد».

پیام امام:

در انقلابی که مرکز ثقلش آن مثلث است که در زاویه هائی قاعده اش يك جا مذهب باشد و جای دگر دین و برتار کش امام خمینی (رح)، اهمیت پیام امام و برجستگی کلام امام می توانید که بفهمید. بنا بر آن مؤلفین این کتاب برجسته ترین مقام پیام امام را داده اند که بگفته ایشان درین دوره انقلاب صادقانه ترین و عاشقانه ترین کلام که از اوجها و بلندیهائی ایمان و عرفان به دلهای مردم نزول کرده. همین پیام امام بود. مجموعه خطبات امام را که «صحیفه نور» می نامند مقدمه اش فرزند معنوی ایشان حضرت سید علی خامنه ای رهبر انقلاب جمهوری اسلامی ایران نوشته اند و بدین سبب یکی از



تخلیقات انقلابی گزیده شده است. علاوه از چند گزیده هانی کوتاهی از آن مقدمه عده بی از ارشادات گرامی ایشان هم تقدیم می شوند. مقدمه صحیفه نور:

«انقلاب اسلامی در این دوران، با فریادرسا و خاموش نشدنی امام خمینی (رح) آغاز گردیده است. در جامعه محکوم و مستضعف و ستمزده ایران، که اقتدار خداوندان زر و زور، ناله ستمدیدگان را حنجره شان خشکانده بود، یکباره فریاد پرطنین این فقیه و حکیم بزرگ عصر نقاب ظلم را از هم درید و رهایی و آزادی را بشارت داد.

شخصیت عظیم و قاطعیت بی مانند این رهبر بزرگ سرانجام یکی از شگفت انگیزترین پدیده هایی تاریخ یعنی انقلاب اسلامی را بیار آورد و استقلال و آزادی را در کشوری که قرنها در هجران آزادی و استقلال گذرانیده بود مستقر ساخت. بدین ترتیب انقلاب و امام خمینی (رح) دو پدیده انفکاک ناپذیراند». بر انگیزندگی خلق:

مشخصه بارز پیامهای امام، تاثیر قاطع آن در برانگیختن مردم بود و هست. نه تنها در گذشته، که امروز نیز کلام ساده و بی پیرایه این مرشد و رهبر جان شیفتگان حق و عدالت را مشتعل می کنند و در آن شور و هیجان می آفرینند.

حکام ستمگر، در طی قرون و اعصار نیرونی زیادی را صرف این کرده بودند که از ما ملتی دلمرده و نا امید بسازند و دور نما و نتیجه هر نوع مبارزه

با ستمگری را تاريك و محكوم به شكست جلوه دهند. فرهنگ ترس و ياس حاكم بر روان اجتماعي، مبارزه ملت و قدرت طاغوت را به مشابه مشت و سندان تبليغ مي كند و شگفتا كه در اين تبليغ مرفق هم شده بود. حكايت قدر قدرت بودن شاهان ستمگر، عرصه ادبيات، شعر، سرود، ترانه، افسانه، ضرب المثل و همه مظاهر فرهنگي جامعه را تحت سطره خود قرار داده بود. در اين فرهنگ منحنط، مستضعفان به صورت قشري نا آگاه مأيوس و بي آينده تصوير مي شدند و اين اصل بي اساس كه ستمگران براي حكومت كردن و ستمديدگان براني زير سلطه ماندن آفريده شده اند، از دورانهاي دور تاريخ تا روزگار ما، به صورت اصلي ثابت و محتوم، ترويج مي شد.

اكنون اين كلام كه در كشورهاي تحت سلطه به محرومان و ستمديدگان اميد مي بخشد، افقي روشن در برابرديدگان منتظر شان كشوده و خواب از چشم سلطه جريان ريوده است. ابر قدرتها، اين بتهائي جديد جهاني، امروز از نهيب اين مرد لرزیده اند. زودا كه به ظنين فرياد پيروان او در سراسر جهان به خاك فروغلظند و چنين است كه او را «اميد مستضعفان جهان» و «ابراهيم زمان دانسته اند».

پيام امام خميني به مناسبت روز زن:

روز ولادت سر تا سر سعادت صديقه طاهره را كه والاترين روز زن است به ملت شريف ايران خصوصاً زنان محترم تبريك و تهنيت عرض مي كنم. اين ولادت با سعادت در زمان و محيطي واقع شد كه زن به عنوان يك انسان مطرح نبود و وجود او موجب سرافكندگي خاندانش در نزد اقوام مختلف

جاهلیت بشمار می رفت. در چنین محیط فاسد و وحشتزای پیغمبر بزرگ اسلام دست زن را گرفت و از منجلاّب عادات جاهلیت نجات بخشید و تاریخ اسلام گواه احترامات بیحدّ رسول خدا(ص) به این مولود شریف است. تا نشان دهد که زن بزرگی ویژه ای در جامعه دارد که اگر برتر از مرد نباشد، کمتر نیست. پس این روز، روز حیات زن و روز پایه گذاری افتخار و نقش بزرگ او در جامعه است. اینجانب به زنان پرافتخار ایران مباحثات می کنم که تحوّل آنچنان در آنان پیدا شد که نقش شیطانی بیش از پنجاه سال کوشش نقاشان خارجی و وابستگان بی شرافت آنان از شعرای هرزه گرفته تا نویسندگان و دستگاہانی تبلیغاتی مزدور، را نقش بر آب نمودند و اثبات کردند که زنان ارزشمند مسلمان دچار گمراهی نشده و با این توطئه هانی شوم غرب و غریزدگان آسیب نخواهند پذیرفت.

پیروز و سرافراز باد نهضت اسلامی زنان معظم ایران. افتخار بر این قشر عظیمی که با حضور ارزشمند و شجاعانه خود در صحنه دفاع از میهن اسلامی و قرآن کریم، انقلاب را به پیروزی رسانده و اکنون هم در جبهه و پشت جبهه در حال فعالیت و آماده فداکاری هستند. رحمت خداوند بر مادرانی که جوانان نیرومند خود را به میدان دفاع از حق فرستاده و به شهادت ارجمند آنان افتخار می کنند. نفرت بر آن عروسک‌هانی که در کاخ‌هانی ننگین داخل و خارج به زندگانی حیوانی پست، دل بسته و جز به فکر فساد انگیزی نیستند. بریده باد زبانها و دستها، جنایتکاری که با گفتار و قلم‌فرسایی خود کوشش دارند جمهوری اسلامی را بشکنند و کشور عزیز را بدامن چپ یا

راست بکشانند. درود بی پایان بر زنان متعهدی که اکنون در سراسر کشور به تربیت نوباوگان و تعلیم بی سوادان و تدریس علوم انسانی و آموزش فرهنگ غنی قرآن اشتغال دارند و درود خدا بر زنانی که در این انقلاب و در دفاع از میهن، بدرجه والای شهادت نائل شده اند. و بر آنانی که در بیمارستانها و در مانگاهها در خدمت معلولان و بیماران می باشند و درود بر مادرانی که جوانان خود را با افتخار از دست داده اند. مبارک باد روز زن به زنان متعهد کشورهای اسلامی و امید آنست که جامعه زنان از غفلت و خواب مصنوعی که از جانب چپاولگران بر آنان تحمیل شده است، برخیزند و همگان دوش به دوش هم به داد بازی خوردگان برسند و زن را به مقام والای خود هدایت کنند. و امید است که زنان سایر کشورهایی اسلامی، از تحویل معجزه آسایی که برای زنان ایران در اثر انقلاب اسلامی حاصل شده، عبرت گرفته و بکوشند تا جامعه خود را اصلاح نمایند و کشورهای خود را به آزادی و استقلال برسانند. رحمت و برکت حق تعالی نثار زنان با شخصیت اسلام و ایران عزیز».

در اینجا شعری چند از منظومه بی تحت عنوان «این فصل را با من بخوان» بخدمت خوانندگان گرامی ارائه می گردد. بخشی از چکامه طولانی مربوط به تاریخ انقلاب اسلامی می باشد باین شعر از علی معلم است:

مردی صفای صحبت آیینته دیده / از روزن شب شوکت دیرینه دیده  
 مردی حوادث پایمال همت او / عالم ثناگویی جلال همت او  
 مردی به مردی دیو را در بند کرده / با سرخوشان آسمان پیوند کرده  
 مردی نهان با روح هم پیمان نشسته / مردی به رنگ نوح در طوفان نشسته

مردی شکوه شوکت عیسی شنیده    موسی صفت بر سینه سیناتنیده  
مردی تذرو کشته را پرواز داده    اسلام را در خامشی آواز داده

اسلام را با من بخوان باقی نمانه است    این فصل را بسیار خواندم عاشقانه است  
باز آن قیامت قامت نشسته برخاست    پشت و پناه امت بشکسته برخاست  
بر کفر ایران نویستی دیگر خروشید    اسلام سیلی خورده بر کافر خروشید  
در دل نه بيمش دیگر از گرمی نه سردی    طاغوت را آواره کرد از پایمردی  
یاد شهیدانی که در بدر آرمیدند    نامردم آزدند و مردهی آفریدند  
یاد عزیزانی که برخندق گذشتند    سنگین بساط ناروایی در نبشتند  
یاد احد یاد بزرگیها که کردیم    آن پهلوانیها سترگیها که کردیم  
شبگیر ما در روز خیبر یاد بادا    قهر خدا در خشم حیدر یاد بادا  
کو آن ابازهای آشویی خدایی؟    پیغمبران زهد و آزادی رهایی؟  
عنارها کوزیدها کومقدادها کو؟    آن داد گرها در شب بیدادها کو؟  
کومیشم آن خرما فروش نخل طه؟    کواشتر آن دست علی در روز هیجا؟  
اینک که آیا ضامن این دین و دین است    آیا کدامین دست نصرت با حسین است  
ای حزب روحانیت! ای حزب خدایی    تا کی خموشی مردگی محنت فزایی  
مردم به کام دشمن خونریز ماندند    در اضطراب شام محنت خیز ماندند  
از بی کسی آزادگان را مهتری نه    زنجیرها سنگین شد و زور آوری نه  
وقت است اگر همت بسوزد میغها را    عریان کند در دست مردان تیغها را  
وقت است اگر بر مادیانها زین بندیم    از سرخی خون بر زمین آذین بندیم  
شورید از این هنگامه گیتی بار دیگر    ای شور عاشورایی ما تکرار دیگر

اکنون در خدمت شما شعری دیگر تحت عنوان «ساحل خاموش» را که شاعر حمید سبزواری است، ارائه می‌دارم. بادی که در اثر بیداری مردم تبریز به سوی شهر قم وزید شاعر در آن بوی عاشورا را استشمام نمود و طوفان آیتده را پیش بینی کرد:

### ساحل خاموش

غمم چون زخمه بر دل می زند آوایی من بشنو  
 ز چنگ سینه ام فریاد جانفرسای من بشنو  
 حدیث آرزومندی که در دفتر نمی گنجد  
 گرت بگشوده باشد گوش دل از نای من بشنو  
 چو از بیم قفس لب بسته دارد از سخن بلبل  
 سرود آشنایی از لب گویای من بشنو  
 سراپا شوق چون پروانه شو تا شمع جان بینی  
 اگر جان وقف جانان کرده ای سودای من بشنو  
 در این گلشن که از جور خزان بس غنچه پر پر شد  
 نوای عندلیبی برنخیزد وای من بشنو  
 اگر مرغ شب آهنگ سحر گاهان نمی سازد  
 نوید صبح را از چشم شب پیمای من بشنو  
 نسیم روضه «تبریز» روی سری قم دارد  
 به دیگر اربعینی عطر عاشورای من بشنو  
 حمیدا! ساحل خاموش، طوفان زیر سردارد  
 خروش موج را از سینه دریای من بشنو

استاد شهید مرتضی مطهری زبان گویای انقلاب اسلامی بودند. در زمانی که تمامی ملت خواهان شناسای با انقلاب اسلامی بود و از سوی دیگر گروهی خود خواه می خواست منافع و مصالح خود را تأمین نماید، ایشان لازم دانستند در این موضوع حساس کتابی تألیف نمایند که توأم با شرح ماهیت انقلاب پاسخگوی سؤالهای نسل جوان هم باشد تا سؤزن مردم رفع گردد. این اثر بنام «نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر» معروف است و اقتباس شرح زیر از فصل «نهضت اسلامی ایران» از همین کتاب بخوانندگان گرامی تقدیم می گردد.

«نهضت کنونی ایران به صنف و طبقه خاصی از مردم ایران اختصاص ندارد. نه کارگری است نه کشاورزی، نه دانشجویی، نه فرهنگی و نه بورژوازی. در این نهضت غنی و فقیر مردوزن و شهری و روستای طلبه و دانشجو، پیله ور و صنعتگر، کاسب و کشاورز، روحانی و آموزگار، باسواد و بی سواد شرکت دارند. يك اعلامیه که از طرف مراجع بزرگ عالیقدری که نهضت را رهبری می کنند صادر می شود، در سراسر کشور و در میان عموم طبقات، طنین یکسان می افکند. طنینش در شهر همان قدر است که در روستا، در اقصاء نقاط خراسان و آذربایجان همان آهنگ را دارد که در جو دانشجویان ایرانی، دور ترین شهرهای اروپا یا امریکا مظلوم و محروم را همان اندازه به هیجان می آورد که برکنار مانده را، استعمار نشده در همان حد احساس ضد استعمار پیدا می کند که استعمار شده.

این نهضت نهضتی است از تیپ نهضت پیامبران یعنی برخاسته از

«خود آگاهی الهی» یا «خدا آگاهی». این خود آگاهی ریشه اش در اعماق فطرت بشر است، از ضمیر باطن سرچشمه می گیرد. آن احساسی که پیامبران در انسان بیدار می کنند یعنی احساس خدا جویی و خدا پرستی که در فطرت هر فرد نهفته است. از آن جهت که حق و حقیقت است نه به آن جهت که پیوندی با منافعش دارد می نماید و دشمن باطل و پوچی می کند، از آن جهت که باطل باطل است و پوچی پوچی است، فارغ است از هر منفعت یا زبانی. عدالت و برابری و راستی و درستی از آن جهت که ارزشهای خدای هستند، خود به صورت «هدف» و «مطلوب» در می آیند نه صرفاً وسیله ای برای پیروزی در تنازع زندگی.

در نیم قرن اخیر، جریانهای رخ داده که برضد اهداف عالی اسلامی و در جهت مخالف آرمانهای مصلحان صد ساله اخیر بوده و هست و طبعاً نمی توانست برای همیشه از طرف جامعه ما بدون عکس العمل بماند. آنچه در این نیم قرن، در جامعه اسلامی ایران رخ داده، عبارت است از:

- ۱- استبدادی خشن و وحشی و سلب هر نوع آزادی
- ۲- نفوذ استعمار نو، یعنی شکل نامریی و خطرناک استعمار، چه از جنبه سیاسی و چه از جنبه اقتصادی و چه از جنبه فرهنگی.
- ۳- دور نگه داشتن دین از سیاست بلکه بیرون کردن دین از میدان سیاست.
- ۴- کوشش برای باز گرداندن ایران به جاهلیت قبل از اسلام ویراندن شعارهای اصیل اسلامی.
- ۵- قلب و تحریف در میراث گرانقدر فرهنگ اسلامی و صادر کردن شناسنامه



- جعلی برای این فرهنگ بنام فرهنگ موهوم ایرانی.
- ۶- تبلیغ و اشاعه مارکسیسم دولتی
  - ۷- کشتارهای بی رحمانه و ارزش قائل نشدن برای خون مسلمانان ایرانی
  - ۸- تبعیض و ازدیاد روز افزون شکاف طبقاتی علی الرغم اصلاحات ظاهری ادعایی
  - ۹- تسلط عناصر غیر مسلمانان بر مسلمانان در دولت و سایر دستگاهها.
  - ۱۰- نقض آشکار قوانین و مقررات اسلامی.
  - ۱۱- مبارزه با ادبیات فارسی اسلامی که حافظ و نگهبان روح اسلامی ایران است. به نام مبارزه و واژه هائی بیگانه.
  - ۱۲- بریدن پیوند از کشورهای اسلامی و پیوند با کشورهای غیر اسلامی و احياناً ضدّ اسلامی که اسرائیل نمونه آنست.
- این امور و امثال اینها در طول نیم قرن، وجدان مذهبی جامعه ما را جریحه دار ساخت و به صورت عقده هائی مستعد انفجار در آورد.
- حالا سوال مهمی این است که این نهضت چه هدفی را تعقیب می کند و چه می خواهد؟ آیا دیموکراسی می خواهد؟ آیا می خواهد دست استعمار را ازین کشور کوتاه کند؟ آیا برای دفاع از آنچه امروز حقوق بشر نامیده می شود، بپاخاسته است؟ تبعیضها، نا برابری ها را می خواهد معدوم کند؟ ریشه ظلم را می خواهد بکند؟ ماتریالیسیم را می خواهد نابود سازد؟
- آنچه در نهج البلاغه از بیان مولای متقیان درباره هدفهای اصلاحی آمده و فرزندان بزرگوارش حسین علیه السلام عین آن را در بیان نهضتی که قصد آن

را داشت، در عهد معاویه در جمع کبار صحابه و شخصیت‌های برجسته اسلام در موسم و متوقف حج آورده است به طور اجمال بیانگر اهداف کلی همه نهضت‌های اسلامی است.

۱- افکار و اندیشه‌ها را متوجه اسلام راستین سازد و بدعتها و خرافه‌ها را از مغز بیرون براند.

۲- به زندگی عمومی از نظر تغذیه و مسکن و بهداشت و آموزش و پرورش سامان بخشد.

۳- روابط انسانی انسانها را براساس برابری و برادری و احساس اخوت و همسانی برقرار سازد.

۴- ساخت جامعه را از نظر نظامات و مقررات حاکم طبق الگوی خدایی اسلامی قرار دهد.

در بخش آخر مذکور غزلیست تحت عنوان «گل‌های چیده» که در دوره استبداد در زندان نوشته شد. شان نزول این غزل با این ترتیب است که بامدادی در این زندان شایعه ای پخش گردید که عدّه ای از مجاهدین مسلمانان را بضرب گلوله کشتند. يك زندانی به نام غلام رضا که شاعر هم بود به سبک شعر مشهور صائب تبریزی این غزل را گفت:

بوی گل‌های چیده می آید / خونم از دل بدیده می آید

به تماشای غنچه های شهید / گل برنگ پریده می آید

از غم داغ گل رخسان از خاک / لاله در خون تپیده می آید

ناله های شراره خیز به گوش / ز آهوان رمیده می آید

موجه این محیط توفان زاست      گریه چشم آرمیده می آید  
از پی هر شکست پیروز است      از دل شب سپید می آید  
بیت نغزی به خاطر «قدسی»      ز اوستادی گزیده می آید

«در عدم هم ز عشق بویی هست»  
گل گریبان دریده می آید»  
در قسمت چهارم این کتاب که عنوانش «مردم و انقلاب» است چکامه ای را اهداء می کند. این چکامه را شاعری بخدمت بانو طریق الاسلام تقدیم نموده است. این خانم معروفترین جان نثار دوره انقلاب بود. فعالیت های پسرش ضد انقلاب بود لذا محکوم به اعدام شد. وی از مادرش خواهش نمود که برای عفو وی درخواست نماید. اما مادرش نپذیرفت و گفت «رضائی الهی و حراست دین اسلام و اطاعت رهبر را بر زندگی تو ترجیح می دهم. اشعار مذکور تحت عنوان «ای رهرو طریق اسلام» بدین ترتیب است:

ای نیادریه بزرگ دوران      وی معجزه عروج انسان  
ای صدر نشین بزم توحید      وی عاکفه حریم تجرید  
ای جوهره خلوص و ایمان      وی مظهر عزم و عشق و عرفان  
ای روح عظیم رسته از بند      و ز غیر خدا بریده پیوند  
ای چون توندیده چشم ایام      ای راهرو طریق اسلام  
ز اندیشه فرا ترست جاهت      برتر ز سپهر پایگاهت  
وصف تو به حرف در ننگجد      چون بحر به ظرف در ننگجد  
عقل است زیون بر آستانت      صد رابعه ریزه خوار خوانت  
در بزم شهرد حق چه دیدی؟      و ز هاتف جهان چها شنیدی

کز حاصل عمر خود گذشتی      وز باور خویش برنگشتی  
 غوغائی درون به کس نگفتی      وین گوهر راز را نسفتی  
 برگزیده اشارت این چه حال است      کاین جود ز خاکیان معال است  
 زین راز بزرگ پرده بردار      زان باغ گلی به ارمغان آر  
 برگو که چه رفت بر تو آن دم      ای اسوه بانوان عالم  
 دادند چو بناده نهانت      چون شهد نمود شوکرانت  
 بر مادر رنج دیده فرزند      باشد به مشابه جگر بند  
 در پرده درون بگو چه دیدی      کز رشته جان خود بریدی  
 نوح از چه شکست پشت طوفان      زین ورطه بزور نیامد آسان  
 چون موج گران زهرکران خاست      آن ابنی او بر آسمان خاست  
 برداشت فغان که ای خداوند      رنجیست گران هلاک فرزند  
 با مرگ پسر مرا میازار      هر چند که او بود خطاکار  
 اما تو صفیه مسلمان      زین شرف و طراز ایمان  
 از ورطه آزمون سرافراز      کردی به حریم قرب پرواز  
 سرمست ز ما سوا گذشتی      از هر چه بجز خدا گذشتی  
 آزاد شدی ز قید فرزند      ای بر تو درود از خداوند  
 سوگند به عزم و همت تو      وان صبر و ثبات و قدرت تو  
 سوگند به آن شکوه ایمان      کان لحظه شد از رخت نمایان  
 کاین واقعه در جهان بماند      کردار تو جاودان بماند

\*\*\*\*\*

دکتر شفقت جهان ختک

## زبان فارسی و اهمیت آن

### در شبه قاره هند و پاکستان

علم و عمل و دانش و عرفان گرفتیم، ما هر چه گرفتیم از ایران گرفتیم

زبانهای ایرانی دسته ای از زبانهای «هند و اروپائی» اند که با هم پیوند نزدیکی دارند و اصل آنها به زبان واحدی که با زبان قدیم هندیان نزدیکی بسیار داشته می پیوندند.

نام هندواروپائی به گروهی از زبانهای هم ریشه اطلاق می شود که امروز از هندوستان تا آمریکا گسترده است و در استرالیا و قسمتی از آفریقا نیز رواج دارد، و از حیث وسعت و کثرت آثار و اهمیت تاریخی مهم ترین گروه زبان های عالم بشمار می رود.

این زبان ها که غالباً شاخه ها و شعبه های مختلف دارند هر یک جداگانه تطور یافته و بتدریج از یک دیگر دور تر شده اند. اما گمان می رود که اصل و ریشه همه آنها زبان واحدی بوده است که قوم اصلی «هندواروپائی» به آن سخن می گفته اند.

زبان هند و ایرانی که گاه زبان «آریایی» نیز نامیده می شود زبانی است که میان نیاکان ایرانیان و هندیان قدیم مشترک بوده، و چنانکه از نامش پیداست دو شاخه اصلی دارد: زبانهای هندی و زبانهای ایرانی.

زبانهای ایرانی در سرزمین وسیعی که از جنوب به خلیج فارس و دریای عمان و از مغرب به بین النهرین و ارمنستان و از شمال به کوههای قفقاز و صحرای آسیای مرکزی محدود می شده رایج بوده است، در مشرق این زبانها سراسر افغانستان و قسمتی از فلات پامیر را تادهانه رود سند فرامی گرفته مهاجران ایرانی يك زمان زبان خود را در مشرق مغولستان شمالی و در مغرب تاکناره های غربی دریای سیاه نیز پیش بردند، زبانهای ایرانی هنوز در قسمت عمده این سرزمین ها شایع است. (۱)

**الف - زبانهای ایرانی کهن:**  
این زبانها که پیش از اشکانیان یعنی در زمان مادها و هخامنشیان رواج داشته عبارت بوده اند از پارسی باستان.

**ب - زبانهای ایرانی میانه:**  
که آغاز آن به درستی روشن نیست و ممکن است به آخر عهد هخامنشیان برسد. اینها عبارتند از: یکی پارسی یا پهلوی اشکانی که خود شامل پارسی اصلی و مانوی است. دوم پارسی میانه یا پهلوی باستان مشتق شده و احتمالاً ریشه فارسی کنونی است و زبان رسمی ایران در دوره ساسانی بوده و آثار مختلفی از آن برجای مانده است. سوم سغدی که در سغد و شهرهای آن سمرقند و بخارا رایج بوده است. چهارم ختنی، پنجم خوارزمی.

**ج - زبانهای ایرانی کنونی که شامل زبانهای زیر است:**

۱- فارسی نو یا فارسی کنونی

۲- آسی

- ۳- پشتو یا پختون آن، روسی له و بلوچی در شبه قاره، هند و پاکستان، هند و پاکستان، هند و پاکستان
  - ۴- بلوچی در بلوچستان، هند و پاکستان، هند و پاکستان، هند و پاکستان
  - ۵- کردی (۲) ۵۲۵ لغت و گرامر، ۵۸۷ لغت و گرامر، ۵۸۷ لغت و گرامر، ۵۸۷ لغت و گرامر
- در قدیم زبان فارسی دارای هفت لهجه بوده است که چهار تا از آن با مرور زمان متروک گشته و سه تا زبان دیگر باهم آمیخته شده است و زبانی که در نتیجه این تحولات (Modification) بوجود آمد بطور عموم در سر تا سر کشور رواج داشت و آن سه لهجه که زبان فارسی را بوجود آورده پارسی یا لهجه فارسی، پهلوی یا لهجه ای که باشندگان ری، همدان و اصفهان به آن تکلم می کردند. و دری که در دیگر جاهای کشور به آن تکلم می شد و این زبان با اصطلاحات خارجی نسبتاً کم تری آمیخته گردیده و طبق نوشته بعضی از نویسندگان نسبت به همه لهجه های دیگر سره و خالص می باشد. (۳)
- زبان فارسی بعد از اسلام از نیمه سده پنجم هجری قمری یعنی زمان سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱ هـ.) در شبه قاره هند و پاکستان راه یافت و در پرتو سعی بعضی سلسله های سلاطین و با همت و ذوق گویندگان و نویسندگان ایرانی، که به این سرزمین مهاجرت یافت و آمد می کردند، بتدریج پیشرفت حاصل کرد. (۴)
- در سال ۱۱۶۲ م برابر با ۵۲۱ هجری شمسی غوریان بغزنین روی آوردند، و بازماندگان سلاطین غزنوی از غزنین به لاهور و پنجاب فرار کردند چنانکه لاهور یک مرکز زبان فارسی و فرهنگ و ادب ایرانی گشت. از این روزه لاهور غزنین کوچک گفته اند. همچنین زبان فارسی در زبانهای محلی و گوشه های

هندی نیز نفوذ کرده است و از واژه های بسیار فارسی در آن زبانها راه یافت.  
 چون غوریان در غزنین استوار گشتند به لاهور روی آوردند و بازماندگان  
 سلاطین غزنوی را در آن سامان در سال ۱۱۸۶ م برابر با ۵۶۵ هجری شمسی  
 سرکوب کردند ولی فرمانروائی غوریان در سرزمین هند دیری نپایید و با  
 درگذشت سلطان معزالدین محمد پسر بهاء الدین سام غوری فرمانروائی آن  
 نیز در سال ۱۳۰۶ برچیده شد. (۱)

پادشاهان هند چه غزنوی و چه غوری چه خلجیان ، تغلقیان، بهمنی ها،  
 سادات، لودیان، سوریان و بابریان همه مسلمان بودند، و بزبان فارسی سخن  
 می گفتند، و درباره آنها مجمع شاعران فارسی گو و صوفیان و عارفان ایرانی  
 بوده است. در زمان سعدی و حافظ شعر هر دو آنان در دور ترین نقاط هند  
 شیوع داشته است چنانکه حافظ گفته است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود  
 در تاریخ تحفة السلاطین و سراج التواریخ در شرح حال حسن بهمنی  
 آمده که در مدرسه بوستان سعدی می خواند و در آن وقت از زمان سعدی  
 پنجاه سال پیش نمی گذشته است. (۵)

در سال ۱۸۹۵ هـ. ق مطابق با ۱۴۸۵ میلادی که سلطان سکندر لودی  
 (یکی از پادشاهان سلسله لودی افغانها) در دهلی به سلطنت رسید، تصمیم  
 گرفت برای اداره امور کشور افرادی را انتخاب کند که با زبان و ادب  
 فارسی آشنائی داشته باشند. در نتیجه، تحصیل زبان فارسی میان اهالی آن  
 کشور مورد توجه خاص قرار گرفت و علاوه بر مسلمانان که اغلب شان از



طبقه حکمران بودند، بومیهای آن سرزمین فرقه کایستها که از هندوهای روشنفکر هند می باشند، بیش از همه، هندوهای دیگر فعالیت بخرج دادند، و مورد اعتماد دولت قرار گرفته، خدمت بزرگی در زمینه زبان و ادب فارسی انجام دادند. در تاریخ فرشته ضمن شرح سلطنت سکندر لودی راجع به این مطلب چنین یاد شده: (۷) «...»

«و کافران بخواندن و نوشتن فارسی که تا آن زمان در میان ایشان معمول نبود پرداختند.» (۸) «...»

در حقیقت می توان گفت که پایه و اساس توجه بزبان فارسی در هندوستان در این عصر نهاده شد. زیرا در همین وقت است که شعرای هندی نژاد کلمات و جملات فارسی در اشعار خود ذکر کرده و مردم نیز این روش را بامیل می پذیرفتند، و در مکالمات خود لغات فارسی را بکار می بردند. (۹)

از میان زبانهای نامبرده در بالا فارسی دارای اهمیت جهانی است، و یکی از بزرگترین زبانهای ایرانی است، که امروز بدان تکلم و کتابت می شود. در میان زبانهای متعدد ایرانی فارسی یگانه زبانی است که در قاره آسیا به مقام و نفوذی دست یافته که هیچ يك از زبانهای دیگر ایرانی بدان نرسیده است. (۱۰)

وسعت آن از شمال شرقی به آسیای مرکزی و از مشرق به چین از جنوب به تمام شبه قاره هندوستان و از مغرب به سراسر آسیای صغیر سرایت کرده است. (۱۱) «...»

هم اکنون زبان رسمی دو کشور ایران و افغانستان (که پشتو نیز زبان

دیگر آنست) فارسی است، و در کشورهای مجاور مانند پاکستان، هندوستان، عراق (عرب)، تاجیکستان و قفقازیه (آذربایجان شوروی) بزبان فارسی کما بیش تکلم و کتابت می شود. (۷) ادبیات فارسی و مخصوصاً اشعار (عشقی و عرفانی) آن در میان ادبیات جهانی رتبه ای شامخ دارد. (۷)

این زبان که از سرزمین ایران برخاسته بر اثر داشتن استعداد طبیعی خود در مناطق همجوار این سرزمین یعنی هند و پاکستان و افغانستان و غیره نیز برای خود پایگاهی والا یافته و سبب گسترش علوم مختلف در آن نواحی گردیده است. (۸)

زبان فارسی يك زبان زنده شیرین، گسترده و برخوردار از خصوصیات برجسته زبان شناسی است که هیچ محدودیتی ندارد و تمامی مفاهیم مهم، ظریف، دقیق و جدید را می توان با آن بیان کرد. زبان فارسی از لحاظ دایره گسترده لغات و جنبه واژگانی و قدرت ترکیبی آن، زبان نیرومندی است و اهمیت و ارزش بسیار والا یی دارد. (۸)

این باور حقیقی وجود دارد که در میراثهای فرهنگی ملتها، آنچه که به زبان فارسی در دسترس انسانها وجود دارد، از بسیاری زبانهای دیگر بیشتر است، و زبان فارسی رایج، حدود هزار و دوست سال ذخیره فرهنگی برجسته دارد که می توان از آن برای پیشبرد فرهنگ بشری استفاده کرد و به آن غنا بخشید. (۹)

زبان فارسی بدون شك سند استقلال و قباله بقای ملت ایران است، ولی

نقشی که این زبان در تاریخ بشر ایفا کرده و رسالت و پیامی که به جهان رسانده، به ایران محدود نمی شود، چه در میان زبانهای دیگر جهان کمتر زبانی می تواند با فارسی همسری و برابری کند. زبان فارسی از شیرینی و روانی و سادگی و توانایی خاص برخوردار است، و تسلسل و استدام آن يك دوره هزار ساله را پشت سر گذاشته است. (۱۰)

زبان فارسی، قرنهای جایگاه تفکر و فرهنگ اسلامی ایرانی بوده است. فرهنگ غنی و پویای ایران از طریق زبان فارسی، مرزها را درنوردیده، و به اقصای نقاط جهان گسترش یافته است. به ویژه این زبان علاوه بر ایران در کشورهایمانند پاکستان، افغانستان، هندوستان و تاجیکستان و سایر نقاط جهان هنوز هم دستداران فراوانی دارد. و مردم بسیاری با این زبان انس والفتی دیرینه دارد. (۱۱)

توجه به فراگیری و آموزش زبان فارسی تقریباً همزمان با گسترش زبان فارسی در دیگر کشورها آغاز شده است، در حقیقت می توان گفت جز ایران که مهد اصلی زبان فارسی است دو حوزه وسیع دیگر از قرون گذشته تاکنون محور تألیف و تحقیق زبان فارسی و زبان دانان آن پاسدار دلسوز آن بوده است. یکی شبه قاره هند و پاکستان و دیگر آسیای صغیر یا ترکیه فعلی. در این کشورهاست که گنجینه های بسیار ارزنده ای در زمینه های مختلف علمی و فرهنگی و ادبی نهفته و تألیف شده و در کتابخانه و دیگر مراکز فرهنگی آنجا نگاهداری می شود که بحق اگر تمام آن کتابها فهرست گردد، آن زمان است که عظمت و غنای ذخایر فرهنگی زبان فارسی در خارج از این مرزوبوم

مشخص می‌شود. (۱۲)

در سال ۸۹۱ ه. ق که یکی از پادشاهان خانواده لودی افغان سرزمین هند، سلطنت آن کشور پهناور را بدست گرفت، در صددر آمد که برای اداره کشور کسانی را انتخاب کند که از زبان و ادب فارسی آگاهی داشته باشند. در نتیجه مردم به فراگیری زبان فارسی علاقه را ابراز داشتند. (۱۳)

مرحوم استاد محمد تقی بهار به این واقعیت چنین اشاره می‌کند: در دهلی دربار بزرگتری بوجود آمد که باید آنرا دربار ثانوی ایران نامید. بلکه دربار اصلی ایران چه رواج زبان فارسی و ادبیات و علوم در دربار دهلی بیشتر از دربار اصفهان بوده است و ظاهراً که در دربار اصفهان پادشاهان و خاصان درگاه بزبان ترکی صحبت می فرموده اند ولی در دربار دهلی شاه و درباریان و حرم سرانین همه به فارسی گفتگو کرده اند و در آن عهد زبان فارسی در هند زبان علمی و مترقی و دلیل شرافت و فضل و عزت محسوب می شد و در دربار اصفهان هرگز زبان فارسی این اهمیت را پیدا نکرد. (۱۴)

در شبه قاره تعلیمات روحانی اسلام به زبان فارسی رواج داشته است و اگرچه تا حدی این تعلیمات به زبان عربی هم انجام می شده است، ولی بیشتر هندیان از فارسی استفاده می کرده اند. پس فقط زبان فارسی است که در پاکستان و هند و بنگلادیش باعث ترویج تعلیمات اسلامی گشته و بیشتر فلاسفه اسلام، پیشوایان و اکابر دین به زبان فارسی سخن میگفته و می نوشته اند از مطالعه این کتابها واضح می گردد که فارسی برای مسلمانان

شبه قاره سرچشمه اسلامی و روحانی و افکار و جذبات معنوی بوده است. (۱۵)

قبل از تسلط انگلیس ها بر شبه قاره هند و پاکستان، زبان فارسی زبان دریاری و رسمی و ادبی آن کشور بود و حتی تا مدتی بعد از تسلط انگلیس ها با وجود کوشش و جدیت آنها برای برکندن ریشه فارسی از آن سرزمین هنوز فارسی زبان ادبی هندوستان بوده و شعرایی مانند آرزو و غالب غیر از اردو بزبان فارسی هم شعر سرودند و حتی دیوانهایی بزبان فارسی ترتیب داده و با شعار فارسی خود افتخار می کرده اند. چنانکه غالب دهلوی می گوید:

فارسی بین تا بسینی نقش های رنگ رنگ

بگذر از مجموعه اردو که بیرنگ من است (۱۶)

ابن بطوطه (۷۳۰-۷۷۹) (۱۷) در سفرنامه خود بزبان عربی حکایتی درج کرده که نفوذ فارسی را در جوامع مختلف هند آشکار تر می سازد. زن هند و طبق رسم سنی (۱۸) نزد آتش ایستاده بود و به مردم می گفت: "ما را می ترسانی از آتش ما می دانیم او آتش است. رهاکن مارا." (۱۹)

بعد از انقراض سلطنت مسلمین، انگلیسیان با اینکه به پیشرفت زبان فارسی لطمه شدیدی وارد ساخته ولی نتوانستند نفوذ بی پایان زبان فارسی را در شبه قاره نادیده بگیرند و بنا به مقتضیات سیاست و رعایت حکومت و جهت جلب نظر مغلوبین و تسخیر قلوبشان در فکر فراگیری فارسی گردیدند و همچنین خودشان نیز سعی کردند که این زبان شیرین مردم را یاد بگیرند. (۲۰)

زبان فارسی که می توان آنرا خواهر زبان سانسکریت خطاب کرد، در حدود هشتصد سال درباری فرمانروایان هندوستان بوده است. همچنین این زبان، زبان اشراف زادگان و طبقه روشنفکر و تحصیل کرده سر تا سر سرزمین پهناور هندوستان به شمار می رفته است. حتی پس از تسلط انگلیسیان بر هند، زبان فارسی بر صحنه سیاست هند انگلیس و نیز ایالت هندی (که هنوز به تصرف انگلیس در نیامده است) حاکم بوده است. (۲۰)

و- گ- ارچر (W. G. Archer) می نویسد:

"زبان فارسی زبان رسمی محاکم داد گستری بوده و از آنجا که انگلیسی ها برای اداره امور روش کشور داری مغولان را اتخاذ کرده بودند، آموختن زبان فارسی برای درک دقیق این روش برای آنها امری اجتناب ناپذیر بوده. در واقع باید گفت که در آن ایام زبان فارسی همان نقشی را در هندوستان ایفاء می کرد که در قرون بعدی تا به امروز زبان انگلیسی ایفاءگر آن شده است." (۲۱)

همچنین نتیجه نفوذ بی پایان زبان فارسی در جوامع مختلف شبه قاره هند و پاکستان بوده است، که اوکین روزنامه فارسی بنام «جبل المتین» در کلکته (هند) به مدیریت سید جلال الدین کاشانی انتشار می یافت. (۲۲)

سرود ملی پاکستان سروده شادروان حفیظ جالندهری شاعر معاصر پاکستان غیر از يك كلمه «كا» کاملاً فارسی است.

پس از تقسیم شبه قاره به هند و پاکستان و بعد کشور بنگلادیش، فقط پاکستان بود که بیش از کشورهای دیگر به زبان فارسی نیاز مند باقی ماند.

مهم ترین علت آن وجود زبان اردو دانستند که از زبان فارسی به وجود آمده است. در نتیجه همین حضور خط و املاء و لغت‌های فراوان فارسی و کوششی که در پاکستان برای نشانیدن زبان اردو به جای زبان انگلیسی می شود، نیاز به زبان فارسی حتی بیش از گذشته در آنجا احساس می شود.

زبان فارسی در پاکستان رابطه ای عاطفی تر با مردم دارد و فراگیری آن نیز بسیار آسانتر است. (۲۳)

تاریخ پاکستان شاهد است که شریعت پاک اسلام همراه با زبان و فرهنگ فارسی از راه ایران به این سرزمین وارد شده و رایج گردیده. (۲۴)

زبان فارسی اساسی ترین و مهمترین عنصر در میراث مشترک فرهنگی ایران و شبه قاره است. زبان فارسی از قدیم الایام از دوران حکومت سبکتگین در شبه قاره هند رواج یافت و تا ۲۵ سال بعد از استقرار استعمار انگلستان در این منطقه برقرار بود. در طول این مدت (ده قرن) که از عمر نشر و اعتلای زبان فارسی در شبه قاره هند می گذرد، آنقدر نظم و نشر فارسی در آن سرزمین به ظهور رسیده و آنچنان در روح و فکر مردم شبه قاره نفوذ کرده است که آنرا نمی توان از آداب ملی مردم شبه قاره بیگانه دانست، و از این میانه بیشترین تأثیر را بر زبان و ادب مردم پاکستان برجای گذاشته است، تا آنجا که می توان زبان فارسی را میراث مشترک ایران و پاکستان دانست، چرا که اگر به تاریخ هزار ساله این ایام تا قبل از تسلط انگلیسیها نگاهی هر چند گذارا داشته باشیم، بسیاری از مسائل مبهم آشکار می شود. تبلیغ و ترویج اسلام در شبه قاره مخصوصاً در سرزمینی که امروز پاکستان نامیده می شود،

بزبان فارسی بوده است. حتی اوکین ترجمه فارسی قرآن مجید در شبه قاره به وسیله حضرت نوح سرور در سند (پاکستان فعلی) انجام گرفت. همچنین اوکین کتاب تصوف به نشر فارسی به نام «کشف المحجوب»، به وسیله داتا گنج بخش علی هجویری لاهوری به نگارش در آمد. اوکین تذکره فارسی به نام «لباب الالباب» را نیز محمد عرفی در سند پاکستان تألیف کرد، همچنین بسیاری از کتابهای دیگر در زمینه فقه، تصوف و عرفان، تذکره، علوم و تفسیر قرآن که به زبان فارسی در پاکستان منتشر شده است. در کنار تمام این مسائل همچنین تأثیر معنوی زبان فارسی و فرهنگ ایران در شعر و موسیقی و معماری و طرز لباس و اغذیه، خلاصه در کلیه شئون زندگی مردم این سامان، مخصوصاً مسلمانان شبه قاره هند قابل ذکر است.

پس از استیلای انگلیس بر شبه قاره و جایگزینی زبان انگلیسی بجای زبان فارسی آنچه در طول دو قرن و نیم بر زبان فارسی گذشته است، خود واضح و مبرهن است. آنان موفق شدند که پیشرفت و توسعه زبان فارسی را در شبه قاره هند متوقف سازند. اما در این زمان نیز کسانی بودند که با قلم خود به مبارزه بر ضد این حرکت پرداختند.

نویسندگان و شعرايي مانند غالب دهلوی (متوفی ۱۲۸۵هـ / ۱۸۶۸م)، شبلی نعمانی و چندتن دیگر توانستند شمع شعر و ادب فارسی را در مقابل تند باد مخالفت دشمنان با این زبان زنده و فروزنده نگهدارند. ممتاز ترین دانشمند و شاعر این عصر علامه محمد اقبال لاهوری است که می توان او را احیا کننده شعر و ادب فارسی در شبه قاره هند و پاکستان دانست.



اقبال لاهوری روح تازه ای در کالبد نیمه جان شعر فارسی شبه قاره دمید. او برای اظهار افکار سیاسی و فلسفی و اخلاقی خود زبان فارسی را اختیار کرد، چرا که این زبان، زبان مشترک فرهنگی ایران و هند و پاکستان و تاجیکستان و سایر ایالات مسلمان نشین شوروی و تعدادی از مردم عراق و بعضی شیخ نشین های خلیج بوده است. با تمام این مسائل باید اذعان کرد که پس از سلطه انگلستان زبان و ادب فارسی در شبه قاره سیر نزولی را آغاز کرد. از آن به بعد این زبان گرچه هنوز وسیله مهمی برای اظهار مطالب دینی و اخلاقی و فرهنگی بود، اما دیگر زبان رسمی درباری نبود، لذا در این ایام فترت نیز مسلمانان شبه قاره تا قبل از تجزیه هندوستان هنوز به شعر و ادب فارسی عشق می ورزیدند، و برای حفظ زبان و ادب فارسی مجاهدتهایی می کردند، و پس از تعلیم قرآن کریم کتابهای فارسی مانند گلستان و بوستان سعدی و مثنوی مولوی و کتابهای دیگر نظم و نثر فارسی را به فرزندان خود می آموختند و در همین زمان در قلمی دبیرستانها و دانشکده ها زبان فارسی را به عنوان زبان اختیاری در مقابل سانسکریت و عربی درس می دادند.

پس از تقسیم هندوستان به دو کشور هند و پاکستان در اثر هرج و مرجی که رخ داد صدمه عظیمی به زبان و ادبیات فارسی رسید. هزارها خانواده مسلمان بی خانمان شده مجبور به مهاجرت شدند و در بسیاری از مراکز ادبی مانند دهلی، لکنهو، پتنه، بمبئی و حیدرآباد، این زبان رونق خود را از دست داد. در هندوستان زبان هندی با خط سانسکریت به عنوان زبان

رسمی اعلام شد، و از طرف مقامات رسمی مساعی جدی برای تطهیر زبان هندی از واژه های فارسی و عربی به عمل آمد. در این زمان زبان اردو نیز که هفتاد در صد آن کلمات فارسی بود مقهور و مغضوب شد، و در غیر از یکی دو ایالت حتی به عنوان زبان دوم ملی هم شناخته نشد. از سوی دیگر پس از تشکیل پاکستان نهضت جدیدی برای حفظ زبان و ادب فارسی در پاکستان مخصوصاً در پاکستان غربی آغاز گردید و با تشکیل انجمنهایی ادبی در گوشه و کنار این کشور بازار شعر و ادب تا اندازه ای گرم شد. این حرکت با فراز و نشیب هایی از آن زمان تاکنون ادامه یافته است. در ابتدای استقلال تنها دانشگاه لاهور پاکستان به تدریس زبان و ادبیات فارسی می پرداخت اما اکنون ده دانشگاه دیگر نیز به آموزش زبان و ادبیات فارسی را در مقطع فوق لیسانس به بالا می پردازند که این وضعیت در مقابل سالهای تسلط انگلیسی ها بر شبه قاره و حتی سالهای اولیه استقلال پاکستان قابل توجه و تعمق است. (۲۵)

این به جای خود درست است که امروز نیازها و تقاضاهای علمی تاحدی ترویج زبان و ادب را محدود ساخته است، ولی زبان فارسی برای ما محض زبان ادبی، نیست، بلکه زبان فرهنگ و دین ماست، و معانی و افکار عمیق آن در هر گامی مشعل راه مان است و گنجینه های فراوان اخلاقی و عرفانی آن مانند چراغهای منور کننده دلهای ما و روشنی بخش محیط فرهنگی و دینی و اسلامی و موجب بقای ملی ما است. تنها با وابسته بودن به درخت کهن فارسی است که ما می توانیم امید بهار را داشته باشیم به قول

سید محمد اکرم شاه اکرام شاعر فارسی گوی معروف پاکستان: *باز آنکه*

ای خوشالطف بیان فارسی حرف دل گوید زبان فارسی

هر که خواهد بر سر خود تاج علم (۲۶) *باز آنکه* سر نهد بر آستان فارسی

دیگر شاعران فارسیگوی پاکستانی هم در ابیات خود بدین نکته اشاره

کرده اند. (۲۷) *باز آنکه* همیشه بهر زبان فارسی

علم و هنر و دانش و عرفان گرفتیم ما هر چه گرفتیم ز ایران گرفتیم

(ممتاز حسن احسن)

باشد زبان خوب نه مانند پارسی در شرق و غرب هست سمرقند پارسی

(ادیب فیروز شاهی)

فرستاد هر سو عجم نور علم منور جهان گشت از طور علم

(عطاء الله خان عطا)

آسیارا شب تاریک پدید آمد چون ناگه از مطلع ایران سحری پیدا شد

(محمد اسمعیل خان رزی)

(پدر شاعر معروف معاصر فارسی و اردو الیاس عشقی)

لازم به تذکر است که در هزار و نهصد و پنجاه و پنج (۱۹۵۵) در

چترال (ایالت سرحد) پاکستان زبان اداری فارسی بود. (۲۸)

منابع و ماخذ: لیسزکی، یوزف، *دانشنامه زبان و ادبیات ایران*، انتشارات انجمن علمی

۱- زبانها و لهجه های ایرانی (مقدمه لغتنامه دهخدا) دکتر احسان شاطر

تهران، ۱۳۳۷، ص ۹

۲- دستور امروز از آقای دکتر خسرو فرشید ورد ۱۳۴۸ تهران ص دوازده

پیشگفتار.

۳- A. Grammar of the Persian Language by M. Lumsden,

Calcutta, 1810, Page.1

۴- آموزگار فارسی تألیف حضور احمد سلیم چاپ حیدرآباد پاکستان مقدمه

رشید فرزانه پور- پیشگفتار ص اول

۵- نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان

مجید یکتائی، تهران ۱۳۵۲ شمسی، ص ۸۴

۶- «فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان»- سید با حیدر شهریار نقوی

تهران، آبان ۱۳۳۴ خورشیدی ص ۲۴

۷- فرهنگ معین (مقدمه)، جلد اول، تهران، ۱۳۳۶ ه. ش ص ۳۸

۸- انشاء نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان. خانم دکتر نصرت

جهان ختک، (پایان نامه دکتری دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ه. ش)، پیشگفتار

ص اول

۹- از سخنرانی حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در

دیدار با ایران شناسان و اساتید زبان فارسی در آسیای میانه و قفقاز،

- ۱۸) بهمن ۱۳۷۲ تهران).  
۱- مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش چاپ مرکز نشر دانشگاهی تهران در سال ۱۳۶۶ ه. ش از مقاله تهیه و تدوین مواد تدریس فارسی برای غیر فارسی زبانان ص ۱۷- پروفیسور ع- و- اظہر دہلوی  
۱۱- از مقاله جنگ فرهنگی- تاریخ بخش ۷۲/۴/۲ پشٹیانی و واحد تحقیقاتی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران برون مرزی. خانم افسون قنبری  
۱۲- دستور زبان فارسی در کشورهای هند و پاکستان ابوالقاسم رادفر- از مجلہ دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره سوم و چهارم سال بیست و سوم- پاییز و زمستان ۱۳۶۹ ص ۱  
۱۳- جواهر لعل نهرو در ایران، گرد آورنده، محمود تفضلی، تهران، ۱۳۳۸، ص ۴۲  
۱۴- سبک شناسی - جلد سوم محمد تقی بہار تهران، چاپ چهارم، ۱۳۵۵ ه. ش ص ۲۵۷  
۱۵- دستور نویسی در شبه قاره هند و پاکستان و مسائل مربوط به آن ص ۱۶۱، مقاله دکتر میر غزن خان ختک، مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش چاپ مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۶۶ ه. ش  
۱۶- تذکره نویسی در هند و پاکستان دکتر سید علی رضا نقوی تهران، انتشارات علمی ۱۳۴۳ ه. ش، ص ۳۶  
۱۷- لغت نامه دهخدا.  
۱۸- وقتیکہ یک مرد ہندو فوت گردد و طبق دین ہند و آنرا در آتش

می سوزانند، همسروی نیز خودش را زنده در آتش می اندازد و همچنین با همسر خود می سوزد. این رسم را در زبان هندی «ستی» می گویند در بیت زیر فارسی نیز به این رسم اشاره شده است مثل:

در محبت چون زن هندی کسی مردانه نیست  
سوختن بر شمع مرده کار هر پروانه نیست

۱۹- «ادبیات فارسی مین هندوون کا حصه» (سهم هندووان در ادبیات فارسی) دکتر سید عبدالله، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۷، ص ۱۸

۲۰- فرهنگ نویسی در هند و پاکستان شهریار نقوی، دانشگاه تهران- آبان ماه ۱۳۳۴ خورشیدی، ص ۲۰

۲۱- نامواره دکتر محمود افشار، جلد چهارم در برگیرنده چهل و چهار مقاله بکوشش ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان، تهران، ۱۳۶۷، از مقاله

«زبان و ادبیات فارسی در هند» دکتر امیر حسن عابدی، ص ۱۸۶۵

۲۲- ایرانشهر جلد اول- کمیسیون ملی یونسکو در ایران ۱۳۴۲ ه.ش ص ۶۸

۲۳- خلاصه سخنرانی دکتر بشیر انور - ص ۹۱، مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش چاپ مرکز نشر دانشگاهی، تهران در سال ۱۳۶۶ ه.ش.

۲۴- گذشته و حال زبان فارسی در پاکستان مقاله نسرين اختر، مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، چاپ مرکز نشر دانشگاهی، تهران در

سال ۱۳۶۶ ه.ش ص ۹۲

۲۵- خلاصه از مقاله جنگ فرهنگی تاریخ، پخش ۷۲/۵/۳، پشیمان و

واحد تحقیقاتی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران - برون مرزی - خانم  
افسون قنبری

۲۶- گذشته و حال زبان فارسی در پاکستان مقاله نسرین اختر، ص ۱۰۰  
مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش چاپ مرکز نشر دانشگاهی  
تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.

۲۷- فارسی گویان پاکستان جلد یکم-دکتر سید سبط حسن رضوی. مرکز  
تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ۱۹۷۴ م، ص ۵۷

۲۸- کیا آب جانتے ہیں (آیا می دانید) مؤلف شمیل غزالی، ۱۹۷۶ م، ص ۱۰



## غزل صائب تبریزی

تا که بالادست من بیعت به طوبی بسته است

خوشه ام عقد اخوت با ثریا بسته است

در تجرد، رشته واری از تعلق سهل نیست

سد آهن سوزنی دل راه عیبی بسته است

جنگ دارد گوشه گیری و بلند آوازگی

تمت عزلت به خود بیهوده عنقا بسته است

شور محشر صحبت ما را نمی پاشد زهم

موج می شیرازه جمعیت مابسته است

نعل حرصش از تردد روز و شب در آتش است

هر که چون خورشید صائب دل به دنیا بسته است



## صائب و شعر زیان اردو

صائب از معدود شعرانی است که آوازه او در ایران بزرگ و در شبه قاره هند و پاکستان طنین افکنده. او که از دربار شاه عباس ثانی لقب ملک الشعرانی دریافت کرد در همان عصر، علیرغم وجود ناسازگاریهای سیاسی میان دول مغول بآبروی هند و صفویه، در شبه قاره نیز محبوب و مطلوب خاص و عام بود. اورنگزیب عالمگیر از جمله امپراطوران مغول هند است که بداشتن اعتقادات خشک مذهبی معروف گشته، در کتب تاریخی او را عامل رکود هنر دانسته اند و نقل می کنند که روزی نوازندگان و خنیاگران تابتون به دست از پیشگاه او عبور می کردند. امپراطور پرسید که موضوع چیست؟

گفتند: این موسیقی است که ما آن را تشبیح می کنیم، چه او در این عصر مرده است.

اورنگزیب با قاطعیت گفت "چنان عمیق دفنش کنید که تا قرنهای آوازه اش برنخیزد". ولی جالب اینجاست که همین اورنگزیب در مقابل اشعار صائب بسیار نرم و رام بود. بر این مسئله در تاریخ تأکید شده است، چنانکه محمد ساقی ملقب به مستعد خان صاحب مآثر عالمگیری که و قایع پنجاه ساله عهد فرمانروایی اورنگزیب عالمگیر (۱۱۱۸-۱۱۶۸) پادشاه مغول بآبروی هند را به

رشته تحریر آورده است، در وقایع ماه شوآل سال ۱۱۰۷ ه.ق. (چهلمین سال جلوس به تخت سلطنت می نویسد:

مخلص خان بخشی الملک دیوان صائب را به پادشاه عرضه کرد و چون بیشتر ابیات وی مبنی برپند و نصایح می باشد، به خاطر این، دیوان مزبور مورد پسند قرار گرفت. غزل آغازین این مقاله که چندین مرتبه در محفل مقدس (دربار شاه) خوانده شد و اورنگزیب آن را باکمال میل و رغبت شنید. و از این روز به بعد شاعران این دیار شعر صائب را تتبع نمودند. قبل از اینکه به اصل مطلب بپردازیم در اینجا چند نکته لازم به تذکر است:

۱- همایون (۹۶۳ - ۹۳۷) یکی از اجداد اورنگزیب و دو مین امپراطور مغول هند با کمک و پشتیبانی شاه طهماسب صفوی (۹۸۴ - ۹۳۰ ه.ق) توانست حکومت شمال هند را باز پس گیرد. از همان زمان گروههای هنرمندان و دانشوران از ایران و دیگر نقاط و بلاد آسیای مرکزی سیل آسا به طرف این شبه قاره سرا زیر گردیدند و این جریان تا انقراض حکومت شاه جهان (۱۰۶۸ - ۱۰۳۷ ه.ق) ادامه داشت. پس از شاه جهان آتش جنگ داخلی میان چهار پسرش شعله ور شده این شکوه فرهنگی به کاستی گرائید و به جهت اختلاط ترکان پارسی گوی و فارسی زبانان سبک جداگانه ای به وجود آمد که از فارسی ادبی ایرانیان و تورانیان کاملاً جداگانه بود. در اینجا این نکته هم جالب توجه و شایسته یاد آوری است که در این عهد و زمان اهالی شبه قاره در نشر، سبک فارسی نویسی ترکان تاجیک را

پذیرفتند ولی در شعر تحت تأثیر اصفهانیان ماندند که خود این سبک شکل  
تحوّل یافته سبک خراسانی و عراقی می باشد. (ص ۶۰۱-۸۱۱)

۲- دولت پادشاهان مغول بابری هند (۱۲۷۵-۹۳.ه.ق) موقعی در هند  
تشکیل گردید که صفویها (۱۱۴۹-۹۰.ه.ق) و ترکان عثمانی  
(۱۳۴۲-۶۹۹.ه.ق) در آذربایجان بایکدیگر درگیر بودند و صفویها برای  
ترویج تشیع سعی بلیغ می نمودند.

مغولان بابری هند، حکومت خود را به دو گروه منقسم نمودند. یکی از  
آنها تورانی خوانده می شد و دیگری ایرانی. تورانیان بیشتر سنی مذهب  
بودند و ایرانیان شیعه مذهب. هر گروه از آنها سعی می کرد که به هر نحوه  
ای که باشد پادشاه را تحت نفوذ خود داشته باشد. و کار عمده پادشاه این بود  
که بین قدرت هر دو توازن و تعادل برقرار نماید. از این رقابت و همچشمی  
سیاسی میان ایرانیان و تورانیان، زبان و ادب فارسی شبه قاره نیز مصنون  
نماند. چنانکه هرچه ایرانیان می نوشتند و می سرودند مورد پسند تورانیان  
نبود و همچنین ایرانیان نثر و شعر تورانیان را مورد اعتنا قرار نمی دادند و  
اتفاقاتی می افتاد که در محافل ادبی به دعوی و مشاجره می پرداختند.  
همچنین هرچه بومیان و یا به اصطلاح امروزه شبه قاره ای ها به فارسی می  
نوشتند مورد انتقاد این و یا آن گروه قرار می گرفت. این مجادله ها و تفرقه ها  
بین ایرانیان و تورانیان در ذهن بومیان خلالتی ایجاد کرد ولی بعضی از  
آنها به طرف تورانیان گرویدند. این مشاجره ادبی و لسانی همچنین ادامه  
داشت تا اینکه در قرن دوازدهم هجری دو قهرمان به نام خان آرزو

(مترقی ۲۳ ربیع الثانی سال ۱۱۶۹) و شیخ علی حزین لاهیجانی (۱۱۸۰-۱۱۰۳) به صحنه وارد شدند. شیخ علی حزین از زبان فارسی فارسها (ایرانیان) دفاع می کرد و خان آرزو قایل و معتقد به مستند بودن نوشته ها و سروده های تورانیان بود. ولی قبل از اینکه این نهضت ادبی مملو از تعصب مذهبی به اوج خود برسد و ادبا و شعرا به مناظره و مناقصه پردازند چند تن از دوستان شعر و ادب که میان آنها صائب از همه برجسته تر بود، می خواستند از هر دو نهضت ادبی بهره بگیرند و مستفیض بشوند. صائب که از جوی مولیان و آب رگنا باد سیراب گردیده بود زنده رود تازه ای میان زمین رود های گنگ و جمن جاری ساخت. وی از يك سو شاعران پارسی گوی ترك، مانند امیر خسرو دهلوی (۷۲۵-۶۵۱هـ) را مورد توجه و تتبع قرار داده و از طرف دیگر از سروده های شاعران بزرگ مانند شیخ سعدی (۶۹۳-۶۱۰) و حافظ شیرازی (۷۹۱-۶۲۶) استفاده کرده سبک آنها را پیروی نمود. چنانکه در يك مقطع غزل چنین می گوید:

این آن غزل خسرو معنی است که فرمود  
خویسان عمل فتنه زد دیوان تو یابند

و در جای دیگر از شیخ شیراز کسب فیض نموده می گوید:

صائب این آن غزل حضرت سعدی است که گفت  
عشقبازی دگر و نفس پرستی دگرست

نسبت به شعر حافظ شیرازی اظهار عقیدت نموده چنین می گوید:

به شعر صائب از آن می کنند رغبت خلق  
که یاد می دهد از طرز حافظ شیراز

وی از افکار عارفانه مولانا جلال الدین رومی بلخی هم بی بهره نمانده و می گوید:

از گفته مولانا مدهوش شدم صائب این ساغر روحانی صهبای دگر دارد صائب پس از گرد هم آوردن افکار شعرا و عرفا و سراینندگان سبک خراسانی و همچنین عراقی در شعر راه تازه ای گشود که مبنی بود بر تحمّل و برد باری و احترام گذاشتن نسبت به افکار و عقاید دیگران که عرفا و شعرای اردو زبان آن را "صلح کل" نامیده اند. چون امواج عقاید و افکار مختلف در یکجا بهم خورد نمود این زمزمه و ترنم از آنها برخاست:

خواهی به کعبه روکن و خواهی به سومنات

از اختلاف راه چه غم رهنمایکی است

این نوع افکار و عقاید با طبع مردم این شبه قاره بالخصوص اهالی استان پنجاب بسیار سازگار بود چه قبل از وی عرفای این خاک مانند بابا فرید (۶۶۴-۵۶۹ ه.ق) و گورو نانک، مؤسس فرقه سیکها (۱۵۳۹-۱۴۶۹ میلادی) که همه تحت نفوذ افکار و عقاید معنوی عرفا و شعرای خراسان بودند زمینه را آماده داشتند.

چون غزل فوق الذکر به دربار عالمگیر رسید و مورد پسند قرار گرفت شعرای اردو زبان که در آن زمان همه زبان فارسی می دانستند به دو علت زیر از آن استقبال نمودند:

اول اینکه: در رقابت سیاسی-ادبی میان ایرانیان و تورانیان عموم سراینندگان بومی در بیشتر مواقع مورد استهزا قرار می گرفتند این استقبال

برہویت ادبای ہومی مہر صحت می گذاشت. این دو علت باعث شد کہ آنها در پی آن شدند کہ برای خود راہ تازہ ای پیدا کنند و اوکین کسی کہ در این میان از شعر صائب استقبال نمود میر تقی متخلص بہ میر (متوفی ۱۲۲۵ھ) بود. این شاعر نامدار اردو زبان کہ قبلاً شعر بہ فارسی می سرود چنان تحت تاثیر صائب تبریزی قرار گرفت کہ بعضی ابیات را از فارسی بہ شعر اردو برگرداند. بیت زیر ملاحظہ شود:

سچ پوچھو تو کب ہیگا اسکا سادھن غنچہ

تسکین کے لئے ہم نے اک بات بنالی ہے

و این بیت ترجمہ منظوم بیت زیر صائب تبریزی می باشد:

محض حرف است کہ او را دھنی ساختہ اند

در میان نیست دھانی، سخنی ساختہ اند

اگرچہ از این بہ بعد تا پایان قرن دوازدهم ہجری شاعری اردو زبان نبود کہ از شعر صائب تتبع نکرده باشد ولی ما در اینجا بہ تذکر چند نمونہ از آنها بسندہ می کنیم.

صادق حسین وصفی صاحب تذکرہ بحر ذخار معتقد است کہ میرزا رفیع

متخلص بہ سودا در بیت زیر از صائب الہام گرفتہ است:

کیفیت چشم اسکی مجھے یاد ہے سودا

ساغر کو میرے ہاتھ سے لیجیو کہ چلا میں

و بیت صائب این است:

خراب از گردش چشم تو شد کار من ای ساقی

بگیر از دست من این جام کہ از خویشتن رفتم

میرزا غالب یکی از برجسته ترین شاعران اردو زبان محسوب می شود. اگرچه وی ابیات صائب را تحت اللفظی ترجمه نموده ولی چندین جا تحت تأثیر صائب قرار گرفته است چنانکه در بیت زیر غالب دهلوی که به زبان اردو است و بسیار معروف ملاحظه می شود:

کعبه کس منہ سے جاؤ گے غالب شرم تم کو مگر نہیں آتی  
و بیت صائب این است:

با کدامین آبرو در کعبه آرم روی خویش  
من که سر جوش حیاتم صرف در بتخانه شد

تا انقراض دولت مغول بایری هند (۱۲۷۵ھ) شعر اردو جنبه سنتی داشت ولی پس از تسلط یافتن انگلیسیها بر این شبه قاره، بذره‌های نهضت آزادی و انقلاب و ملی گرایي نیز کاسته شد و شعر اردو که تا آن زمان جنبه بیان حالات فردی صرف در آن مطرح بود به درجه ای ارتقا یافت که خصایل اجتماعی و اهداف ملی در آن جلوه گر شد. به عبارت دیگر شعر اردو به شعری متعهد تبدیل شد و در شعور اجتماعی جامعه شبه قاره نقش مؤثری ایفاء نمود. الطاف حسین متخلص به حالی کار را از تهذیب اخلاق شروع کرد و اقبال لاهوری آن را به اوج انقلاب رسانید ولی هر دو شاعر در هدف خود از صائب بهره مند شده اند. بیت زیر مولانا حالی بسیار معروف است:

یاران تیزگام نے منزل کو جالیا ہم محو نالہ جرس کاروان رہے  
(دوستان تند رو به منزل رسیدند ولی ما هنوز منتظر صدای جرس نشسته ایم تا قافله ای برسد و همراه آن به راه بیافتیم).

در این مورد صائب چنین می گوید: ان كذا ربه مستحق العز و المال كما ينبغي  
 زنه سپهر گذشتند گرم رفتاران  
 تر سست عزم، همان در شمار فرسنگی  
 اقبال در ذکر مسائل اجتماعی و انحرافات که از جانب حکام غربی به جامعه  
 وارد شده و طریق اصلاح این انحرافات از راه بازگشت به خریشتن و سنن  
 اصیل فرهنگی، اشعاری سروده در این اشعار گاه بیگاه به شعرهای صائب  
 ارجاع می دهد و نمونه هایی از آن اشعار را در لابلای گفتار خویش می آورد.

فی المثل در بیت زیر، اقبال چنین گفته: ان كذا ربه مستحق العز و المال كما ينبغي  
 همان بهتر که لیلی در بیابان جلوه گر باشد

ندارد تنگنای شهر تاب حسن صحرائی

و در جای دیگر چنین می گوید: ان كذا ربه مستحق العز و المال كما ينبغي

عجب کیا گر مه و پروین مرے نخچیر هوجانین

که بر فتراک صاحب دولتی بستم سرخود را

در بیت فوق اقبال از صائب بهره گرفته، چنانکه در بیت ذیل که سروده صائب

است. مصرعهایی وجود دارد که اقبال آن را در شعر خویش تکرار کرده: ان كذا ربه مستحق العز و المال كما ينبغي

از آن خورشید برگرد جهان سرگشته می گردد

که بر فتراک صاحب دولتی بستم سرخود را

ارسال المثل: ان كذا ربه مستحق العز و المال كما ينبغي

صائب شاعر تك بیت است که هر مصراع او ضرب المثل است و یا جنبه

ضرب المثل دارد.



چه رسایی است که با طبع تو آمیخته صائب  
 مصرعی نیست ز دیوان تو مشهور نباشد  
 و به همین دلیل وی را شاعر ارسال المثل می خوانند. و شالوده شعر اردو با  
 ارسال المثل بیخته و آمیخته است. چه شعر به زبان اردو موقعی شروع شد که  
 در اصفهان سبکی که به اسم سبک هندی و یا اصفهانی معروف و متداول بود  
 و تمام معایب و محاسن این سبک و دیگر خصوصیات آن به زبان اردو انتقال  
 یافت. از عهد میر تقی میر تا عهد حاضر همه شاعران اردو زبان از این  
 صنعت شعر بهره مند شده اند. چنانکه آتش (۱۷۷۷-۱۸۷۴ میلادی)  
 می گوید: *میر تقی میر نے اردو زبان میں سبکی کی روش کو اپنا کر لیا اور اس کی مدد سے  
 اردو زبان میں سبکی کی روش کو اپنا کر لیا اور اس کی مدد سے*  
 مین کھون، تو سن جمال یار کا افسانہ آج  
 شعر اقبال لاهوری نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست. وی هم در شعری که  
 تحت «عنوان خضر راه» سروده از ضرب المثل «برات عاشقان بر شاخ آهو»  
 استفاده کرده چنانکه می گوید: *ایں آہو پر رھی صدیوں تلک تیری برات*  
 ای که تچهکو کھا گیا سرمایہ دار حیلہ گر  
 شاخ آهو پر رھی صدیوں تلک تیری برات  
 (ای کارگر، سرمایہ دار حیلہ گر خون تو از قرنہا ست کہ می مکد و تو بر  
 این امید زندہ هستی کہ فردا آرزوی تو بر آورده می شود).  
 تا نیمه اول قرن بیستم میلادی در سر تا سر شبه قاره اردو زبانی پیدا  
 نشد که با ابیات صائب آشنایی نداشته باشد و در سخن گفتن و نوشتن آنها را

به کار نبرد. چنانکه مرحوم ابوالکلام آزاد در کتابهای خود به نام «غبار خاطر» و «کاروان خیال» چندین جا در نثر و اقبال لاهوری در شعر از تک بیتهای صائب استفاده نموده اند و همچنین حکیم جمیل فرزند حکیم اجمل خان که در نهضت آزادی هند سهم مؤثری داشت انتخابی تحت عنوان میری پسند (ابیات پسند من) نموده است. در کتاب نامبرده از صفحه ۳۷ الی ۴۱ ابیات منتخب صائب اختصاص یافته است ولی در نیمه دوم این قرن چند نفر به ترجمه ابیات و غزلیات صائب همت گماشته اند که میان آنها اسامی آقا شاعر قزلباش و شمیم عثمانی را می توان برد. آقا قزلباش ابیات منتخب را ترجمه کرده است و آقای شمیم عثمانی چند غزل را از فارسی به اردو برگردانده است. بیتی از صائب و ترجمه آن در زیر درج می گردد:

صائب: کفر و دین را پرده دار جلوه معشوق دان  
 گه در بیت الحرام و گاه در بتخانه باش

ترجمه آقا شاعر قزلباش:

کفر و دین کو پرده دار جلوه معشوق جان  
 کعبه مین جا اور خاک در بتخانه بن

غزل آقای شمیم عثمانی هم پیوست این مقاله است.

در غنای زبان اردو علاوه بر زبان فارسی، زبانهای ترکان تاجیک و زبان سانسکریت و همچنین زبانهای بومی شبه قاره و لهجه های مختلف زبان فارسی سهم به سزای داشته است. اگر زبان انگلیسی بر ما مسلط نمی شد زبان اردو شاید غنی تر می گردید. در آخر استدعای من این است اگر ما

می خواهیم زبان خود را غنی کنیم پیش از اینکه طرف اروپا و آمریکا بنگریم باید ببینیم که اسلاف و نیاکان ما چه سرمایه بزرگی برای ما گذاشته اند. اول باید از آن استفاده کنیم و بعدا به سوی بیگانگان و اغیار نگاه کنیم. *ببالفه*  
*.....*  
پی نوشت:

۱- مخلص خان پسر صف شکن خان نبیره قوام الدین خان صدر ایران برادر زاده خلیفه سلطان مشهور ولایت زابود. در ایام محاصره قلعه گلکنده دارونمگی تریخانه پادشاهی را بنیابت پدر سرانجام می داد. بعد از انفتاح آن حصار استوار باضافه دو صد سوار بمنصب هزاری سیصد سوار اصله بدان خدمت مقرر گردید و در سال سی و سوم بخدمت عرض مکرر سرمایه مباحات اند وخت. پس از آن قوربیگی شد و بمنصب دو هزاری صد سوار تحصیل کامیابی نمود. و در سال سی و ششم بافزونی پانصدی و از تغیر بهره مند خان بخدمت بخشیدگی دوم چهره امتیاز بر افروخت و پس تر پانصدی دیگر یافته بمنزلت سه هزاری عروج نمود و در آخر سال چهل و چهارم الویه ظفر پرچم عالمگیری از خاص پور بقصد انتزاع پرناله با هتزاز آمد و دوم شعبان قصبه مرتضی آباد مرچ مضاف بیجاپور بمسافت سی و شش کروه مضرب خیام پاشاهی گردید. خان مذکور که با مرض شدید مبتلا شده بود چهارم شهر مذکور سنه یک هزار و یکصد و دوازده هجری برحمت حق پیوست و در روضه زیده العرفا سید شمس الدین که یکی از مشایخ آن دیار است واقع قصبه مذکور مدفون گردید. نجابت ذاتی باکمالات کسبی جمع داشت. مجموعه ای

بود از محاسن اخلاق، ابواب فیض بر روی آشنا و بیگانه مفتوح داشتی و در  
 اجرای کار خلائق بسیار کوشیدی و در مثل گذرانیدن منصبداران و عرض  
 مطالب دربارگاه مثل روح الله خان جری و حریص بود. با آنکه طبعی ناز  
 نداشته بلکه استغنا و آزادی جبلی و فطری طبعش بود. طرفه جا در  
 مزاج پادشاه کرده بود..... در کتاب نامبرده از صفحه ۳۷ اینست که در چاپ  
 بالجمله مخلص خان با فضیلت و ملاتی طبع موزن داشت و اشعار رنگین  
 می گفت. از وست: *خمار ما و در تویه و دل ساقی* *بیک تبسم مینا شکست و بست و گشاد*  
 و غریب تر آنکه با مغلیت و فضیلت مذاق تصوف داشت خالی از دره نبود.  
 (منقول از: مآثر الامرا تألیف شاهنواز خان چاپ انجمن آسیایی بنگال کلکته)

\*\*\*\*\*

ماهر خواجه سلطان

## میر سید علی همدانی و احمد دانش راجع به اصول سلطنت

میر سید علی همدانی که زاده همدان، ناز پرورده پاکستان و عزیز تاجیکستان است. افکار و اعمال متفکران زیادی را تحت تأثیر قرار داده است. که یکی از میان آنها احمد دانش علامه شهیر قرن ۱۹ میلادی متولد در تاجیکستان می باشد.

جنبه های تأثیر آثار شاه همدان به شکل جهانی بینی احمد دانش زیاد است، ولی ما اینجا فقط دربارہ مناسبت این دو متفکر راجع به اصول سلطنت سخن می گویم.

شاه همدان در موضوع اخلاق و سیاست مدن اثری تألیف نموده است که آن «ذخیره الملوك» می باشد. این کتاب گرانمایی که به قول اوستاد ریاض مهمترین و بزرگترین اثر میر سید علی همدانی است، از ۱۰ باب عبارت است و شرط و اصول سلطنت در باب پنجم آن بیان شده است.

احمد دانش از تعلیمات اخلاقی و سیاسی الهام گرفته، رساله ای آفریده است که آن «نوادر الوقایع» می باشد. و يك قسمت آن «رساله در نظم تمدن و

تعاون» نام دارد.

هر دو متفکر در رساله هایشان دایر به مسائل گوناگون حیات اجتماعی

و سیاسی، امثال دولت و جامعه، پیدایش دولت، تناسب شاه و رعیت، طبقه بندی شاهان و حاکمان، وظایف اجتماعی و اخلاقی، مسئولیت شاهان و حاکمان و رعیت و مقام و نقش آنها در جامعه، این چنین شرط و اصول سلطنت اندیشه را نده اند.

شاه همدان در این قسمت رساله ده شرط سلطنترا قایل است. که آنها را بعداً احمد دانش قریب بی تغییر پذیرفته است. اگر اندیشه های شاه همدان و احمد دانش را راجع به شرایط امور سلطنت مقایسه نماییم خلاصه های زیرین به دست می آید.

برابری معنوی، اخلاقی و اجتماعی را، که از برابری آدمیان در نزد خدا سر میزند هر دو متفکر قبول دارند. مثلاً میر سید علی همدانی در این باره چنین می فرماید. «اول آن است که در هر واقعه، که پیش آید پادشاه حاکم خود را یکی از رعایا در آن واقعه تصور کند و دیگری را برابر خود حاکم بیند و در آن حال هر حکم، که از دیگری بر خود روا نمی دارد مثل آن از خود بر دیگری روا ندارد و هر چه بر خود نمی پسندد بر هیچ مسلمان نپسندد.

۱- ادب تاجیک احمد دانش این نکته را در «نوادر الوقایع» چنین آورده است در شرط اول در هر واقعه، که رعایا را پیش حاکم اقتد پادشاه خود را در آن واقعه از رعایان تصور کند و دیگری را بر خود حاکم داند. و در آن حال هر حکم، که از دیگری بر خود روا نمی دارد. مثل آن از خود بر دیگری روا ندارد و اگر روا دارد خیانت کرده باشد.

۲- در نظر علی همدانی و احمد دانش برآوردن حاجت خلق، یعنی مسلمانان از عامل دینی و مذهبی افضلتر است. این معنی را متفکران مذکور چنین نقل

کرده اند. علی همدانی: دوّم آن که قضای حاجت مسلمانرا از افضل طاعت شمرد. پس شرط بادشاه مسلمان آن است که پیوسته منتظر حاجت محتاجان باشد و چون داند، که مسلمانی بر در خانه او منتظر و محتاج است تا حاجت او کفایت نکند به هیچ عبادتی مشغول نشود و به جهت راحت نفس خود احوال حاجت مسلمانان روا ندارد.

احمد دانش: شرط دوّم. انتظار ارباب حاجت را بردرگاه خود روا ندارد و تا مسلمانی را حاجتی باشد به هیچ عبادت نافله مشغول نشود.

۳- به قول امیر کبیر و احمد دانش باید حکما و سلاطین طرز زندگی خلفای راشدین را نمونه بدانند. اقتدای بصیرت خلفای راشدین کنند. و نفس را به طعامهای خوش خوردن و جامه های تکلف پوشیدن عادت نکنند.

میر سید علی همدانی سوّم آن که در خوردن و پوشیدن اقتدای بصیرت خلفای راشدین کند و نفس را به طعامهای خوش خوردن و جامه های تکلف عادت نکند.

احمد دانش: شرط سوّم. در خوردن و پوشیدن اقتدا به سیرت خلفای راشدین کند و نفس خود را به طعامهای خوش خوردن و جامه های تکلف پوشیدن عادت نکند، که بی قناعت، عدل ممکن نباشد.

۴- هر دو متفکر این عقیده دارند، که رکنهای آداب حکم به طریق ذیل است: التفات، پرهیز از دغلی و درشتی، مناسبت برابر با اهل طبقه گوناگون جامعه میر سید علی همدانی: چهارم آن که در حکم سخن به مدا را گوید و بی موجب درشتی نکند و از شنیدن حجت بسیار ملول نشود و از سخن گفتن باضعیفان و مسکینان ننگ ندارد.

احمد دانش: در حکم سخن به مدا را گوید و بی موجب درشتی نکند و از

شنیدن حجت بسیار ملول نگردد و از سخن گفتن با ضعیفان و مساکین تنگ ندارد.

۵- چه شاه همدان و چه احمد دانش درباره حکم و خاصیت های آن خیلی زیاد سخن گفته جهت اساسی آنرا در رضای خلق نی. بلکه رضای حق و تقاضای شریعت می دانند.

میر سید علی همدانی: پنجم آن که به جهت رضای خلق در حکم سستی و مدهنت نکند و برای خوشنودی هر کس مخالفت شرع و حق روا ندارد و بداند که خاصیت حکومت آن است که پیوسته همه خلق از حاکم خوشنود نتوان کرد و حصول رضای جمیع خلق از حاکم بی غرض و میل بود و در حکم رضای حق طلبد و از خصم خلق نیندیشد.

احمد دانش: شرط پنجم آن که رضای هیچ کس طلب ندارد بر خلاف شرع و در احکام سستی و مدهنت نکند و بداند، که پیوسته نیمه خلق از حاکم ناخوشنود باشند، زیرا که خصم را با حق خوشنود نتوان کرد و حصول رضای جمیع خلق از حاکم عادل ممکن نیست. چون حاکم بی میل و غرض بود از خصم خلق نیندیشد

۶- در عقاید علی همدانی و احمد دانش دو جهت تضاد امکانات سلطنت سعادت و شقاوت تأکید یافته است، یعنی حاکمان به این واسطه می توانند هم سعادت به دست بیارند و هم گرفتار شقاوت بشوند.

میر سید علی همدانی: ششم آن که از ، خطر حکومت و ولایت غافل نباشد و یقین داند که منصب امارت حکومت آلتی است، که بدان آلت هم سعادت و نیکنامی آخرت می توان کسب کرد و هم شقاوت و بدنامی و گرفتاری ابدی



بدان حاصل شود. <sup>۱</sup> لذا امروزه نگارنده با این نگرانی و امیدوارانه در پیج رسی

احمد دانش: آن که از خطر حکومت و ولایت غافل نباشد و یقین داند که منصب امارت و حکومت آلتی است بدان سعادت و نیکنامی دنیا و آخرت کسب می توان کرد و هم شقاوت و گرفتاری و بدنامی ابدی حاصل توان نمود.

۷- شاه همدان و احمد دانش برای حاکمان و پادشاهان رابطه با عالمان علی الخصوص علماء دین را ضرور می شمارد، زیرا به قول آنها سلطنت ماهیتاً مذهبی است. <sup>۲</sup> لذا، بدین ترتیب، مناسبتی در این رابطه وجود دارد.

میر سید علی همدانی: هفتم آن که در زیارت و صحبت صلحا و علماء دین راغب بود اگرچه این قوم در این روزگار کمیافت و عزیزند. <sup>۳</sup> لذا، در این زمینه،

احمد دانش آنرا در رساله اش در جای هشتم به طریق ذیل آورده است:

شرط هشتم آن که تشنه باشد همیشه به دیدار علماء به دیانت و حریص بود بر نصیحت ایشان.

۸- هر دو متفکر ضرورت موجودیت جهتهای مثبت عالم معنوی سلاطین را اعتراف کرده اند. آنها در این عقیده اند که پادشاه و حاکم باید دارای صفتهای پاک اخلاقی باشد. <sup>۴</sup> لذا، در این زمینه،

میر سید علی همدانی: هشتم آن که به سبب تجبر و تکبر خلق را از خود متوحش نگرداند، بلکه به عدل و احسان و شفقت بر ضعیفان و زیردستان خود را محبوب رعایا گرداند. <sup>۵</sup> لذا، در این زمینه،

احمد دانش: آن که به سبب تجبر و تکبر خلقرا از خود متوحش نگرداند بلکه به احسان و شفقت خود را محبوب دلها گرداند. <sup>۶</sup> لذا، در این زمینه،

۹- شاه همدان و احمد دانش یکی از وظایف مهم پادشاهان و حاکمان را در

پیش گیری راه ظلم از جانب نواب و عاملان دیده اند. میر سید علی همدانی: نهم آن که از تجسس و خیانت نواب و ظلم عمال غافل نباشد و گرگ سیرتان ظالم را بر رعایای مظلوم رها نکند و چون ظلم و خیانت یکی ظاهر شود او را به مواخذه و عقوبت عبرت دگران گرداند. احمد دانش: آن که از تجسس خیانت نواب و ظلم عمال غافل نباشد و گرگ سیرستان ظالم را بر رعایای مظلوم مسلط نکند و چون ظلم و خیانت یکی از ایشان ظاهر باشد او را به مواخذه و عقوبت عبرت دگران گرداند. ۱- به اندیشه شاه همدان و احمد دانش پادشاهان حتماً باید قابلیت درک و فهم صحیح پدیده های اجتماع را دارا باشند. میر سید علی همدانی: دهم آن که فراموش بر حاکم و پادشاه واجب است، که در میان حدوث حوادث نظر کند و در مظهر فهم و عقد حقیقت هر حکم را مشخص گرداند. احمد دانش: شرط دهم آن که از کبر و نخوت احتراز کنند و متواضع و حلیم بود. خلاصه میر سید علی همدانی و آثار او در بین مردم تاجیکستان زیاد بوده در برابر عقاید عرفانی اندیشه های سیاسی و اخلاقی وی در بین دانشمندان و متفکران تاجیک نقش مهم بازی کرده اند. که مثالهای یاد شده مشتق از خرواری است.

734055' Tajikistan. Dushanbe. Dehoti 21/13' ko89.

Sultanoo Mohizkhoujo

\* \* \* \* \*

دکتر خانم نسرين ارشاد

لاهور

## زبان فارسی در پاکستان

تاریخ پاکستان شاهد این نکته می باشد که شریعت پاک اسلام همراه با زبان و فرهنگ فارسی از راه ایران به این سرزمین وارد شده و رایج گردیده است چنانکه آقای دکتر احمد علی پناهی می گوید:

«کشور برادر و دوست ما پاکستان بر اساس فرهنگ و آئین اسلامی که از طریق ایران باین سرزمین راه یافته پی ریزی شده است... همراه با آئین مقدس اسلام، فرهنگ و زبان فارسی و معارف و تمدن ایرانی در شبه قاره رواج و گسترش یافت و درین سرزمین ملتی بوجود آورد که دارای فکر و عقیدت و مذهب و تمدن مستقلی گردید». (۱)

زبان فارسی يك روایت عظیم ما می باشد و رشته ما با این زبان تقریباً يك هزار ساله قدیم است. اوراق تاریخ انکشاف این حقیقت را نیز می کند که روابط فرهنگی و سیاسی مابین ایران و شبه قاره پاکستان و هند در دوره ساسانی نیز وجود داشته، بقول پروفیسور سعید نفیسی:

«از سوی مشرق ایران همواره با هندوستان همسایه بود و رابطه نزدیک داشته است و در زمان ساسانیان این رابطه بیش از همیشه بوده است و نه تنها رابطه بازرگانی درمیان بود بلکه در موارد بسیار روابط معنوی و فرهنگی به اصطلاح امروز هم برقرار بوده است». (۲)

ولی دکتر نبی بخش قاضی سلسله این روابط را مزید عقب تر برده و رقمطراز اند:

« استان سند با مملکت و ملت بزرگ ایران بستگی سیاسی و روابط فرهنگی از زمانه قدیم دارد، آن وقت همه پاکستان بنام سند معروف بود. و سرزمین سند از کشمیر تا کچه گسترده بود. در زمانه هخامنشیان داریوش در سال ۵۱۴ ق.م یک خستره پاون یا ساتراپ (Satrap) در وادی سند گماشت. (۳) از هرودوت (Herodot) نقل قول کرده نیز می نویسند:

« در لشکر خشایارشا پسر داریوش که یونان رفت سندوان (اهل سند) رخت پنبه در برداشته بودند. »

علاوه ازین از شاهنامه فردوسی استشهاد کرده آقای دکتر قاضی اضافه می کند:

« در دوره بهرام ساسانی ده هزار "لولی (۴)" از طرف حکمران سند که شنگل نام داشت بدربار شاهنشاهی ایران رفتند. و شنگل نیز دختر خود به بهرام به زوجیت داد (۵) » علاوه برین تذکره "لباب الالباب" عوفی که قدیم ترین تذکره شعراء فارسی بشمار می رود در سال ۶۱۸ هجری قمری در عهد ناصرالدین قباچه در شهر بکهر استان سند تألیف گردید و زبان، فارسی در استان سند گسترش یافت و حتی تا آغاز حکومت انگلیسها بطور زبان رسمی آنجا مقبول و رایج بود و بسیاری از کتب تاریخ، مذهب و ادب در همین زبان نوشته می شد و تقریباً یک هزار شاعر سندی بزبان فارسی شعری سروده اند که احوال و آثار منتخب آنان در تذکره "مقالات الشعراء" علی شیر قانع تتوی و

"تکمله مقالات الشعراء" ابراهیم خلیل تنوی محفوظ و مضبوط می باشد.

تحقیق و کاوشهائی که اخیراً در نواحی شمال در نقاط مرزی پاکستان و افغانستان بعمل آمده و کتیبه هائی که کشف شده مؤید این نظریه نیز است که دکتر احمد علی پناهی بیان میکند:

«کوشانها اقوامی بودند که در قرون بسیار قدیم و قبل از اسلام در دره فرغانه زندگانی می کردند، بعدها این قوم از کوه های هندوکش گذشته و از طریق تخارستان و خراسان قدیم بدره خیبر راه یافته و در سرزمین پاکستان امروزی مستقر شدند، و شاید این قوم اوکین دسته ای از مردمانی باشند که زبان و فرهنگ و تمدن ایرانی را در پاکستان آورده اند.» (۶)

البته این نظر محتاج به آنست که کتیبه ها کاملاً خوانده شود و باستان شناسان تحقیق و تتبع کامل درین امر بعمل آورند و تاریخ تحریر آنها را متعین سازند. دکتر رضا زاده شفق در "تاریخ ادبیات ایران" درباره ترویج زبان فارسی در شبه قاره جائی که مسلمانان را سهیم می داند پارسیان را نیز ذکر می نماید که در قرن دوم و سوم هجری از ایران هجرت نموده و در هندوستان مستقر شده بودند:

«زبان فارسی با فتوحات مسلمین در هند و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام در آن دیار انتشار یافت و بعد با تأسیس سلطنت مغول بساوج ترقی رسید» (۷)

ولی تعداد پارسیان مهاجر این قدر قلیل بود که اصلاً نمی توانستند در ترویج زبان فارسی در شبه قاره زیاد مؤثر باشند، بلکه آنها خودشان بزودی

زبان خویشتن را فراموش کرده، زبان گجراتی را برگزیدند. *مثال: الفکر بلوچستان*

در حقیقت زبان فارسی از طریق سند و بلوچستان به شبه قاره و مخصوصاً پاکستان وارد شد، چون این هر دو استان بامرزهای ایران متصل می باشد و قبل از اسلام نیز از لحاظ سیاسی و فرهنگی تحت نفوذ ایران بود. بعد از حمله محمد بن قاسم نفوذ ایرانی در سند بیشتر توسعه پیدا کرد، زیرا در افواج او سپاهیان ایرانی نیز موجود بودند. البته اصطخری داستان آغاز زبان فارسی در پاکستان را چنین توضیح می دهد که علاوه بر زبان مکرانی، زبان فارسی نیز زبان متداول مکران بوده است (۸)، بدینگونه فارسی دری که در اصل زبان مشرق ایران یعنی خراسان بوده، در دوره سلجوقی قبل ازین که به مغرب ایران برسد در حدود پاکستان مروج شده بود. لذا بقول آقای دکتر عبدالشکور احسن:

«در سرزمین پاکستان آغاز ادب فارسی از نغمه سنجی های رابعه بنت کعب می شود، او اوکین شاعره فارسی است و میهن او پاکستان می باشد» (۹)

لذا بعد از اوکین شاعره پاکستان رابعه بنت کعب القزداری زبان و ادب فارسی از آغاز دوره غزنوی در سراسر کشور رسماً رایج گردید. سلطان محمود غزنوی عموماً از طریق بلوچستان به هندوستان حمله آور می شد و سپاهیان لشکر او همه فارسی زبان بودند، و اکثر درین مسافرت ها شعرای دربار او را همراهی می کردند، و برای همین است که در اشعار عنصری، قرخی و عسجدی احوال و وقایع این سرزمین نظر ما را جلب می کند.

درست در همین دور، اوکین کتاب نثر فارسی بنام "کشف المحجوب" در

تصوّف توسط علی بن عثمان الجلابی الهجویری معروف به داتا گنج بخش در لاهور نگاشته شد، ابوالعالی نصرالله بن عبدالحمید مترجم معروف "کلیله و دمنه" متعلق به دربار خسرو ملک فرمانروای غزنوی در لاهور بوده است. در نتیجه همین نهضت های فرهنگی و ادبی و علمی مدارس فارسی تا اواخر قرن ششم هجری در لاهور و مولتان تشکیل شد، مخصوصاً مدرسه لاهور خانقاه ابو نصر شهره بین المللی داشت و مردم اطراف و اکناف از آنجا فیض می یافتند. در "تذکره سلاطین آل غزنین" چنین می خوانیم: «و جوق در جوق تشنگان علوم از سائر بلاد هند و ولایت های کاشغر و ماوراء النهر و عراق و بخارا و سمرقند و خراسان و غزنین و غیر ذلک ازان خیرات منیف منتفع می شدند، چنانکه یک آبادانی نو در حدود لاهور پدید آمد. (۱.)

از زمان ورود غزنویان به سرزمین هند تا انقراض سلطنت مغول در مدت تقریباً ۹ صد سال سی و دو خاندان سلطنتی که همه فارسی زبان و اغلب شان ایرانی النسل بودند در ناحیه های شمال، جنوب شرقی و غربی شبه قاره حکومت داشتند، همه آنها مشوق و مروج زبان فارسی بودند و هرجایی که تشکیل حکومت می دادند طبعاً زبان فارسی در آنجا رواج و نفوذ پیدا می کرد و بعنوان زبان رسمی دربار و دولت در می آمد. علماء شعراء و نویسندگان و سرداران نیز بفارسی تدریس و تألیف می نمودند. مثلاً پس از ورود غزنویان لاهور بنام «غزنین خرد» و «قبة الاسلام» موسوم گردید و مرکز دانشوران و علمای ایرانی شد و شعرانی مانند ابوعبدالله نکتی و

ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان در آن شهر اقامت داشتند و بسرودن شعر فارسی پرداختند. سلاطین بزرگ اسلامی تا حد زیادی از رجال سیف و قلم ایران استفاده می کردند و بدین وسیله در نشر زبان فارسی کوشیدند و حتی در حمله چنگیز و تیمور و سائر فتنه ها که در ایران روی می داد، پناهگاه اهل علم و ادب همین درگاه سلاطین اسلامی شبه قاره بود. ظهیرالدین بابر مؤسس خاندان مغول گورکانی زبان فارسی را بخوبی می دانست، و به فارسی شعر می سرود، و جانشینان او مثل همایون و اکبر و جهانگیر و شاهجهان و اورنگزیب نیز نویسنده و شاعر و شاعر دوست و سرپرست زبان فارسی بوده اند و صلات بی مانندی که به شعراء و ارباب علم و هنر می دادند، آنها را از ایران بسوی شبه قاره سوق می داد.

علاوه برین زبان فارسی زبان فرهنگی و ارتباطی مابین ایران و آسیای مرکزی بوده و هیچ حدود جغرافیائی نمی توانست مانع پیشرفت این فرهنگ اسلامی و ارتباط بین المللی باشد. همچنین زبان فارسی در قرن هفتم هجری بوسیله عارف بزرگ سید علی همدانی و علماء همراهانشان به کشمیر وارد گردید و انتشار یافت، یعنی در کشمیر زبان فارسی مراحل ابتدائی را ندیده و راه تکامل را نپیموده، بلکه بصورت زبان پخته و جامع به آنجا رسید، چنانکه اهل کشمیر بزودی زبان کشمیری را زبان تکلمی و زبان فارسی را بطور زبان تحصیلی اختیار نمودند و بنابر همین کشمیر بنام «ایران صغیر» موسوم شد این اختصاص تا حدی هنوز هم باقی است که مردم تحصیل کرده کشمیر زبان



فارسی را نسبت به اردو به آسانی می فهمند و بعضی از فضلا و شعرا، فارسی را زبان مادری خود قرار می دهند. کلمات فارسی در زبان کشمیری نیز زیاد دیده می شود، کم و بیش يك هزار شاعر کشمیری در زبان فارسی شعر سروده اند که احوال و آثار آنها در «تذکره شعرای کشمیر» مرتبه پیر حسام الدین راشدی آمده است. بدینگونه زبان فارسی وسیله اظهار افکار معنوی و مظهر روایات اسلامی در شبه قاره گردید و باعث شد که هزاران کتاب راجع به تصوف و عرفان، تاریخ، فلسفه و حکمت، تذکره، لغت، انشاء، شعر و علوم طبیعی درین زبان بوجود آید که متأسفانه بسیاری از آنها تا هنوز از زیور طباعت محروم اند. در عهد مغول اقوام غیر مسلم نیز زبان فارسی را فرا گرفتند، چنانکه مرهته ها زبان فارسی را زبان اداری خود قرار دادند و در پنجاب سیکها فارسی را درجه زبان رسمی و سلطنتی بخشیدند و حتی انگلیسها برای نیل به هدف مخصوص تجاری و سیاسی خودشان فرا گرفتن زبان فارسی را در شبه قاره اجباری قرار دادند. لارڈ وارن هستنگز برای اینکار مدرسه ای در کلکته بنا نهاد که بعداً در سنه ۱۸۰۰ء سرولزلی آنرا به درجه دانشکده رسانید و آن بنام «فورت ولیم کالج» معروف گردید.

اگرچه تا این زمان فارسی رو بزوال بوده، ولی درین دوره انحطاط نیز شعرای بلند پایه فارسی مانند میرزا غالب و مومن خان مومن نظر ما را جلب می کنند. و حتی غالب بقدری دوستدار فارسی بوده که بیشتر بفارسی شعر گفته و در مقابل کلام اردوی خویش کلام فارسی را مقام بالاتری داده و سرمایه مباحث دانسته و می گوید:

فارسی بین تا ببینی نقش های رنگ رنگ  
 بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است (۱)

در نتیجه همین نفوذ عمیق فارسی بوده که در قرن بیستم با وجود اینکه زبان فارسی از رونق افتاده بود و اهمیت سیاسی خود را تقریباً از دست داده بود مفکر اعظم و حکیم الامت علامه محمد اقبال ظهور نمود و همین زبان فرهنگی را برای تبلیغ پیغام حیات افروز خود برگزید که راجع به آن خانم مریم بهنام در مقاله ای چنین تذکر می دهند:

«متأسفانه در دو قرن گذشته نفوذ بیگانگان مظاهر فرهنگ و ادب فارسی را از زندگی سیاسی و اجتماعی این سرزمین بزدود و در نتیجه زبان بیگانه شان جایگزین زبان فارسی که زبان رسمی و اداری شبه قاره بود، گردید. اما از آنجا که هیچگاه نمی توان چنین فرهنگ و ادب کهنی را از دل مردمان روشن ضمیر و با احساس بیرون ساخت، می بینیم که نهال فرهنگ و زبان فارسی که در دل های مردم این سرزمین زنده بوده و هرگز خشک نشده بود دوباره جوانه زد و شکوفا شد و علامه اقبال را بر صحنه زندگی فرهنگی و سیاسی پاکستان قرار داد عشق و علاقه ای که این شاعر و فیلسوف بزرگ اسلام به شعر و ادب فارسی و بطور کلی به میراث فرهنگی اسلامی داشت، دیگر افراد این سرزمین را متوجه این حقیقت نمود که راه تجدید حیات ملی و فرهنگی خود احیاء و توسعه ادبیات و فرهنگ فارسی درین کشور است» (۱۲)

خود اقبال نیز درباره زبان فارسی می فرماید:

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین تر است  
پارسی از رفعت اندیشه ام در خورد با فطرت اندیشه ام (۱۳)  
چون زبان فارسی بتدریج در زندگانی فرهنگی ما دخیل گردید، يك رنگ  
محلی درین زبان روی نمود و شعرای این سرزمین اسلوبی تازه و نو در شعر  
فارسی اختراع کردند که بنام «سبک هندی» معروف است و خود شعرای ایرانی  
تا قرن‌ها ازین اسلوب فکر متأثر بوده اند.  
ارتقاء زبان فارسی در شبه قاره همواره تحت تأثیر ذوق خود ما می باشد،  
جایی که زبان فارسی در زبانهای محلی ما مانند پنجابی، سندی، پشتو،  
بلوچی، کشمیری و براهوی نفوذ کرده است شعرای ما نیز زبان فارسی را طبق  
ذوق خود به قالب های محلی ریختند و با آوردن محاورات و اصطلاحات  
محلی دامنه این زبان و ادب را وسیع و گسترده ساختند.  
امروز هم در زبان های مختلف پاکستان بسیاری از لغات فارسی بنظر  
می آید که دوستان ایرانی اغلب با مفهوم آنها آشنا نیستند مثلاً ملك  
الشعراء بهار کلمه برشگال (فصل باران) را لغت هندی قرار داده است.  
همچنین دکتر علی اصغر حکمت از کلمه سالگره (روز تولد) تعریف کرده و  
آترا لغت شبه قاره قرار داده است. علاوه برین کلماتی مانند خوشدامن  
(مادرزن)، رواداری (مروت)، جاگیردار (صاحب تبول)، غسل خانه (حمام)،  
برآمده (راهرو)، سفید پوش (شیک)، وغیره در ایران رائج نیست ولی بوی  
فارسی خالص می دهند. (۱۴)

لهجه فارسی ایران امروز با لهجه فارسی پاکستان فرق بسیار دارد.

علتش آنست که در ایران زبان فارسی از حیث زبان زنده بسوی تکامل و ترقی گامزن بوده است اما در پاکستان همان لغات فارسی حالا هم بکار می رود که در زمان سعدی و حافظ رائج بوده، ولی بقول آقای دکتر عبدالشکور احسن:

«امروز هم وقتی ما در ایران می رسیم این حقیقت بر ما آشکار می شود که ما نسبت به اهل ایران به زبان فارسی بیشتر نزدیک و قرین هستیم. چنانکه اهل ایران بیشتر بجای لغات فارسی کلمات عربی را بکار می برند حالانکه ما چه در زبان اردو و چه در زبانهای محلی از کلمات و الفاظ اصیل فارسی استفاده می کنیم. مثلاً در ایران عموماً بجای بیمار مریض، بجای گفتگو صحبت، بجای کامیاب موفق، بجای روشنی نور، بجای بت مجسمه، بجای سرشام غروب، بجای درخواست تقاضا، بجای دوباره مجدداً، بجای باشنده ساکن و بجای براه راست مستقیماً استعمال می شود» (۱۵)

فارسی دانان ما بسیاری از اصوات فارسی قدیم مانند یای و واو مجهول و نون غنّه را حفظ کرده اند که دیگر برای ایرانیان مفهوم نیست.

زبان ملی ما یعنی اردو با آمیزش دو فرهنگ مختلف بوجود آمده است، در اجزای ترکیبی زبان ملی ما زبان فارسی در درجه اساسی قرار دارد. چنانکه دکتر احمد علی پناهی می فرماید:

«زبان اردو غیر از قواعد دستوری آن در سائر جهات شبیه به فارسی است و لغات علمی و ادبی آن همه فارسی است و از لحاظ قوانین شعری و عروضی از زبان فارسی تبعیت می کند. امثال و حکم و تعبیرات لطیف و استعارات و کنایات فارسی در زبان اردو مورد استعمال است و هر شاعر و

نویسنده اردو ناگزیر است که فارسی به داند و زبان اردو نیز ناقل بسیاری از کلمات هندی و حتی لغات خارجی اروپای به زبان فارسی شده و ازین راه خدمتی بزبان فارسی کرده، بعبارت دیگر زبان اردو فرزند خلف فرهنگ و زبان فارسی است» (۱۶). استاد سعید نفیسی هم زبانهای اردو و فارسی را نزدیک ترین زبان های جهان قرار داده، و یک شاعر فارسی، زبان اردو را «دختر زیبای فارسی» قرار داده است. بسیاری از مصطلحات و ضرب الامثال فارسی جزو زندگانی مجلسی و اجتماعی شبه قاره می باشد، مثلاً گریه کشتن روز اول، قطره قطره می شود دریا، اول خویش بعد درویش، من آنم که من دانم، کند همجنس با همجنس پرواز، هر که آمد عمارت نو ساخت، دل را بدل راه است وغیره کم و بیش مفهوم مردم اردو زبان است. مساجد و ابنیه و آثار تاریخی و مقابر و زیارتگاهها آثار فارسی مشهود است. پزشکان طب سنتی اغلب نسخه های خود را بفارسی می نویسند. و عاظم و مرثیه خوانان و قوالان اشعار فارسی را از بردارند. هم اکنون در قسمت هایی از پاکستان مانند سوات، دیر، چترال، کویته، پشاور زبان فارسی زنده و رایج است و اهل هزاره بفارسی صحبت می کنند. در اغلب دانشگاههای پاکستان بخش فارسی وجود دارد. هزاران دانشجو در دانشکده ها و در دبیرستان ها فارسی می خوانند. بنابر این شعبه های زبان فارسی

چنانکه در سابق بود امروز هم در دانشگاه‌های ما دائر هست. ناگفته نماند که اداره بزرگ «مرکز تحقیقات ایران و پاکستان» بسیاری از کتب مهم، معتبر و مفید فارسی را چاپ کرده است. اداره‌های دیگر مانند اکادمی اقبال و اداره تحقیقات پاکستان نیز در نشر و اشاعت متون فارسی مشغول اند و آثار متعدد مهم فارسی از قبیل تذکره‌ها را چاپ کرده اند. دولت پاکستان تا حدی از فارسی سرپرستی می‌کند و وزارت اطلاعات پاکستان دو مجله ماهیانه فارسی بنام «سروش» و «مصور پاکستان» چاپ می‌کند. اخیراً اکادمی اقبال هم مجله «اقبالیات» را بزبان فارسی منتشر کرده است.

زبان فارسی نشانه فضل و دانش و مورد کمال علاقه طبقه فاضل مردم پاکستان است و دانشوران، اساتید، ادباء و شعراء این فکر را دارند که همان طوری که آثار استعمار سیاسی را از مرزهای کشور بیرون انداختند از استعمار ادبی و فرهنگی نیز نجات حاصل کنند. مثلاً عقیده شاعر انقلاب جوش ملیح آبادی رئیس فقید سازمان ترقی اردو. کراچی در مورد ادبیات فارسی این است که تمام تار و پود شعر اردو ساخته کارخانه‌هایی کنار رکن آباد و جوار گلگشت مصلی می‌باشد، و او بسرزمین سعدی و حافظ عشق می‌ورزد و می‌گوید:

ما را عهدیست با ایران که تا جان در بدن دارم  
 هواداری کویش را چون جان خویشتم دارم

و اضافه می‌کند: «تمام کسانی که خواستار بوجود آوردن ادب اردو می‌باشند باگوش باز بشنوند که اگر از طواف دور حرم فارسی باز ایستند به هیچ

وجه نخواهند توانست بمقامی بلند برسند، برای اینکه زبان فکری ادیبان اردو

فارسی است» (۱۷) ۱۱۰۶۱۱

در پاکستان امروز هم تعداد قابل ملاحظه ای از فارسی سرایان وجود

دارد که شرح احوال و مختصری از آثار آنها را آقای دکتر سبط حسن رضوی

در کتاب «پارسی گویان معاصر پاکستان» گرد آوری کرده و بتوسط مرکز

تحقیقات ایران و پاکستان بچاپ رسانیده اند. ۲۱

۷۲۱۱

حواشی:

۱- سابقه تاریخی زبان فارسی در پاکستان، ۴۶

۲- تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۱۶

۳- زبان فارسی در استان سند، ص ۱۰

۴- کلمه «لولی» بمطابق تحقیق جدید متبادل «اهالی الور» است

(که نزدیک روهری می باشد)

۵- زبان فارسی در استان سند، ص ۱۰

۶- سابقه تاریخی زبان فارسی در پاکستان، ص ۴۶

۷- تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۶۵

۸- المسالك و الممالك، قاهره، ۱۹۶۱ء، ص ۱۷۰-۱۷۲

۹- فارسی - سرمایه فرهنگی ما، ص ۲۲

۱۰- تذکره سلاطین آل غزنین، خطی - برگ ۳۷

۱۱- کلیات غالب فارسی، ص ۲۱





عباس فرات

## نعت رسول اکرم<sup>ص</sup>

تابان شده عالم همه از روی محمد  
مشکین شده دشت ختن از سوی محمد  
تا حشر کند فخرمه نوحیه بداند  
در شعر بد و نسبت ابروی محمد  
گلزار آدم خرم و خوش گشته مراورا  
گویا که نشانی بود از خوی محمد  
محروم نگردد ز در حضرت یزدان  
هر کس بجهان روی کند سوی محمد  
یکباره شدی بسته زهر سودر باطل  
چون باز شدی لعل سخنگوی محمد  
کی خشک شود ز آنکه فرات اول ایجاد  
جاری شده از بحر قدم جوی محمد

فضل حق  
اسلام آباد

## قصیده فضل اشیم

بادِ صبح از کوه فارانم رسید      گویا نوشابه جانم رسید  
کوه فاران عصرها دارد همی      از رسولان نقش پا دارد همی  
روشنی همدوش هر پیغمبرست      یک نور مصطفیٰ روشن ترست  
کم نگاهان، نور جویان مثل حق      تیرگی را دشت پویان مثل من  
از نگاه نوری او زنده اند      هر کجا جوینده اند، یا بنده اند  
عارفان شمس الضحیٰ گویند درآ      سالکان بدر الدجیٰ گویند درآ  
راستی را، این همه شمس و قمر      این بساطِ آسمان و بحر و بر  
این بهار سبز و گل، این چمن      خاک و آب و دشت در کوه و چمن  
آیه لولاک را فصل است و بس      غم کشان را دعوت وصل است و بس

ما غریبان را درین طوفانِ فصل

عافیت با شاهد لولاک وصل

شاهد لولاکم، نور عرش رب  
مثل قرآن، شمع بزم روز و شب  
مرسل حق بود ختم المرسلین  
بود چون آدم میان ما و طین  
یاد کن صبحی که در بیت الحرم  
در میان محشر امید و غم  
نام عبد الله، عبد المطلب  
فالها می جست و می شد مضطرب  
بر هزاران اثران آمد جواب  
جان عبد الله بگیرد آب و تاب  
ذبح فرزند جوان نام حرم  
آل ابراهیم را فضل الشیم  
مرازیں سنت در عالم شد بپا  
صبح اسماعیل و شام کربلا

دین قیم، کار جان سپردن است

آب لاله، در چمن افشردن است

لاله و برگ و گل و نقش و نگار  
عامیان چشم را اصل بهار  
خاصه خاصان هاشم را ولی  
جشن جان باشد، بهار دیگری  
مصطفیٰ بهر شگفت این بهار  
کرد بر ما رمز، بجزرت آشکار  
تاعیان شد بر جبین دشت بدر  
گلستان دین، زمین دشت بدر

بدوان را بدر خالی چاه آب

بدر، مارا، آفتاب و ماه تاب

بدر تیغ آفتابِ مصطفیٰ  
 دان که ذاتِ مصطفیٰ<sup>۳</sup> مثل سحاب  
 که رود، مثل شفائے جان و تن  
 اژدها بردوش که ظاهر شود  
 قرض خواهِ ناتوان را داد کرد  
 اصل ذاتش می توان دیدن کجا  
 آن شنیدستی که روزی شاعری  
 مدح پیغمبر<sup>۴</sup>، بحالِ کیف گفت  
 نوک خامه چون به این مضمون رسید  
 گفت پیغمبر<sup>۵</sup> که بیجا گفته امی  
 از سیوف اللہ، مرا تو سیف گو  
 در میانِ نورها، تو سیف گو  
 نور و سیف و رحمت و قدر و قضا  
 می ننگند در کلام و در نوا

جان زارم، خیزد فریاد آفرین  
 در حضورِ رحمتِ لعلِ امین  
 رحمت عالم، به این مسکین نگر  
 در جهان دارم نه همرازی دگر

زیستم در محشر آشوبِ دل خاک کی شد همسر آشوبِ دل  
روزها ویران و بشها تلخ بود جام و مینا تلخ و صہبا تلخ بود  
ہم نشینان، غمگساران بی خبر زخم دل تابان و یاران بی خبر  
غم محیطِ زندگی دیدم بسی در شکستِ خویش لرزیدم بسی  
وائی من، وائی زبون تقدیر من وائی بر ناکامی تدبیر من  
نی بدنیا کامراغم، نی بدین امی کہ از نورت زمانہ انجمن

موجہ جان پروری سویم فرست

پارہ رحمت سرکویم فرست



نیسان ابر آبادی

## سلام

اسلام را پسر شده صفدر چنین شوند  
 با وصف ابتلا نه شود کم سکون قلب  
 هفتاد و دو شدند مقابل بر صد هزار  
 تیر ستم قبول کنند آن به خنده رو  
 عباس کرد در هم و بر هم صف عدو  
 پهلو تسی ز معرکه حق نه کرد او  
 روشن کند به خون جگر بزم کائنات  
 بهر لقای دین همه غلطید آن به خون  
 پروای جان نه کرد دلاور چنین شوند  
 راز و نیاز حق تهره خنجر چنین شوند  
 اعدا شدند حیران که لشکر چنین شوند  
 طفلان خانواده سرور چنین شوند  
 صفدر چنین شوند دلاور چنین شوند  
 جان عزیز داده برادر چنین شوند  
 تابنده ماه و مهر منور چنین شوند  
 با عزم و جوش فدیة داور چنین شوند

نیسان بخواند چون سر محفل کلام خود

هر نکته دان بگفت سخنور چنین شوند

## غزل چاپ نشده علامه اقبال

در غیب پر، این سوپرای طائر چالاک من  
زانسوی پنهان خانه رو، ای فکرت و ادراک من

سازم چه دارد جز که دهل از صیدگاه گل و بلبل  
گردون چه دارد جز که که (۱) از زمین املاک من

خرگوشش و کبک و آهوان باشد شکا خردان  
شیران نه بین سرنگون نمک (۲) بستر فتراک من

دلهای شیران خون شده، صحر از خون گلگون شده  
لیلی و شان مجنون شده از شاهد لولاک من

جانی که نقش می زند بر آسمان بی سند  
دانی که جوششها بود از جرعه اش در خاک من

گر کاهلی باری بیاد در کش یکی جام حرا  
کوه احد جنبان شود بر پرداز محراک (۳) من

(مسوده جاوید نامه، مخزون در موزه اقبال، لاهور)

۱- کاه ۲- اینک

۳- محراک، جوب آتش کاو

صدری تاثیر شیخوپورہ

## غزل

زمین آسمانے نباشد نباشد

تو باش، این جہانے نباشد نباشد

خیال است و خواب است دنیا و عجبی

چہ سود و زیانے نباشد نباشد

منم طائر قدسیم در گلستان

مرا آشیانے نباشد نباشد

منم راہرو پیش من راست راہے

اگر کاروانے نباشد نباشد

چو در حرف و صوت بیسج مطلب نمنجد

زبان و بیانے نباشد نباشد

ہمہ جا چو موجود و مقصود اوہست

مکان لا مکانے نباشد نباشد

ازیں رو کہ دارم چو تو مہربانے

دگر مہربانے نباشد نباشد

شدم خاک تاثیر در راہ جانان

چہ نام و نشانے نباشد نباشد



سزا کف پران آرد و ما دست آور مقام با و نورانی  
مشور چار سوسے این جاگہ از لایا  
حکیم محمد نذیر رائے کوئی

## غزل

چرا گویم حدیثِ دل تو دانی حالِ مخفی را  
خطا دانم ز بانم گر بگوید حرفِ معنی را  
دلا دستورِ حسن و عشقِ ملحوظِ نظر باید  
مؤذّب شو مکن ترکِ این نگاہِ خود شناسی را  
خدا دادت متاعِ درد و سوزِ دل بکن شکرش  
دعا ده با خلوصِ جان و دل مولائے رومی را  
اگر خواهی ترا هم صبغتِ اللہ شود حاصل  
طلب کن با خشوعِ دل ز حق رنگِ حینی را  
نہ باید در کتابِ دل حروفِ غیرِ حق اصلا  
سماوی حق دریدہ کن تو اوراقِ زمینی را  
حدیثِ الفطرِ فخری نقش کن بر لوحِ دل شان  
تصدّق بر فقیری کن عیاشانِ امیری را  
زبانِ فارسی خواہی بخوان دیوانِ حافظ را  
دگر شیرین کلامِ مثنوی مولائے رومی را

نذیر آمد دروں میخانہ خاصان خودی دادا

تہی جامش بالب شد مبارک باد ساقی را

صابر ابوہری  
جگادھری - ہند

## افکار اقبال

ترجمہ منقولہ

میاں بزم بر ساحل کہ آن جا نوائے زندگانی نرم خیز است

بردیا غلط و باموجش در آویز حیات جاودان اندر تیز است

ڈوبے گی تجھے ساحل پرستی سن اے غافل تو کس ارمان میں ہے

پلٹ جا بے خطر موج بلا سے حیات جاودان طوفان میں ہے

خوش آن قوم پریشان در گاہے کہ زاید از ضمیرشس بخت کا ہے

نمودش مرتے از اسرار غیب است زھر گردی برون ناید سوائے

مبارک ہے وہ قوم خستہ حالاں جنم دیتی ہے جو صاحب نظر کو

ظہور اس کا ہے اک غیبی کرشمہ نظر ملتی نہیں ہر اک بشر کو

فتادی از مقام کبریائی حضورِ دوں تہا داں چہرہ سائی

تو شاہِ مینی و لیکن خوشتر را نگیری تا بہ دامِ خود نیائی

مقام کبریا سے گر گیا تو دیارِ غیر پہ تیری جیس ہے

تو شاہیں ہے مگر احساس اس کا بجز خود آگئی ممکن نہیں ہے

منہ از کف چراغ آرزو را بدست آور مقام ہا و ہنورا

مشو در چار سوائے این جہان گم بخود باز آ و بشکن چار ہنورا

نہ بکھنے دے چراغ آرزو کو نظریں رکھ مقام ہا و ہنو کو

خودی کے دم سے چھا جا بحر پر پر مسخر کر جہان رنگ و بو کو

سحر باد گر بیانِ شبِ اوست دو گیتی را فروغ از کوکبِ اوست

نشان مردِ حق دیگر چہ گویم چو مرگ آید تبسم بر لبِ اوست

پیمبر ہے وہ انوارِ سحر کا دو عالم اس کے دم سے ہیں نور

یہی ہے مردِ مومن کی نشانی اجل کو کتا ہے بلیک مہنس کر



نیسان اکبر آبادی

قطعہ بہ موقع آمد آقائے ناطق نوری بہ پاکستان

ناطق نوری بہ ملک ما قدم رنجہ نمود

آمد تو در گلستان وطن عین بہار

میہمان پاک کشور خوش مزاج و خوش خصال

آمد تو در دیار پاک وجہ افتخار

من نہ خواہم مال و زر منصب حشم جاہ و جلال

رشتہ ایران و پاکستان خواہم استوار



## نذر عقیدت

اے کہ ترے جلال سے ہل گئی بزم کافری      رعشہ خوف بن گیا رقص بُستاں آذری  
 خشک عرب کی ریگ سے لہرائھی نیازی      قلم ناز حسن میں اُف سے تری شاوری  
 اے کہ تراخبار راہ تابش رو سے ماہتاب      اے کہ ترا نشان پا، نازشس مہر خاوری  
 اے کہ ترے بیان میں نغمہ صلح و آشتی      اے کہ ترے سکوت میں خندہ بندہ پڑی  
 اے کہ ترے دماغ پر جنبش پر تو صفا      اے کہ ترے خمیر میں کاوش نور گستری  
 پھین لیں تو نے مجلس شرک و خودی گریبا      ڈال دی تو نے پیکر لات و بیل میں تھہری  
 تیرے قدم پہ جبہ ساروم و عجم کی تختیں      تیرے حضور سجدہ ریز چین و عرب کی خود مری  
 تیرے قدم نے ڈال دی طرح خلوص بندگی      تیرے غضب نے بند کی رسم ورہ سنگری  
 تیرے سخن سے دب گئے لاف و گزاف کفر کے      تیرے نفس سے بچھ گئی آتش سحر سامری  
 لحن سے تیرے منتظم پست و بلند کائنات      ساز سے تیرے منضبط گردش چرخ چہتری  
 چین و ستم سے بے خبر تیری چین دکشی      حرف و وفا سے تابناک تیری بیاض دلبری  
 تیری پیمبری کی یہ سب سے بڑی دلیل ہے      بخشا گئے راہ کو تو نے شکوہ قیصری

بھٹکے ہووے پہ کی نظر رشک خضر بنا دیا

راہزنوں کو دی ندا بن گئے شمع رہبری



دکتر رئیس احمد نمانی  
علیگڑھ

## غزل

ای که از چشمت قیامت‌ها گذشت

هیچ میدانی چها بر ما گذشت

آشکارا گشت تصمیم بتان

حرف دل از رمز و از ایما گذشت

من نمی دانم چه خواهد دید دهر

از حدود سرگر این سودا گذشت

سرمه گردیدی، گذشتی گر به کوه

آنچه‌ها ای دوستان بر ما گذشت

زندگانی چیست؟ یک دریای خون

مرجا آنکس کنز این دریا گذشت

داورا، ای ناصر مستضعفان

موجهای خون ز سرها و ا گذشت

خاک پایش سرمه چشم رئیس

آنکه از هفت آسمان تنها گذشت

سرور انبالی  
راولپنڈی

# غزل

نگاہِ مستِ ساقی کار و لبری کرده      ز لطفِ خاص بر قلب پریشان ساحری کرده  
 نه سوزِ زندگی دارد، نه سازِ زندگی دارد      به این بی ساز و سامانی دل ما سروری کرده  
 خود در کوچِ اہل ہوس سامانِ رسوائی      جنون در جادہٗ سوزِ تمنا رہبری کرده  
 دل و جانم رُبودہ یک نگاہِ نازِ فرمائی      کہ لطفِ خاص کرده یا کہ سحرِ سامری کرده  
 نقابِ رخِ صبا افکنده آن چشمِ غزالین را      دل بی قید من با نورِ ایمان کافر سی کرده  
 ز چشمانِ سیه مستم ، سرورِ زندگی یابم      سر مجلسِ بہت طنا ز بندہ پروری کرده  
 ز فیضِ عشقِ او سوز و شتر از زندگی دارم      در اقلیمِ محبت جانِ جانِ اسکندری کرده

سرور از شکوہٗ بی مہری ایام چربیانی

درین عالم وفا با کس نہ چرخ چہیزی کرہ

ظفر اکبر آبادی  
اسلام آباد

## منقبت

مولود کعبۃ اللہ حضرت علیؑ

زہے یہ منزلت و عہد و احتشام علیؑ

بلندیوں سے ہے بالا علوئے نام علیؑ

شجاعت و کرم و وجود و علم و عرفاں میں

بلند سب سے ہے بعد نبیؐ مقام علیؑ

دل شکستہ کو ملتی ہے راحتِ ابدی

زبان شوق پہ آتا ہے جب بھی نام علیؑ

چلیں ہزار حوادث کی آندھیاں لیکن

وہی ہے روشنی مشعلِ دوامِ علیؑ

ہیں ہر مند بقدر طلب سبھی جس سے

وہ فیض عام علیؑ ہے وہ فیض عام علیؑ

کسی کے ذکر سے یہ پیاس بجھ نہیں سکتی

ازل سے دل ہے مرا تشنہ کلامِ علیؑ

وہ شہرِ علم ہیں اور بابِ شہرِ علم ہیں یہ

وہ مرتبہ ہے نبیؐ کا یہ ہے مقامِ علیؑ

نظر ملائے گی کیا ہم سے گردشِ دوراں

ہماری بزم میں چلتا ہے دورِ جامِ علیؑ

اتھوں جو حشر میں لکھا ہو یہ جبیں پہ ظفر

علیؑ امام من است و منم عن سلامِ علیؑ



## کتابهای تازه

ضیاء النبی (اردو)

کتاب مستطاب «ضیاء النبی» تألیف پیر محمد کرم شاه الازهری سجاده نشین آستانه عالیہ امیریه بهیره شریف، و رئیس دارالعلوم محمدیه غوثیه، بهیره و قاضی دیوانعالی کشور که سه جلد آن از طرف مؤسسه انتشارات ضیاء القرآن لاهور طبع و نشر شده است. از جامع ترین کتابهای می باشد که تاکنون در موضوع سیرت رسول اکرم (ص) بزبان اردو تألیف گردیده است. مؤلف فاضل آن ارادت خاصی که نسبت بذات والای رسالت (ص) دارد، هر صفحه بلکه هر سطر حتی هر کلمه کتاب شاهد آن می باشد، ذوق و شوق فوق العاده ای را در تألیف این کتاب بخرج داده است، چنانکه از دعایی که در فاتحه کتاب آمده واضح و لایح است که ترجمه آن بقرار زیر است:

دعا: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَيُؤْمِنُوا بِأَنَّيَ لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ. (سوره بقره آیه ۱۸۶)

الهی! شان، فضل و کمال، حسن و جمال، محاسن صوری و خوبیهای معنوی که به حبیب مکرم خود (ص) عطا فرموده ای عرفان و شناخت شایسته آن را نیز نصیب فرما و توفیق بیان آن را چنان مرحمت فرما که بمطالعه آن قلوب تاریک روشن گردند و جانهای مرده دوباره زنده شوند، دنیای ذوق و شوق آباد گردد. هر کجا را تاریکیهای غفلت فرا گرفته است، آنجا قندیلهای ذکر پاک تو و یاد مبارک محبوب مکرم تو فروزان گردد. آمین ثم آمین

بجاه طه و یسین صلی الله علیه و آله وسلم

غبار راه طیبه - محمد کرم شاه

همچنین در آغاز جلد اول کتاب ابن بیت آمده است:

گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون  
جلد اول با ذکر حالت زار نوع انسانی هنگام بعثت مصطفوی و داستان  
لرزه خیز گمراهی اقوام متمدن و مترقی آن زمان وضع ایران و عقاید مذهبی  
آن تا عهد ساسانی، حال یونان و اوضاع اجتماعی آن، وضع سیاسی و نظامی  
و مذهبی روم، عقاید مذهبی و وضع اجتماعی هند، وضع سیاسی و اجتماعی  
جزیره عرب قبل از اسلام شروع شده و در آخر ذکر اجداد رسول پاک (ص) از  
حضرت ابراهیم (ع) تا حضرت عبدالله و پیشگونی هایی که در کتب مقدس و  
اناجیل درباره بعثت رسول (ص) آمده است و با داستان قبول اسلام سلمان  
فارسی تمام می شود. در آخر در ذیل عنوان "کتابیات" فهرست اسامی کتب  
عربی و فارسی و اردو و انگلیسی در سیرت و تاریخ و غیره که در تألیف این  
کتاب مورد استفاده قرار گرفته، آمده است.

جلد دوم در ذکر رسالت مآب (ص) از ولادت و احوال طفلی و کسب  
معاش و ازدواج و آغاز وحی و دعوت اسلام آنحضرت (ص) تا داستان ظلم  
کفار و هجرت حبشه و شعب ابی طالب و عام الحزن و معراج نبی است. در پایان  
فهرست منابع کتاب آمده است.

جلد سوم با ذکر هجرت مدینه و غزوات شروع شده با واقعه افک تمام  
می شود. در آخر اسامی کتابهایی که در تألیف این کتاب مورد استفاده  
قرار گرفته ذکر شده است.

ظاهراً ازین کتاب چهار مجلد دیگر درباره سیرت رسول اکرم (ص) و بقیه مطالب مربوطه بزودی بطبع خواهد رسید و بدین ترتیب این کتاب از حیث محتویات از جامع ترین کتب سیرت نبوی خواهد بود. چنانکه خلاصه فهرست مطالب کتاب می رساند، "ضیاء النبی" از مهم ترین منابع سیرت رسول (ص) می باشد سبک بیان مؤلف بسیار دلکش و زیبا و گیرا است و هر جمله آن چون از دل بر می خیزد، بر دل می نشیند و از ابتدا تا انتهای کتاب بقدری جالب و جاذب می باشد که کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست. *تیسارمین سیمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره* نظر به اهمیت موضوع و محتویات کتاب امیدوار است این کتاب بزودی به عربی و فارسی و زبانهای مهم دیگر ترجمه گردد تا قاطبه مردم جهان اسلام مخصوصاً و سایر ملل عالم نیز بتوانند از مطالب این کتاب استفاده و استفاده نمایند. *تیسارمین سیمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره* در پایان توفیق مؤلف در تکمیل بقیه مجلدات کتاب را از خدای متعال خواستاریم. *تیسارمین سیمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره* مجموعه سخنرانیهای نخستین سیمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره (جلد اول) - فارسی *تیسارمین سیمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره* اینک جلد اول مجموعه سخنرانیها و مقالات فارسی نخستین سیمینار سه روزه پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره که در ۶-۸ شهریور ۱۳۷۲ / ۲۸-۳۰ اوت ۱۹۹۳ در اسلام آباد تشکیل شد، طبع و نشر گردیده است. جلد دوم آن قبلاً بچاپ رسیده است. *تیسارمین سیمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره*

این مجموعه مشتملست بر سخن‌مدیر و پیامهای و زیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و کاردار سفارت و رایزن فرهنگی و انجمن‌های فارسی پاکستان و هند و بنگلادیش و سری لنکا و قطعنامه انجمن فارسی پاکستان و نظر اجمالی بر مناسبات تاریخی منطقه از علی جنتی و دورنمای تاریخی پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره از استاد دکتر غلام سرور و پرده‌ای دلپسند از نقش زبان فارسی در روابط سیاسی ایران و هند از دکتر عبدالحسین نوائی و زبان فارسی زبان دین از دکتر سید علیرضا نقوی و شعر پارسی برسکه‌های شبه‌قاره از دکتر سید مهدی غوری و سه نسخه خطی پرارزش دیوان انوری از دکتر سید امیر حسن عابدی، و ملاحظات کلی درباره توسعه و ترویج و اهمیت فارسی و اردو در شبه‌قاره از دکتر آفتاب اصغر و بررسی انتقادی زبان و ادبیات فارسی در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی در هند از دکتر شریف حسین قاسمی و عوامل مهاجرت ایرانیان به شبه‌قاره از دکتر ساجد الله تفهیمی و زبان فارسی، زبان مقدس از کیومرث امیدی و اهمیت زبان فارسی در پیشرفت زبان اردو از پروفیسور س-م-امام (ترجمه انجم حمید) و خدمات بهمنیان به نشر فرهنگ و تمدن ایرانی در دکن از دکتر آزمیدخت مشایخ فریدنی و زبان فارسی را در شبه‌قاره دریابید از دکتر رضا مصطفوی سبزواری و مشکلات آموزش زبان فارسی از استاد خالدین (ترجمه انجم حمید) و صنعت ماده تاریخ‌گویی در ایران و شبه‌قاره از دکتر یعقوب عمر و منابع پاکستان‌شناسی در زبان فارسی از مرتضی اسعدی و سیری در تاریخ نفوذ ایران در خوشنویسی اسلامی هند از دکتر ضیاء الدین دیسای و ارزش و

---

ترویج فارسی در شبه قاره از دکتر انعام الحق کوثر و فضل ابن ابوالمعالی از دکتر نبی هادی و پیوستگیهای فرهنگی و عرفانی ایران با شبه قاره بوسیله مشایخ سهرورد از دکتر محمد اختر چیمه و نگاهی گذرا بر همسانیهای فکری و آرمانی بین مردم ایران و پاکستان از دکتر مهر نور محمد خان و ایرانشناسی شعرای کشمیری الاصل از دکتر خواجه حمید یزدانی و تحفظ میراث فرهنگی توسط تراجم متون فارسی بزبان هندی از دکتر چندر شیکر و ایرانشناسان شبه قاره از دکتر محمد ریاض خان و پیوندهای مشترک زبانی ایران و کشورهای شبه قاره از دکتر سید عبدالشکور قادری و پیوستگیهای فرهنگی ایران و کشورهای شبه قاره از خانم دکتر ممتاز غفور و نفوذ حافظ در بنگاله از دکتر عبدالسبحان و لغت های فارسی در زبان پشتو از دکتر عصمت نسرین و صائب و شعر اردو از دکتر یونس جعفری و يك دوره ناشناخته در تاریخ ادبیات فارسی پاکستان از شیخ نوازش علی و زبان مشترك، فرهنگ مشترك از دکتر قاسم صافی، و گزارش مختصر سینما، از ادبیات و فرهنگ ایران این مجموعه از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد در ۱۳۷۳/۱۴۱۴/۱۹۹۳ چاپ و نشر شده است و بهای آن ۲۵۰ روپیه می باشد. نظر به اهمیت و تنوع موضوعهای مقالات برای ایرانشناسان مخصوصاً برای علاقمندان فارسی دارای اهمیت خاصی می باشد.

فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن (فارسی) الله

این کتاب تألیف دکتر شیرزمان فیروز و اصلاً رساله دکتری وی از دانشگاه تهران است ناصر خسرو الحق از نخستین شاعرانی است که مضامین فلسفی و

اخلاقی را در اشعار و آثار خود گنجانیده و انقلابی در ادبیات فارسی برپا کرده و افکارش برای آیندگان سر مشق بوده است. قصاید و آثار شعری دیگر وی از تملق گوئی و ژاژخانی مبری است. وی طی آثار خود انسان را به خداشناسی و خودشناسی و اختیار فضایل و اخلاق حسنه دعوت می کند و از رذایل و اخلاق ذمیمه باز می دارد.

این کتاب مشتملست بر سه بخش، بخش اول دارای چهار فصل است در تاریخ، فلسفه، اخلاق اسلامی، تا زمان ناصر خسرو و بیان نکات مهم نظری فلاسفه اسلام مانند الکندی و فارابی و اخوان الصفا و ابن سینا و ابن مسکویه و افکار اسما عیلیان. بخش دوم مشتملست بر پانزده فصل در بیان اصول حکمت نظری ناصر خسرو و بخش سوم در چهل فصل در شرح حکمت عملی ناصر خسرو است. در پایان در ذیل فهرست منابع و مأخذ اسم ۱.۳ کتاب و ۳۳ مقاله فارسی و ۱۷ کتاب اردو و ۴۲ کتاب انگلیسی آمده است که مؤلف فاضل ازان در تألیف این کتاب استفاده کرده است.

این کتاب در ۳۵۸ صفحه بسال ۱۳۷۱/۱۴۱۳/۱۹۹۲ با اهتمام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و نشر شده است. بهای این کتاب ۲۰۰ روپیه است.

نظر به محتویات کتاب و زحمتی که مؤلف آن در تحقیق و تتبع و جمع مطالب آن مبذول داشته است امیدواریم این کتاب مورد استفاده علاقمندان فلسفه اخلاقی اسلامی قرار گیرد. در پایان موفقیت های بیشتر مؤلف فاضل را آرزو مندیم انشاء الله.

شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری و آثاره فی الفقه الحنفی ج ۲ ص ۸۷  
سهم او در نشر متصوفانه فارسی (فارسی)  
شیخ شرف الدین احمد منیری (۶۶۱-۸۷۲/۱۲۶۲-۱۳۸۱) از عرفای  
معروف شبه قاره بود که گذشته از مقام بزرگ روحانی در علم دین و فلسفه  
اسلام و ادبیات عرب و زبان و ادب و فرهنگ فارسی نیز یگانه روزگار بود.  
آرامگاهش در بهار مرجع خاص و عام است. دکتر سید مطیع الامام در این  
کتاب به شرح حال و آثار و افکار شیخ مزبور پرداخته است این کتاب اصلاً  
رساله دکتری وی بوده که مؤلف فاضل براهنمایی استاد محترم دکتر غلام  
سرور از دانشگاه کراچی گذرانیده است چنانکه وی در دیباچه کتاب توضیح  
داده است وی جهت جمع آوری مدارک لازم برای این رساله دوبار به هند  
مسافرت کرده و منابع لازم را از تمامی کتب تهیه و از نسخه های خطی  
متعددی تصویری باخود آورده است.

این کتاب دارای ۲۸۶ صفحه و مشتملست بر سه قسمت. قسمت اول  
دارای سه باب است در ذکر اسلاف شیخ و قسمت دوم در ۶ باب در شرح حال  
شیخ از ولادت تا وفات و شرح مختصر سلسله فردوسییه و قسمت سوم  
دارای دو باب در شرح آثار شیخ و تاریخچه نشر متصوفانه در شبه قاره  
تازمان وفات وی و سهم شیخ در نشر متصوفانه فارسی شبه قاره و مختصات  
نشر متصوفانه شیخ می باشد.

در آخر کتاب غیر از فهرست اعلام اسامی ۳۵ کتاب خطی فارسی و ۴۴  
کتاب چاپی فارسی و ۲۶ کتاب اردو و ۶ مجله اردو و ۸ کتاب عربی و

۲۸ کتاب انگلیسی آمده است، که مورد استفاده در تألیف این کتاب قرار گرفته است.

الحق کتابی است بسیار سودمند برای علاقمندان به تصوف و عرفان. این کتاب را مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سال ۱۳۷۲/۱۴۱۴/۱۹۹۳ طبع و نشر کرده است. بهای این کتاب ۲۵۰ روپیه می باشد.

### تذکره مخزن الغرایب (جلد پنجم فارسی)

تذکره «مخزن الغرائب» تألیف شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی بسال ۱۲۱۸/۱۸۰۴ از جامع ترین تذکره های شعرای فارسی است که در شبه قاره هند و پاکستان نگارش یافته است. دو جلد اول آن قبلاً از طرف دانشگاه لاهور به تصحیح مرحوم دکتر محمد باقر طبع و نشر شده و سه جلد دیگر آن به اهتمام مرکز تحقیقات فارسی به کوشش خاص دکتر رضا شعبانی، مدیر محترم مرکز و به تصحیح مرحوم دکتر محمد باقر چاپ و منتشر شده است. جلدهای سوم و چهارم قبلاً در دانش مورد اظهار نظر قرار گرفته است. اینک جلد پنجم این تذکره مورد بحث قرار می گیرد.

جلد پنجم مخزن الغرایب آخرین جلد تذکره و دارای ذکر احوال و نمونه اشعار ۷۴۸ تن از شعرای فارسی می باشد از حرف میم تا حرف ی و با اسم مولانا محمد تبارکانی شروع شده با اسم یوسف بیگ بخارایی تمام می شود. در آخر فهرست اسامی ۷۱ کتاب فارسی و ۸ کتاب انگلیسی آمده که در تصحیح و تحشیه این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است.

چنانکه در شماره هایی قبلی دانش در ضمن بحث درباره این تذکره اشاره



شد این تذکره از لحاظ جامعیت از مهم ترین تذکره های فارسی می باشد.  
این تذکره را مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به سال  
۱۳۷۲/۱۴۱۴/۱۹۹۴ در ۸۴ صفحه طبع و نشر نموده است. بهای این  
کتاب ۴۰۰ روپیه است.

در پایان خدمت مدیر مرکز تحقیقات تبریكات صمیمانه را تقدیم  
داشته، توفیق بیشتر ایشان را در طبع و نشر کتابهای ادبی فارسی از  
خداوند متعال خواستاریم.

### فارسی ادب کی شخصیات (ارود)

این کتاب مجموعه شش مقاله است که دکتر محمد تقی علی عابدی  
محقق فاضل شعبه فارسی دانشگاه لکهنو بسال ۱۹۹۲ میلادی تألیف و  
چاپ و نشر نموده است و حاوی مقالات زیر بزبان اردو می باشد. حکیم  
امان الله خان امانی حسینی، حزین و تذکره های وی، غلام علی آزاد بلگرامی  
قطعه و تاریخ گوپی وی، احمد شاملو بامداد، آیت الله خمینی شاعر عرفانی  
و پروفیسور محمد ولی الحق انصاری و قطعه تاریخ گوپی وی. در آغاز مؤلف  
سلسله نسب خود را آورده است و در آخر اسم ۳۶ کتاب خطی فارسی آمده  
است که مؤلف محترم در تألیف این کتاب ازان استفاده کرده است.

این کتاب با اعانه مالی کمیته یادگاری فخرالدین علی احمد، دولت  
اترپردش لکهنو بچاپ رسیده است. موضوع مقالات اهمیت این کتاب را برای  
علاقمندان زبان و ادبیات می رساند.

توفیق بیشتر مؤلف را که هنوز ۳۲ سال بیشتر ندارد در راه خدمت به  
زبان و ادبیات فارسی از درگاه خداوند بزرگ خواستاریم.

نام کتاب: اسلامی دنیا کے مشاہیر

مصنف: ڈاکٹر محمود الرحمن

مبصر: عبید اللہ ممتاز

صفحات: 318 14 332

قیمت: -/ 135 روپے

ناشر: نیشنل بک فاؤنڈیشن، اسلام آباد

وفاقی وزارت تعلیم، حکومت پاکستان کے قومی اشاعتی ادارے، نیشنل بک فاؤنڈیشن سے چھپ کر منظر عام پر آنے والی نئی کتاب جو نیلے دیدہ زیب ٹائٹل سی مزین ہے۔ میرے پیش نظر ہے۔ اس کتاب کو انگریزی زبان میں ایک ایسی شخصیت نے قلمبند کیا ہے جنہیں اردو اور انگریزی دونوں زبانوں پر عبور حاصل ہے مصنف ہر دو زبان کے قارئین میں اندرون ملک ہی نہیں بیرون ملک بھی یکساں مقبول ہیں۔

ڈاکٹر محمود الرحمن جو گذشتہ کئی سال سے علامہ اقبال اوپن یونیورسٹی کے پراجیکٹ "دفتری اردو برائے وفاقی و صوبائی افسران" کے ڈائریکٹر کے فرائض انجام دے رہے ہیں۔ ان کی شخصیت کئی جہتوں کی مالک ہے۔ وہ نہ صرف بہترین ادیب، صحافی اور نقاد ہیں بلکہ ایک درد مند دل رکھنے والے سچے پاکستانی بھی ہیں۔ وطن عزیز سے ان کی شدید محبت اور اسلام دوستی اپنی اہتماموں پر موجود ہے اس کی ایک وجہ ان کا شمال مشرقی بھارت کے ایک ایسے خاندان سے متعلق ہونا بھی ہے جس نے تحریک خلافت اور تحریک پاکستان میں ناقابل فراموش کردار ادا کیا تھا ڈاکٹر محمود الرحمن کے اسی خاندانی پس منظر اور ان کی ذاتی صفات کے پجوز کے طور ان کی نئی کتاب "اسلامی دنیا کے مشاہیر" ترتیب پائی اور منظر عام پر آسکی ہے۔ اس کتاب میں جنوبی ایشیا کی بہتر (72) مسلم شخصیات کی زندگی اور کارناموں کا جائزہ لیا گیا ہے۔ ڈاکٹر محمود الرحمن نے بڑی عرق ریزی سے ہر شخصیت کے بارے میں مطبوعہ اور غیر مطبوعہ معلومات اکٹھی کر دی ہیں۔ جو یقیناً تحریک پاکستان اور مطالعہ پاکستان کے طالب علموں کے لئے ایک گر انقدر غرانہ کی حیثیت اختیار کر گئی ہیں۔ اسلامی

دنیا کے مشاہیر نامی اس کتاب میں جہاں حیدر علی اور سلطان ٹیپو جیسی شخصیات پر مصدقہ معلومات اکٹھی کر دی گئی ہیں، جو تلوار کے دھنی تھے۔ وہیں مولانا روم، لعل شہباز قلندر اور امیر خسرو جیسی روحانی، مولانا محمد علی جوہر اور مولانا ظفر علی جیسی قلم و قریاس اور صحافت کے میدان میں تحریک پاکستان کے لئے ہر اول دستے کا کردار ادا کرنے والے زعماء اور علامہ اقبال، مولانا حسرت موہانی اور قائد اعظم محمد علی جناح جیسے قائدین کی ہمہ گیر شخصیات کو موثر انداز میں پیش کیا گیا ہے۔ اس کتاب کی اہم خوبی یہ ہے کہ جنگ آزادی کی رہنما مسلمان خواتین کو بھی نظر انداز نہیں کیا گیا ہے۔

اسلامی نشاۃ ثانیہ تحریک آزادی، تحریک خلافت اور قیام پاکستان کے لئے گراں قدر خدمات انجام دینے والی این بہتر (72) اہم شخصیات کے بارے میں مرتب کی گئی اس کتاب کا دیباچہ نامور ماہر تعلیم اور علامہ اقبال اوپن یونیورسٹی کے بانی وائس چانسلر ڈاکٹر ڈبلیو ایم ڈی نے لکھا ہے۔ جب کہ فلیپ پر یونیورسٹی گرانٹس کمیشن کے سابق چیرمین پروفیسر پریشان خشک اور مقتدرہ قومی زبان کے صدر نشین اور مشہور محقق ڈاکٹر جمیل جالبی کی آراء بھی شائع کی گئی ہیں۔ جنہوں نے اس کتاب کو مطالعہ پاکستان کے ضمن میں ایک اہم اضافہ قرار دیا ہے۔

زیر تبصرہ کتاب نہایت نفیس انداز میں شائع کی گئی ہے سرورق کا ڈیزائن مصنف کی دختر شمسہ محمود صاحبہ نے بنایا ہے جو اسلام آباد کی امجرتی ہوئی آرٹسٹ ہیں۔ امید ہے کہ ڈاکٹر محمود الرحمن کی یہ تیویں (30) تصنیف قبول عام کا درجہ حاصل کرے گی اور مختلف جامعات کے نصاب میں شامل ہو کر طلباء کے لیے مشعل راہ بنے گی۔

## STANDARD DICTIONARY فرہنگ جامع

- یہ جدید فارسی زبان کی پہلی جامع لغت ہے جس میں جدید متداول فارسی کے اسی ہزار (۸۰,۰۰۰) سے زیادہ الفاظ کے معنی انگریزی اور اردو میں دئے گئے ہیں۔

- اس لغت میں جدید فارسی کے مروجہ الفاظ کے علاوہ پہلی دفعہ جدید علوم و فنون کی

اصطلاحات فارسی محاورات اور ضرب الامثال کے معنی بھی انگریزی اور اردو میں دئے گئے ہیں۔

۔ اس کتاب میں پہلی بار ایران کی روزمرہ بول چال میں استعمال ہونے والی زبان اور محاورات کے معنی بھی انگریزی اور اردو میں دئے گئے ہیں

۔ اس لغت میں پہلی دفعہ تمام فارسی الفاظ پر جدید ایرانی تلفظ کے مطابق اعراب (زیر، زبر، پیش) لگائے گئے ہیں اور ان فارسی الفاظ کا تلفظ انگریزی حروف میں بھی دیا گیا ہے۔

۔ اردو سے ناواقف یا کم واقفیت رکھنے والے لوگوں کے لئے اردو معنی پر بھی اعراب لگا دئے گئے ہیں جو غیر ملیکوں خاص طور سے ایرانیوں کے لئے صحیح تلفظ کے ساتھ اردو سیکھنے میں بہت مفید ثابت ہوں گے۔

۔ مولف نے اس لغت میں اپنے فارسی کے چالیس سالہ مطالعہ کا پختہ پیش کیا ہے۔

۔ مولف نے ایران میں تہران یونیورسٹی میں دس سال سے زیادہ عرصہ قیام کیا ہے جہاں ایرانیوں کے لئے مخصوص ڈاکٹریٹ حاصل کرنے کے علاوہ انہوں نے تہران کے بعض مشہور انگریزی اخباروں اور رسالوں میں ایڈیٹر اور مترجم کی حیثیت سے کام کیا ہے۔ انہوں نے ادبی، سیاسی اور اقتصادی مضامین اور کتابوں کے علاوہ درجنوں ایرانی قوانین کا ترجمہ بھی فارسی سے انگریزی اور اردو میں کر کے شائع کیا ہے۔

۔ مولف نے اس کتاب میں تمام مشہور جدید فارسی، فارسی، فارسی، انگریزی، انگریزی۔ اردو اور اردو۔ انگریزی لغتوں سے استفادہ کیا ہے۔

۔ یہ کتاب فارسی ادب کے طلباء اور محققین کے علاوہ مترجم حضرات کے لئے بھی فارسی الفاظ، محاورات اور اصطلاحات کا نہایت مفید اور بیش بہا خزانہ ہے۔



## اخبار فرهنگی

اعطای دکترای فارسی به دانشجوی خارجی از دانشگاه تهران  
روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۳/۴مه ۱۹۹۴ آقای سید حسن عباس  
دانشجوی هند از رساله خود به عنوان «بررسی احوال و آثار فارسی میر غلام  
علی آزاد بلگرامی دفاع و موفق به اخذ دکترای زبان و ادبیات فارسی  
(مخصوص خارجیان) از دانشگاه تهران شد. در جلسه دفاعیه وی پرفسور  
نذیر احمد استاد بازنشسته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اسلامی علیگر و  
دکتر احمد تفضلی و دکتر سلیم اختر استاد پاکستانی زبان اردو در  
دانشگاه تهران و بعضی استادان و دانشجویان پاکستانی و هندی و ایرانی  
هم حضور داشتند.

میر غلام علی آزاد بلگرامی (۱۱۱۶-۱۲۰۰ ه.ق) از شعرا و تذکره  
نویسان نامدار فارسی بود که دیوانهایی بزبانهای عربی و فارسی دارد و چون  
قصایدی در نعت پیغمبر اکرم سروده وی را به لقب «حسان الهند» یاد  
می کنند. آقای حسن عباس در رساله خود کلیه آثار آزاد بلگرامی مخصوصاً  
تذکره های بدیضا و سرو آزاد و خزانه عامره و مآثرالکرام و دیوان و  
مثنویهای فارسی را مورد بررسی قرار داده است.

دکتر حسن عباس قبلاً از دانشگاه بهار مظفر پور هند دکتری در زبان  
اردو گرفته است و موضوع رساله وی «مرثیه سرایی در ایالت بهار» (هند)  
بوده است. وی چندین مقاله در زمینه زبان و ادبیات اردو و فارسی نوشته و

ترجمه کرده که در مجله های معروف ایران و هند و پاکستان چاپ و نشر شده است. وی مجموعه ای از ۱۸ مقاله پروفیسور نذیر احمد در زبان و ادبیات فارسی را به عنوان قند پارسی ترتیب و به طبع رسانیده است. همچنین فهرست نسخه های خطی عربی و فارسی کتابخانه نوشاهیبه پاکستان تألیف دکتر سید عارف نوشاهی به اردو را به فارسی ترجمه کرده در نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بچاپ رسیده است. همچنین چندین مقاله وی در مجله دانش چاپ شده است. وی قصاید جذب گوپال پوری (بزیان اردو) را گردآوری نموده و مقدمه ای در معرفی آن شاعر توانای اردو از لکهنو بسال ۱۹۹۳ بچاپ رسانیده است.

اداره «دانش» به دکتر حسن عباس عرض تبریک نموده موفقیت های شایانی را برای وی در زمینه تحقیق و تتبع خواستار است.

\*\*\*\*\*

کنفرانس اندیشه و افکار امام خمینی (رح) در لاهور  
 همزمان با سالگرد ارتحال و عروج ملکوتی حضرت امام خمینی رضوان  
 الله تعالی علیه و لزوم پرداخت به شخصیت جامع الاطراف ایشان توسط  
 محققین، روشنفکران و اساتید باهدف بررسی و افکار و دیدگاههای فقهی،  
 فلسفی، اخلاقی، سیاسی، علمی و عرفانی حضرت امام خمینی (ره) کنفرانس  
 علمی افکار و اندیشه های حضرت امام خمینی (ره) در تاریخ ۱۵، ۱۶ خرداد  
 ماه از سوی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در هتل «پرل کانتیننتل»  
 لاهور برگزار گردید. با اعلام برگزاری این کنفرانس و فراخوان اندیشمندان و  
 پژوهشگران بیش از پنجاه مقاله به دبیرخانه کنفرانس واصل شد. این  
 کنفرانس به مدت دو روز و چهار نشست جداگانه و با حضور حجت الاسلام  
 جناب آقای رحیمیان از یاران صمیمی امام خمینی و رئیس محترم بنیاد شهید  
 انقلاب اسلامی، جناب آقای آخوندزاده سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در  
 اسلام آباد، آقای حنیف رامی رئیس محترم مجلس ایالت پنجاب، آقای شیر  
 خدایی سرکنسول جمهوری اسلامی ایران در لاهور و آقای دکتر حافظ نیا  
 مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور و با شرکت حدود یکصد  
 نفر از چهره های دانشگاهی، حوزوی و فرهنگی از سراسر پاکستان در لاهور  
 برگزار گردید و در پایان به ۲۱ نفر از صاحبان مقالات ارائه شده هدایای  
 ارزنده ای اهداء گردید.

موضوعات ذیل برای شرکت در کنفرانس تعیین شده بودند و شرکت کنندگان بایستی با بررسی افکار و آراء امام خمینی (ره) مقالاتی پیرامون هر يك از آنها می نوشتند.

- ۱- نظریه ولایت فقیه و حکومت اسلامی
- ۲- سیاست و حکومت
- ۳- روابط حکومت اسلامی با دیگر حکومتها
- ۴- مسائل جدید اسلامی از نظر فقه
- ۵- آینده بینی
- ۶- موقعیت اجتماعی زن
- ۷- ابر قدرتها
- ۸- محرومین و مستضعفین
- ۹- نظرات اقتصادی
- ۱۰- خودکفایی و اعتماد به نفس
- ۱۱- ارتقاء فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جامعه اسلامی
- ۱۲- تصوف و ادبیات

در مراسم افتتاحیه این کنفرانس پس از تلاوت آیاتی چند از قرآن مجید و پخش سرودهای ملی در کشور ایران و پاکستان آقای دکتر حافظ نیا مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور گزارشی از کنفرانس به سمع حضار رساند. سپس آقای آخوندزاده سفیر جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد ضمن اشاره به شخصیت‌های اسلامی که در طول سده اخیر در



بیداری مسلمانان نقش داشته اند به بررسی نقش امام خمینی (ره) در این راستا و نظراتی که ایشان در مورد وحدت بین المسلمین داشته اند و پیام حضرت آیت الله خامنه ای بعنوان جانشین و ادامه دهنده راه امام خمینی (ره) در این رابطه پرداختند.

سپس آقای محمد حنیف رامی رئیس مجلس ایالت پنجاب با اشاره به اهمیت این کنفرانس و این حقیقت که انقلاب اسلامی بر اساس یک ایدئولوژی شکل گرفته است گفت: ما برای حفظ انقلاب اسلامی و ادامه آن باید از ایدئولوژی خود دفاع کنیم و آنرا به مردم معرفی نمائیم.

در ادامه کنفرانس حجت الاسلام رحیمیان از دوستان نزدیک امام خمینی (ره) با اشاره به گوشه هایی از ویژگیهای شخصیت و زندگی امام خمینی (ره) و بیان خاطراتی از ایشان گفتند: امام تمام مرزهای قومی، تژادی، و زبانی را در هم ریخت و تنها مرز شناخته شده برای ایشان مرز بین حق و باطل، اسلام و کفر و مستکبر و مستضعف بود از نظر امام بین مسلمانان پاکستانی، فلسطینی، لبنانی و کشمیری و ایرانی فرقی وجود نداشت.

ناطق افزود امام هنوز هم زنده است و راهش که راه اسلام ناب است ادامه دارد و جمهوری اسلامی به عنوان سنگر محکم اسلام، پشتیبان تمامی مسلمانان جهان است و در برابر تمام ستمگران متجاوز تا آخر ایستاده است. در کنار این کنفرانس نمایشگاهی از آثار و کتب منتشره از حضرت امام خمینی (ره) به نمایش گذاشته شده بود.

خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران- لاهور



مناسبت پنجمین سالگرد رحلت بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) به تاریخهای ۱۶۱۵ خرداد ۱۳۷۳ (۵ و ۶ ژوئن ۱۹۹۴م) در هتل پرل کونتی نینتال لاهور- کنفرانس بررسی افکار امام خمینی (ره) برگزار شد.

روی صحنه از راست به چپ دکتر سید محمد اکرم "اکرام"، حجة الاسلام رحیمیان، رئیس مجلس ایالتی پنجاب آقای حنیف رامی، سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران آقای آخوندزاده سرکنسول جمهوری اسلامی ایران در لاهور آقای شیر خدایی و مسؤل خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران- لاهور دکتر حافظ نیا دیده می شوند.

فرمودات مقامِ معظم رہبر انقلاب اسلامی

## حضرت آیت اللہ علی خامنہ ای

رہبرِ معظم انقلاب نے ۸ فروری کو ایرانشناسوں اور زبان و ادبیات فارسی کے اساتذہ سے خطاب کرتے ہوئے فرمایا:

”زبان فارسی ایک زندہ، شیریں اور وسیع زبان ہے اور زبان شناسی کی برجستہ خصوصیات سے مالا مال ہے۔ یہ کہیں محدود ہوتی نظر نہیں آتی اور مشکل سے مشکل اور جدید سے جدید مسائل و مضامین کو بیان کرنے کی صلاحیت رکھتی ہے۔“

زبان فارسی وسیع لغات اور ہیئت ترکیبی کی وجہ سے ایک طاقتور زبان ہے اور بہت زیادہ اہمیت و افادیت کی حامل ہے۔“

”حکمت، معرفت اور افکار کے جو بیش قیمت خزینے فارسی زبان کے شعری دیوانوں میں بھرے پڑے ہیں، نہایت اہم اور قابل توجہ ہیں۔ اس سلسلے میں حکمت، معرفت الہی اور انسانی ضروریات کے متعلق شاہنامہ ابو القاسم فردوسی میں مذکور معارف کا حوالہ دیا جاسکتا ہے۔“

”فارسی زبان، طویل مدت سے دنیا کے ایک وسیع علاقے کی سرکاری زبان رہی ہے اور آج سے ۲۰۰ سال پہلے ہند، ایشیائے کوچک اور ترکی میں فارسی زبان رائج تھی۔ اور ہمارے خیال میں گذشتہ صدی کے دوران ایک سوچے سمجھے منصوبے کا فارسی کے خلاف ہند سے آغاز کیا گیا جس نے آہستہ آہستہ عثمانی، جدید ترکی اور پھر مرکزی ایشیا کو بھی اپنی لپیٹ میں لے لیا اور فارسی کو محدود کرنے کیلئے باقاعدہ تحریکیں چلائی گئیں لیکن اس سب کچھ کے باوجود فارسی زبان بڑی پائنداری اور استواری کے ساتھ آج بھی اپنے قدموں پر کھڑی ہے۔“

”زبان کی ترقی کی راہ میں رکاوٹ اور اس میں دوسری زبان کے الفاظ کی آمیزش سے زبان اپنی درستی اور پائنداری کھو بیٹھتی ہے اور بدبختی سے گذشتہ شاہی دور میں اس ملک کے اندر جو فارسی کا مرکز ہے فارسی کے ساتھ یہی حادثہ ہوا اور اس کا آغاز فارسی زبان کے ساتھ حاکم

وقت کی عدم محبت سے ہوا۔" افسوس کا مقام ہے کہ بربریت کے گزشتہ دور میں اس پر مغربی زبانوں خاص طور پر انگریزی کے اثرات کی یلغار ہوئی اور آج لوگوں کے انقلابی رجحانات کے باوجود فارسی زبان میں موجود فرنگی کلمات کی ایک کثیر تعداد قابل افسوس ہے۔

"آج بھی فارسی زبان اہل ادب کی محبوب ترین زبان ہے اور اس کی ترویج و ترقی کیلئے کوئی دقیقہ فرد گزاشت نہیں کیا جاتا۔"

"یہ ایک واضح حقیقت ہے کہ قوموں کی ثقافتی میراث میں جتنا فارسی کے وسیلے سے سرمایہ لوگوں کو میر ہے اتنا اور کسی زبان میں نہیں۔ آج کی فارسی زبان کے پاس بارہ سو سالہ زندہ ثقافتی ورثہ موجود ہے جس کی مدد سے انسانی ثقافت کو توانا کیا جاسکتا ہے۔"

"فارسی بولنے والی قوموں اور فارسی کو چاہنے والوں کے درمیان زیادہ سے زیادہ ہم آہنگی اور تعاون کی ضرورت ہے۔ اور امید کی جاتی ہے کہ اس سلسلے میں ہم جلد ہی کسی اہم اور نمایاں کام کو ہوتا ہوا دیکھیں گے۔"



ڈاکٹر مسعود انور علوی کا کوری  
شعبہ عربی - مسلم یونیورسٹی

## حضرت خواجہ محمد باقی باللہ اور وحدت الوجود

نقشبندیہ مجب قافلہ سالارانہ  
از دل سالک رہ جاذبہ صحبت شان  
کہ برند از رہ پہناں محرم قافلہ را  
می برد و سوسہ غلوت و فکر چلہ را

پیشوائے موحدین، رہنمائے مجددین، قطب اقلیم معرفت، مرکز دائرہ حقیقت  
قل اند بلارب و اشتباہ فانی بخود حضرت خواجہ ابوالموید رضی الدین عبدالباقی باللہ جو  
زبان خاص و عام میں "باقی باللہ" کے نام سے معروف اور بے رنگ کے لقب سے ملقب  
ہیں۔ ۵ ذوالحجہ ۹۷۱ھ ق / ۱۵۶۳ء کو کابل میں پیدا ہوئے۔ ابتدائی تعلیم و تربیت اپنے والد  
گرامی حضرت عبدالسلام اولیسی سمرقندی نقشبندی سے حاصل کی بعد ازاں مولانا محمد صادق  
حلوانی سمرقندی کی خدمت میں پہنچے اور ان سے درسی کتب کا اکتساب کیا۔ جب استاد کابل  
سے ماورا۔ النہر گئے تو خواجہ صاحب بھی ان کے ہمراہ تھے دوران درس ایک روز ایک  
محبوب نے ان سے مخاطب ہو کر کہا۔

در کز بدایہ نتوان دید خدارا  
آئینہ دل بین کہ کتابیہ ازین نیست

عارف کی زبان سے نکلی بات دل میں اتر گئی کتابوں سے دل اچاٹ ہو گیا طلب حق  
کی آگ قلب مضطر میں فروزاں ہو گئی اور گویا مولانا نے روم کا شعر پڑھتے ہوئے مرشد کامل  
کی تلاش اور علم باطن کی جستجو یافت میں نکل پڑے۔

ایھا القوم الذی فی مدرستہ کما حصلتموہ وسوسہ

(اے لوگو! تم نے مدرسوں میں جو کچھ حاصل کیا ہے وہ شیطانی وسوسہ ہے)

متعدد بزرگوں کی خدمت میں حاضر ہوئے لیکن کسی سے کشود کار نہ ہوا۔ سمرقند  
کے سفر میں بعض واقعات میں حضرت ناصر الدین خواجہ عبید اللہ احرار (۸۰۶ھ ق / ۱۴۰۳ء۔

۸۹۵ھ - ق / ۱۳۹۰ - کو فرماتے سنا کہ آپ خواجہ امکنکی کے پاس حاضر ہوں۔ خود بدولت نے بھی حضرت خواجہ امکنکی کو یہ فرماتے سنا کہ اے فرزند ہماری آنکھ تمہاری راہ پر لگی ہوئی ہے جلدی آؤ اس کو سن کر آپ نے یہ ورد زبان فرمایا

می گذشتم ز غم آسودہ کہ ناگاہ ز کمین

عالم آشوب نگا ہے سر را ہے بگرفت

(۱) بالآخر بخارا پہنچ کر حضرت خواجہ امکنکی بن خواجہ محمد درویش سے بیعت و اجازت حاصل کی اور حسب ارشاد مرشد برحق کہ ملک ہند کو تمہاری ضرورت ہے ۱۰۰۸ھ ق میں ہندوستان واپس آئے اور سال ہجر لاہور میں مقیم رہے اس کے بعد وقت وصال تک، دہلی میں قیام فرما کر خلق خدا کی بڑی تعداد کو اپنے فیض باطنی اور کیمیائے نظری سے فیضیاب کیا۔ دہلی میں کل قیام کی مدت صرف ۳-۴ سال ہے لیکن اس قلیل عرصہ میں جو مرجعیت و مقبولیت حاصل ہوئی اور جو علمی و روحانی کام ظہور پذیر ہوئے۔ وہ صرف آپ ہی کا حصہ ہیں۔

شفقت و حکمت، غایتِ ترحم، انکساری و عاجزی، ستر احوال و مقامات اخفاے نسبت تہذیب اخلاق، تزکیہ نفس اور تجلیہ باطن میں آپ اپنی مثال تھے۔

شرح تاج الدین سنہلی، خواجہ حسام الدین، شیخ الہ داد دہلوی، مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی وغیرہ آپ کے باکمال و نامور تلمذ ہوئے۔ دو صاحب زادے حضرت خواجہ کلاں اور خواجہ فردا آپ کے آئینہ کمال تھے۔ ۲۵ جمادی الاخری ۱۰۱۳ھ ق / ۱۶۰۳ء کو تقریباً ۴۰ سال کی قلیل عمر میں دہلی میں وفات پائی۔

ذاتی ست کہ بدولت بود باقی از خود ہمہ فانی الصفت بود  
بر خالق خویش جملگی عشق بر خلق تمام عاطفت بود  
اے تشنہ دم بسال نوشش خوش گفست کہ بحر معرفت بود (۲)

(۱۰۱۳ھ ق )

حضرت خواجہ کی جن تصانیف کا پتہ چلتا ہے ان میں (۱) سلسلہ الاحرار۔ رباعیات کا مجموعہ ہے اس کی شرح شیخ مجدد الف ثانی نے لکھی ہے۔ مطبوعہ ہے۔ (۲) کلیات ان کی

نظموں کا مجموعہ ہے جس میں ان کی ایک شہنوی بھی شامل ہے۔ زبدۃ المقامات میں اسے جزوی طور پر نقل کیا گیا ہے۔ یہ شہنوی مولوی احمد حسین خاں قادری نقشبندی نے مرتب کر کے محمود پریس حیدرآباد سے ۱۳۲۸ھ میں طبع کرائی تھی۔ شہنوی کا سن تصنیف ۱۰۱۰ھ ہے

تاریخ شناس تیز بین مرد بشکفت بہار در خط آورد  
کلیات کا مخطوطہ انڈیا آفس لائبریری (۱۰۹۵) میں محفوظ ہے۔ (۳) مکتوبات کا ایک مجموعہ بھی انڈیا آفس (D.P. ۱۰۹۵) میں موجود ہے۔ یہ مجموعہ ۱۹۲۳ء میں لاہور سے بعنوان مکتوبات شریف حضرت خواجہ باقی باندہ طبع ہو چکا ہے۔ (۴) تصوف میں ایک رسالہ جس میں عرفان اور عارف وغیرہ کی تعریف ہے ۱۹۰۳ء میں مطبع احمدی دہلی سے طبع ہو چکا ہے۔ (۵) رسالہ وہ اصل۔ ذخیرہ حبیب گنج ۲۱/۲۰۳ مسلم یونیورسٹی میں محفوظ ہے۔ یہ توجہ، زہد، توکل، قناعت، عزلت، ذکر، توجہ، صبر، رخصا اور مراقبہ جیسے الفاظ کی مختصر لیکن بہت جامع تعریف پر مشتمل ہے۔

مثلاً عزلت کے سلسلہ میں تحریر فرماتے ہیں۔

بیرون آمدن از محاطہ خلق ست و کمال آن بیرون آمدن از رویت خلق ست  
کجا غیر کو غیر کو نقش غیر سوی اللہ واللہ ما فی الوجود  
”توجہ“ کے بارے میں فرمایا۔

التوجہ بیرون آمدن ست از جمیع دواعی و بہتمام خود متوجہ حق شدن

یارب ز تو آنچه من کدای خواہم افزون نہ مزار پادشاہی خواہم  
ہر کس بدر تو حاجت می خواہد من آمدہ ام ہمین ترا می خواہم  
(۶) رسالہ حقیقۃ الحقائق سر سلیمان گلشن مسلم یونیورسٹی ف ۱۵۳/۵۵ میں موجود ہے۔ یہ رسالہ بہت اہم ہے راقم احقر کی نظر سے اس کے کسی مخطوطہ یا مطبوعہ نسخے کی صراحت کہیں نہیں گذری۔ رسالہ وحدت الوجود سے متعلق ہے۔ تصوف کے حقائق و معارف، رموز و نکات اور وحدت الوجود کی باریکیوں کا بیان ہے اگرچہ رباعیات اور شہنوی کے مطالعہ سے ہی حضرت خواجہ کے نظریہ کا اندازہ ہو جاتا ہے لیکن رسالہ کے مطالعہ سے ان کے مسلک و

موقف اور عقیدہ وحدت الوجود پر مزید روشنی پڑتی ہے۔  
گیارہ صفحات پر مشتمل اس رسالہ کے ہر صفحہ میں ۱۹ سطریں ہیں ۱۲۶۰ھ کا مکتوبہ  
ہے۔ ابتدا اس طرح ہے۔

الحمد لله که حقیقت از آفتاب روشن تر است و جمال وحدت از مرآت کثرت بہمہ حال  
در نظر برتریمہ کی عبارت اس طرح ہے۔

الحمد لله والمنته کہ این رسالہ در بیان حقیقۃ الحقایق من تصنیف حضرت شاہ باقی بانہ  
قدس سرہ بروز چہار شنبہ دہم شہر ربیع الاول ۱۲۶۰ بخط بندہ عبد الحسیب اتمام یافت  
ذیل میں اس رسالہ کا اردو خلاصہ درج کرنے سے قبل وحدت الوجود اور حضرت  
مجدد کے ابتدائی زمانہ میں ان کے مشرب و مسلک کے سلسلہ میں عرض کرنا مناسب معلوم  
ہوتا ہے۔ اکابر صوفیائے کرام کی زندگیوں میں بھی ہمیں وحدت الوجود ہی ملتا ہے۔ حضرت  
خواجہ عبید اللہ احرار کا نام نامی بھی اس سلسلہ میں اہم ہے جو حضرت خواجہ باقی بانہ کے جد  
طریققت ہیں۔ "توحید وجودی کا مسئلہ کوئی علمی اور استدلالی مسئلہ نہیں ہے جو سمجھایا جاسکے  
بلکہ ایک ذوقی، وجدانی کشفی اور روحانی لذت ہے۔

ذوق این مے نہ شناسی بخداتانہ چشمی۔ یہ الٹ پھیر صرف لفظوں کا ہے۔ ورنہ وجود شہود ہے  
اور شہود وجود۔ شہود ہو ہی نہیں سکتا جب تک وجود نہ ہو اور وجود کا تصور ناقص اور ناقابل  
فہم ہے جب تک شہود نہ ہو۔ قرآن پاک کا یہ علی الاعلان بیان "انہ نور السموات والارض"  
وحدت وجود کا بین ثبوت نہیں تو اور کیا ہے۔ ذات جس طرح صفات سے الگ نہیں اسی  
طرح وجود شہود کا غیر نہیں۔ وحدت میں تفریق اور تفرقہ کیا ایک ذات ہے جس کے لاتعداد  
اور لا تحصى مظاہر ہیں جن میں سے کچھ نگاہ ظاہر میں فی الحال ہوید ہیں۔ اور ہزاروں ایسے ہیں  
جو ابھی تک نگاہوں سے اوچھل ہیں۔ اور کیا معلوم کب منصفہ شہود پر آجائیں۔ ابتدائے  
تاریخ تصوف میں توحید کے تصور میں یہ تفریق نہ کبھی پیدا ہوئی نہ اس کی کبھی ضرورت پڑی  
کیوں کہ ذکر الہی لا الہ الا اللہ دلوں کو زندہ کرنے کے لیے کافی سمجھا گیا ہے ان موشگافیوں کی  
صوفیائے کرام کو نہ فرصت تھی اور نہ ان کی جہتوں ضرورت تھی۔ مظاہر فطرت شہود ہیں



اور حق من حیث الحقیقت وجود۔ جب کہ شاعر نے کہا ہے۔  
 حرم و دیر کے جھگڑے ترے تھینے سے پڑے تو اگر پردہ اٹھا دے تو تو ہی تو ہو جائے  
 لہذا وحدت الوجود اور وحدت الشہود میں بجائے جھگڑا ڈالنے کے اور ان کے فرق و  
 تفریق کو منطقی استدلال سے کسی کو صحیح اور کسی کو غلط سمجھنا دراصل ایک فریب خرد ہے  
 اور فریب خرد میں پڑنے سے بہتر یہ ہے کہ حسن ازل کی (جو مستور ہے) بقائے زیبا کی  
 خواہش میں زندگی کو وقف کر دیا جائے تاکہ زندگی ہمیشہ زندہ رہے۔ حضرت مجدد الف  
 ثانی نے شریعت کے غلبہ کے باعث یہ فرق محسوس کیا، لیکن شریعت و طریقت جداگانہ شے  
 نہیں ہیں۔ شریعت ہم "پر" ہے اور طریقت ہم "میں" ہے ایک کا تعلق ظاہر سے ہے اور  
 دوسرے کا باطن سے شریعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے نفس کا عمل اور  
 طریقت روح کا عمل ہے۔ نہ ظاہر باطن سے الگ ہو سکتا ہے اور نہ باطن ظاہر سے۔ جب  
 شہساز طریقت کو یہ دونوں شہسپر میر ہوئے ہیں تب وہ رموز نہانی کی معراج پر پہنچ سکتا ہے۔  
 اسی کو "بقا بعد الفنا" کہتے ہیں اور فنا کا مطلب یہ ہے کہ جب انسان کے باطن پر خدا کی ہستی  
 کے ظہور کا غلبہ ہو تو خدا کے سوا کسی شے کا علم و شعور باقی نہ رہے اور "فنا الفنا" یہ ہے کہ  
 اس بے شعوری کا بھی شعور نہ رہے۔ اس سب کا خلاصہ یہ ہے کہ فنا اس حال کا نام ہے  
 جس میں انسان مشاہدہ ذات حق میں ایسا محو ہو جائے کہ کائنات اس کی نظر میں معدوم ہو  
 جائے اور بقا یہ ہے کہ انسان ایسا کمال حاصل کرے کہ حق کو خلق میں دیکھے اور خلق کو  
 حق میں اس طرح کہ ایک مشاہدہ دوسرے مشاہدہ کے مانع نہ ہو۔ یہی مقام انسان کامل  
 اور خلافت الہیہ کا ہے۔ (۳)

حضرت مجدد الف ثانی دفتر اول کے مکتوب ۳۱ میں تحریر فرماتے ہیں:-  
 میرے مخدوم و مکرم! فقیر کا اعتقاد لڑکپن سے اہل توحید کا مشرب تھا اور فقیر کے  
 والد بزرگوار قدس سرہ بظاہر اسی مشرب پر ہوئے ہیں اور باطن میں پوری پوری نگرانی  
 حاصل ہونے کے باوجود جو مرتبہ بے کیفی کی جانب رکھتے تھے ان کا اشتغال ہمیشہ اسی طریق  
 پر رہا اور اس مضمون کے موافق کہ فقیہ کا بیٹا آدھا فقیہ ہوتا ہے فقیر کو اس مشرب سے از  
 روئے علم کے بہت فائدہ اور بڑی لذت حاصل تھی یہاں تک کہ حق تعالیٰ نے محض اپنے

کرم سے ارشاد و ہدایت کی پناہ والے حقائق و معارف کو جاننے والے پسندیدہ دین کی تائید کرنے والے ہمارے شیخ اور مولیٰ و قبلہ حضرت خواجہ محمد باقی قدس سرہ کی خدمت و صحبت نصیب کی اور انہوں نے فقیر کو طریقت علیہ نقشبندیہ تعلیم فرمایا اور مسکین کے حال زار پر بڑی توجہ فرمائی اس طریقت علیہ کی مشق کے بعد تھوڑی مدت میں توحید و جود کی مشکف ہو گئی اس کشف میں حد سے بڑھ کر زیادتی پیدا ہوئی اور اس مقام کے علوم و معارف بہت ظاہر ہوئے اور اس مرتبہ کے دقائق میں سے شاید ہی کوئی دقیقہ رہ گیا ہو جس کو فقیر پر مشکف نہ کیا گیا ہو۔ شیخ محی الدین ابن عربی کے معارف کے دقائق کو جیسے کہ چاہیے ظاہر فرمایا اور سبجلی ذاتی جس کو صاحب فصوص نے بیان فرمایا ہے اور اس کے سوا عروج کی نہایت نہیں جانتا اس تحلی کی شان میں کہتا ہے وما بعد ہذا الالعدم الخضم (اس کے مابعد عدم الخضم کے سوا کچھ نہیں) فقیر اس تحلی سے بھی مشرف ہوا اور اس تحلی کے علوم و معارف بھی جن کو شیخ خاتم الولاہیت سے مخصوص جانتا ہے مفصل معلوم ہوئے اور سکر وقت اور غلبہ حال اس توحید میں اس درجہ تک پہنچا کہ بعض عریضوں میں جو حضرت خواجہ قدس سرہ کی خدمت میں لکھے تھے ان دو بیتوں کو جو سراسر شکر ہیں لکھا تھا۔

اے دریغائیں شریعت ملت ائمائی ست      ملت ما کا فری و ملت ترسانی است  
کفر و ایمان زلف دروے آن پری زیبای ست      کفر و ایمان ہر دو اندر راہ مایکائی است

حضرت خواجہ عبید اللہ احرار نے لمن الملک ایوم لند الواحد القہار (آج حکومت کس کی ہے۔ صرف اللہ کی جو بزاز بردست ہے۔ سورہ مومن رکوع ۱۔ پارہ ۲۳) کے سلسلہ میں فرمایا کہ ہو سکتا ہے ملک سے مراد سالک کا دل ہو یعنی جب اللہ تعالیٰ قہر احدیت سے کسی دل پر تحلی فرماتا ہے تو اس دل میں اپنے غیر و غیریت کا کوئی نشان و اثر نہیں چھوڑتا۔ پھر اس دل میں لمن الملک ایوم کی صدا داخل فرماتا ہے اور جب اس میں اپنے علاوہ کسی کو نہیں دیکھتا تو خود ہی جواب دیتا ہے لند الواحد القہار، سبحانی ما اعظم شانہ، انا الحق اور صل فی الدارین غیرہ وغیرہ کی صدا بھی اسی مقام سے ہے

گفتہ او گفتہ اللہ بود      گرچہ از خلقوم عبد اللہ بود

متاخرین نقشبندی حضرات کے یہاں بھی ہمیں وحدت الوجود جاری و ساری ملتا ہے

شاہ عبد الرحیم دہلوی اکثر فرماتے تھے کہ اگر میں چاہوں تو ہر سر منبر "فصوص الحکم" کے ایک ایک مسئلہ کو قرآن و سنت کی روشنی میں صحیح ثابت کر دوں۔ حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی کی زندگی کے متعدد واقعات سے پتہ چلتا ہے کہ آپ وجودی فکر کے تھے۔ آپ کے ماموں حضرت شیخ عبید اللہ صدیقی جو اپنے عہد کے ایک باکمال اور صاحب نسبت و حال بزرگ تھے ان کا درج ذیل واقعہ بھی اسی کا بین ثبوت ہے۔

انہی ایام میں جب اس شدت مرض سے افاقہ ہوا تو فرمایا کہ کیا کوئی گانے والا موجود ہے جو مجھے گانا سنانے اس وقت ایک گانے والا حاضر ہوا اور آپ کے حکم سے اس نے گانا شروع کیا اس اشنا میں اس فقیر سے فرمایا شیخ محمد عاشق پھلتی فرزند شیخ عبید اللہ صدیقی) کہ عالم ناسوت سے انقطاع کلی ہو گیا ہے گویا یہ عالم وہم و خیال تھا جو غائب ہو گیا یا ایک خواب تھا جو فراموش ہو گیا پھر دوسرے وقت اس فقیر نے عرض کیا کہ عالم ناسوت سے اس حد تک انقطاع ہو گیا تو پھر نسبت کا کیا حال ہے؟ آپ نے فرمایا؟ کہ نسبت کیا معنی ہمہ اوست۔ فقیر نے عرض کیا کہ جی ہاں۔ یہی مراد ہے پس آپ پر ایک جوش و غروش کی کیفیت طاری ہوئی ایک نعرہ مارا اور فرمایا کہ ہمہ اوست نہ از اوست بلکہ ایک چیز ہے یعنی وحدت صرف اور بس (۷)

اند کے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم کہ تو آزرده شوی ورنہ سخن بسیار است  
صوفیائے کرام فرماتے ہیں کہ کمال اناللق کہنے میں نہیں ہے بلکہ کمال تو یہ ہے کہ  
"انا" کو در میان سے ہٹا دے اور کبھی اس کا خیال بھی نہ لائے۔

جب تک خودی ہے تب ہی تک ہے خدا جدا  
حضرت خواجہ باقی باندہ بھی تمام تر زور اسی بات پر دیتے ہیں کہ خودی کو

در میان سے اٹھا دیا جائے تاکہ "حقیقۃ الحقایق" کا مشاہدہ ہو سکے۔ فرماتے ہیں  
اگر خوابی شود مشکوف این راز حجاب ہستی از جانت بر انداز  
وگر خوابی بگرد در تو این دم بردن از پردہ شو و اللہ اعلم  
ز خود بیرون برد کز تو جدا نیست خودی بگزار کا این از خود ستائیت

اپنے رسالہ حقیقۃ الحقایق میں اپنے مشرب اور موقف کو زیادہ واضح اور تفصیلی طور پر بیان فرماتے ہیں۔ مخاطب غالباً حضرت کے کوئی مرید یا مسترشد ہیں۔ جا بجا اے سید سے خطاب ہے۔

فرماتے ہیں کہ باطن کی وحدت کثرت ہے اور ظاہر کی کثرت وحدت ہے دونوں کی حقیقت یکساں ہے۔ شریعت ان چند اعمال و افعال پر عمل کا نام ہے جو فقہ کی کتابوں میں مذکور ہیں اور طریقت تہذیب اخلاق کا نام ہے یعنی اوصاف ذمہ کو اوصاف حمیدہ سے بدل دینا اسی کو وطن میں سفر اور سلوک کے نام سے موسوم کرتے ہیں۔ یہ تمام اشغال و اذکار مراقبات و توجہات اور سلوک کے طریقہ جنہیں مشائخ نے وضع کیا ہے صرف "انانیت موہومہ" کے رفع کرنے کے لیے ہیں۔ ایک عارف نے خوب فرمایا ہے درویشی تصحیح الخیالی کا نام ہے۔ شب و روز وحدت کے خیال میں رہنا چاہیے اگر تم سرداری چاہتے ہو تو واحد ہو اور واحد رہو۔ واحد ہونا یہ ہے کہ دوئی کے خیال سے بھی باہر آجاؤ اور واحد رہنے کے معنی یہ ہیں کہ ہمیشہ وحدت میں رہو اور ذہنی و قلبی پراگندگی اور غم و اندوہ کو اپنے پاس نہ پھینکنے دو کیوں کہ یہ سب دوئی کی علامات ہیں جب دوئی مٹ جائے گی تو دونوں عالم میں آسودگی حاصل ہوگی۔ اس عالم میں غیر کہاں اور غیر کیسے موجود ہوا۔

غیرتش غیر در جہان نہ گذاشت لاجرم جملہ عین اشیا شد  
جب تم اس امر کی حقیقت جان لو گے تو سمجھ جاؤ گے کہ نزدیکی و قرب دوری و فراق

سب تو ہمت ہیں:

جای مکن اندیشہ نزدیکی و دوری لاقرب ولا وصل ولا بعد ولا بین  
اگر ہزار سال اس پر غور کرو گے تو بھی سوا حقیقت مطلقہ جو عین وحدت ہے کچھ نہ پاسکو گے۔ اس لیے کہ اس کا غیر وہی ہے اور وہی سب کچھ ہے (غیر او بود ہمہ اوست و او ہمہ است)۔ اس کا وجود ظہور ہے۔ عدم، بطون، اول، آخر، ظاہر، باطن، مقید، مطلق، کل، جز، مشبہ، منزہ سب وہی ہے۔ عارف کے لیے اس سے بلند کوئی مقام نہیں ہے۔

ایک دوسرے رسالہ میں عارف کی اس طرح تعریف فرماتے ہیں۔

"بھائی! عارف وہ ہے جو بغیر کسی خواہش کے سب اچھے کام کرتا ہے اور سب برے کاموں سے پرہیز کرتا ہے حالانکہ کسی برے کام کا منکر نہیں ہوتا اور سب لوگوں سے ملتا جلتا رہتا ہے حالانکہ کچھ تعلق نہیں رکھتا (باہمہ و بے ہمہ)۔ سب آدمیوں سے ہنسا رہتا ہے باوجودیکہ کچھ نفرت نہیں ہوتی اور خدا نے تعالیٰ کو ہر چیز کا عین جانتا ہے۔ اور ہر چیز میں

دیکھتا ہے باوجودیکہ کسی کو خدا نہیں کہتا اور خدا نے تعالیٰ کو سب کا غیر سمجھتا ہے حالانکہ غیریت کا قائل نہیں ہوتا ہے۔ عارف کا مشرب سب کے مشربوں سے نرالا ہوتا ہے وہ کسی کے مشرب کو اپنا مشرب نہیں جانتا اور سب کے مشربوں کے ساتھ ظاہر ہوتا ہے وہ کسی کے مشرب سے نہیں ملتا۔

ہمارا بدن قہاری روح کی صورت و مظہر ہے اس کا غیر نہیں ہے۔ قہاری روح حق کی صورت و مظہر ہے۔ حقیقت مطلقہ کے بہت سے ظہورات ہیں۔ ایک ظہور علم اجمالی ہے دوسرا تفصیلی تیسرا صورت روحانیہ چوتھا صورت مشائیہ پانچواں صورت جسمانیہ۔ اگر ظہور انسانی کو جدا کر دو تو اس طرح چھ ظہور ہوں گے جن کو تنزلات خمسہ یا حضرات ستہ کہتے ہیں (۹) انسان ان تمام ظہورات کا جامع ہے۔

اگر تم چاہتے ہو کہ علوم و معارف تم پر منکشف ہوں تو دنیٰ کا خیال ذہن سے نکال دو۔ تفرقہ اور جدائی جہمی تک ہے جب تک سب کو ایک نہ سمجھو اور نہ دیکھو جب سب کو ایک دیکھو گے تو تفرقہ و دوری سے چھٹکارہ پالو گے کیوں کہ جب سب کو ایک سمجھو گے تو ایک ہی رہ جائے گا۔

دو مہین و دو مدان و دو نموان  
گر جدا بنی ازو این خواجہ را  
در نگر این عالم و آن عالم او ست  
نیت غیر او اگر ہست آن ہم او ست  
جملہ یکذات ست اما متصف  
بملہ یک حرف و عبارت مختلف  
جب تم اس مقام پر پہنچ جاؤ گے کہ خود کو نہ دیکھو گے بلکہ اس کو دیکھو گے تو دنیا و آخرت کی آسودگی قہارے حق میں ایک ہو جائے گی۔ فنا و بقا، خیر و شر، کفر و اسلام موت و حیات طاعت و معصیت سب پس پشت ہو جائیں گے کیوں کہ جب تم نہ ہو گے تو کوئی چیز نہ ہوگی۔ کیوں کہ سب چیزیں تم سے وابستہ ہیں۔ کوئی شے تم سے جدا نہیں ہے ہر چیز تم میں موجود ہے۔

ایک ذات ہے کہ تمام عالم اس کی صفت ہے اور اسی سے قائم ہے۔ تیری روح وہی ہے تیرا دل وہی ہے۔ (۹)

لا يزال عبدی يتقرب الی بالتواضع حتی احبته فاذا احبته كنت له سمعاً وبصراً  
 اے نسخہ نامہ الہی کہ توئی وے آمینہ جمال شاہی کہ توئی  
 بیرون ز تو نیست ہرچہ در عالم ہست از خود بہ طلب ہر آنچه خواہی کہ توئی  
 اے سید۔ ہر چیز سے نیاز مندی کر کیوں کہ وہ تیرا مطلوب ہے۔ دشمن سے دوستی  
 کر کہ وہ تیرا مقصود ہے اپنے ساتھ محبت کر کہ عین محبوب ہے۔ یہ تمام چیزیں سلوک میں  
 ضروری ہیں۔ اچھے اور برے کو دریائے وحدت میں ڈال دو تا کہ حقیقت کے آشنا ہو سکو۔ یہ  
 جو کچھ میں لکھ رہا ہوں یا کہہ رہا ہوں در حقیقت حقیقت خود محو گفتگو ہے۔  
 (۳) من نیم والدہ یاران من نیم

سالک پر آداب طریقت کی پابندی لازم ہے کم سویا کرو، کم بولا کرو اس لیے کہ  
 زیادہ بولنا تفرقہ پیدا کرتا ہے۔ اور تم کو کسب وحدت دیکھا گئی سے دور کرتا ہے۔ غلام و آقا،  
 آشنا و بیگانہ دشمن و دوست سب کو بنظر اخلاص اور بچشم حقیقت دیکھنا چاہیے۔ نزاع و  
 جدال کو بالکلیہ ختم کر دو اگر کوئی تمہارے ساتھ برائی کرے تو ہرگز ہرگز غم مت کرو۔  
 گر گزند رسد ز خلق مرغ کہ نہ راحت رسد ز خلق نہ رنج  
 دنیا کی صحبت سلوک کی راہ میں سخت مضر ہے۔ لباس میں تکلف نہ کرو۔ ہمیشہ حاضر  
 حال رہو گذشتہ و آئندہ کی فکر دل سے نکال دو۔ جان لو کہ کوئی موت وحدت سے غفلت کی  
 موت سے بدتر نہیں ہے۔ اور کوئی غذا حقیقت سے دوئی سے زیادہ سخت نہیں ہے۔ یہ  
 یقین رکھنا چاہیے کہ سب ایک ہے اس کے علاوہ موجود نہیں۔  
 تمہارا مقصود یہی ہونا چاہیے کہ دوئی کو ختم کر دو گویا تم ہو ہی نہیں، وہی وہ ہے۔  
 تمام انبیاء اولیا اس سلسلہ میں مجھ سے اتفاق کرتے ہیں۔ آسمانی کتابوں، احادیث نبویہ اور  
 کلمات اولیا کے اس سلسلہ میں دلائل ہیں۔ ہر فرقہ کے علما اس کے قائل ہیں کہ غیر حق  
 موجود ہی نہیں یہ عالم اس کی صورت اور اس کا ظہور ہے۔ (اللہ بس باقی ہوں)

### پاورقی ها

- ۱۔ زبدۃ المقامات مولانا محمد ہاشم کشمیری (نول کشور پریس لکھنؤ ۱۸۹۰ء)۔
- ۲۔ حضرت خواجہ باقی باللہ کے مزید تفصیلی حالات کے لیے درج ذیل مراجع سے استفادہ کریں

- (۱) آثار المعنادید سرسید احمد خاں نول کشور پریس ۱۸۶۳ء  
 (ب) ارشاد رحیمیہ حضرت شاہ عبد الرحیم دہلوی مطبع مجتہائی دہلی ۱۳۲۳ھ  
 (ج) انتصاح عن ذکر اہل الصلاح حضرت شاہ علی انور قلندر کاکوروی اصح المطابع لکھنؤ  
 (د) انفس العارفين حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی دہلی ۱۳۳۵ھ  
 (ه) انوار العارفين محمد حسین مراد آبادی مطبع صدیقی بریلی ۱۲۹۰ھ  
 (و) بحر ذخار شیخ و جہد الدین اشرف لکھنوی (مخطوطہ) کتب خانہ انوریہ کاکوروی شریف  
 (ز) تذکرہ اولیائے ہند - محمد احمد اختر دہلی ۱۹۵۰ء  
 (ح) تذکرہ حضرت باقی باللہ مولانا نسیم احمد فریدی الفرقان - لکھنؤ  
 (ط) تذکرہ علمائے ہند مولوی رحمن علی نول کشور پریس لکھنؤ ۱۸۹۳ء  
 (ی) حدائق الحنفیہ - فقیر محمد جہلمی لکھنؤ ۱۹۰۶ء  
 (ک) حالات مشائخ نقشبندیہ مجددیہ - محمد حسن نقشبندی (لاہور اللہ والے کی قومی دکان)  
 (ل) حضرات القدس بدر الدین سرہندی لاہور ۱۹۲۳ء  
 (م) حیات باقیہ عزیز حسن بقالی دہلی ۱۹۰۵ء  
 (ن) خزینۃ الاصفیاء غلام سرور لاہوری نول کشور لکھنؤ ۱۹۰۹ء  
 (س) ذکر جمیع اولیائے دہلی محمد حبیب اللہ - مخطوطہ آصفیہ حیدرآباد  
 (ع) دائرہ معارف اسلامیہ لاہور - پنجاب  
 (ف) رود کوثر - شیخ محمد اکرام - لاہور فرود سبز ۱۹۵۸ء  
 (ص) زبدۃ المقامات - مولانا محمد ہاشم کشمی - لکھنؤ نول کشور ۱۸۹۰ء  
 (ق) سفینۃ الاولیاء دار اشکوہ نفیس اکیڈمی کراچی ۱۹۵۹ء  
 (ر) گلزار ابرار - شیخ محمد غوثی شطاری  
 (ش) نزہۃ القواطر، سید عبدالحی الحسنی - حیدرآباد ۱۹۳۶ء  
 (ت) واقعات دار الحکومت دہلی بشیر الدین احمد دہلوی آگرہ - شمسی پریس ۱۹۱۹ء  
 (ث) یادگار دہلی سید احمد خاں دہلی ۱۹۰۳ء  
 ۳- خواجہ عبد اللہ احرار نقشبندی - مولوی حافظ تقی انور علوی کاکوروی - نشاط پریس - نانڈہ فیض آباد  
 ۵۴-۵۵:  
 ۴- حضرت شیخ بنی الدین ابن عربی (۵۶۰ھ / ۱۱۶۵ع تا ۶۳۸ھ / ۱۲۳۰ء)  
 ۵- مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی و فخر اول مکتوب ۳۱

- ۶۔ خواجہ عبید اللہ احرار نقشبندی مصدر سابق ۱۵۵
- ۷۔ القول الجلی فی ذکر آثار الولی۔ شیخ محمد عاشق بھلتی مخطوطہ کتب خانہ انور یہ کاکوری شریف: ۳۷۸
- ۸۔ رسالہ باقی باللہ مطبع احمدی ۱۹۰۳۔
- ۹۔ راقم احقر نے حضرات سہ کے سلسلہ میں اپنے برادر بزرگ جناب مولوی حافظ تقی انور صاحب علوی مدظلہ کی خدمت میں استفسار کیا
- آنجناب مدظلہ نے اس کے جواب میں (۱۸ فروری ۱۹۸۸ء کے مکتوب میں) تحریر فرمایا کہ:
- ”حضرات سہ دراصل وہ مراتب سہ ہیں جو انسان کا تخلیقی حیولہ میں اور یہی انا خلقنا الانسان فی احسن تقویم ہے یعنی وجود کے چھ مراتب نزولی سے انسان یا عالم قدس کے پہلے شخص کی شکل بنائی گئی۔ یہ شکل قلب انسانی کی ہے اور جب اس شکل کو آدم کے پتلے میں داخل کیا گیا تو یہ تم ردو ناہ اسفل سافلین ہوا کیونکہ آدم کے آئینہ نفس نے اس شخص کے عکس کو الٹا قبول کیا جس کے نتیجہ میں صفات سلبی و ایجابی کی کشمکش سے آدم کی طبیعت بنی اور اسی طبیعت نے ان کو حوا کو الگ کرنے پر مجبور کیا اور پھر شجر ممنوعہ چکھا۔ جنت ذات میں پہنچنے والوں کی ہر لمحہ شکل کی تبدیلی ”کل یوم ہونی شان“ ہے اور ان کے حق جو ان سب شکلوں کی انا ہے ”الآن کماکان“ ”کل یوم ہونی شان“ صفات کے اعتبار سے ہے اور ”الآن کماکان“ ذات کے اعتبار سے اور صفات ذات سے جدا نہیں

## ماخذ:

- ۱۔ بحر المعانی۔ سید محمد بن جعفر مکی، مقدمہ، اخبار الاخبار، شیخ عبدالحق محدث دہلوی مطبوعہ ۱۲۷۸ھ ص ۱۲۸، بحر ذخار: ۳۹۲ (مخطوطہ کتب خانہ انور یہ خانقاہ کاظمیہ کاکوری)۔
- ۲۔ نزہۃ انوار و بہجۃ المسامح والنواظر۔ سید عبدالحی الحسنی ۱۳۱۰: ۳
- ۳۔ ملاحظہ ہو اخبار الاخبار ص ۹۰-۹۱
- ۴۔ اخبار الاخبار ص ۱۲۸
- ۵۔ انڈیا آفس لائبریری لندن کے کیتلاگ کے مرتب DR ETHE جن کا استماع کئی لوگوں نے کیا ہے ان کے اس قول کا ثبوت کہیں نہیں ملتا ہے کہ وہ حضرت بندہ نواز گیسو دراز کے خلیفہ و شاگرد تھے
- ۶۔ سلطان محمد تغلق (۱۳۵۱/۵۲ / ۱۳۲۵ / ۲۵)
- ۷۔ اخبار الاخبار ص: ۱۳۱، بحر المعانی



- ۸۔ درازی عمر کے سلسلہ میں حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی کا ملفوظ القول الجلی مترجمہ مولوی حافظ تقی انور علوی کا کوروی ص ۳۳۰
- ۹۔ اخبار الاخیار ص ۱۲۸
- ۱۰۔ اخبار الاخیار ص: ۱۲۸
- ۱۱۔ بحر ذخار۔ شیخ وجیہہ الدین اشرف لکھنوی (کتب خانہ انوریہ خانقاہ کانپور۔ کا کوری ضلع لکھنؤ) جلد اول ص ۳۹۳
- ۱۲۔ خزینۃ الاصفیا مفتی غلام سرور لاہوری۔ نول کشور پریس کانپور جلد اول ص ۳۰۵
- ۱۳۔ نزہۃ القواطر ص: ۱۳۱
- ۱۳۔ بحر ذخار: ۱: ۳۹۲
- ۱۵۔ اخبار الاخیار: ۱۲۸
- ۱۶۔ ایضاً =
- ۱۷۔ نزہۃ القواطر ص: ۱۳۲
- ۱۸۔ بحر المعانی: ۳۲۱
- ۱۹۔ "بحر المعانی کی اہمیت" سے یہاں تک پوری عبارت بحر المعانی نسخہ (ب) کتب خانہ انوریہ ص ۲۷۵ سے ۲۷۸ ماخوذ ہے
- ۲۰۔ بحر المعانی: ۱۰
- ۲۱۔ بحر المعانی: ۳۳-۳۲
- ۲۲۔ بحر المعانی: ۱۵۳
- ۲۳۔ بحر المعانی: ۲۳۲-۲۳۳



خداوند متعال گیاه یاسمین را در قلبم کاشت  
 آب نغی و اثبات را در رگ رگ جانم به هم آمیخت  
 هنگام شکفتن گل بوته در درونم هیجانی برپا کرد  
 جاوید باد مرشد کامل من که این بوته را در درونم کاشته است

این نفس ما تا وقتی دوست ما است که با ما سازگار باشد  
 هر که آن را نابود سازد، او نام خدا را درمی یابد  
 عابدان و زاهدان بر یک لقمه چربین فریفته می شوند  
 با هو راه فقر و درویشی دشوار است و با زر و ثروت بدست نمی آید

وقتی جلوه توحید را دیدم، من از خویشین فارغ شدم  
 آنجا مقامی بود که در آن نه فنا بود و نه بقا، نه قرب و وصال نه مقام  
 آنجا جای است که در آن نه عشق و محبتی وجود دارد و نه جسم و جانی  
 رو برویم ذات احدیت خودش بود

ایم ایس آر اے  
سر سید نگر علیگرہ - ہندوستان

## محمد فرخ سیر شہید کے مقرب فارسی شعرا

عام طور سے خیال کیا گیا ہے کہ عالمگیر اورنگ زیب کے بعد جب مغلیہ سلطنت پر زوال آیا تو ہندوستان میں فارسی زبان و ادب کی طرف سے بھی دلچسپی نہیں رہ گئی لیکن حقیقت کسی قدر مختلف ہے۔

اس قسم کی بات کہنے والے اس سامنے کی حقیقت کو نظر انداز کر دیتے ہیں کہ انگریزی زبان نے جس کے رواج کو ابھی ڈیڑھ سو برس بھی نہیں ہوئے ہندوستان کے رابطہ کی زبان کی حیثیت اختیار کر لی ہے۔ اس کے برخلاف فارسی تو کئی سو برس سے اس ملک کی تہذیبی، معاشرتی اور علمی زبان رہی تھی صحیح یہ ہے کہ حالات کی ناموافقیت کے باوجود اورنگ زیب کی وفات کے بعد بھی فارسی زبان و ادب کی ترقی کا سلسلہ تادیر جاری رہا ہے۔

عالمگیر اورنگ زیب نے کوئی پچاس برس تک فرمانروائی کرنے کے بعد ۱۸ ذیقعدہ ۱۱۱۸ھ / ۳ مارچ ۱۷۰۷ء کو وفات پائی۔ سلطنت کے لیے بیٹوں میں جنگ ہوئی اور بالآخر شاہزادہ محمد معظم شاہ عالم بہادر شاہ کے لقب سے ۱۹ ربیع الاول ۱۱۱۹ھ / ۱۷۰۷ء کو تخت نشین ہوا۔ ابھی بمشکل پانچ برس گزرے تھے کہ اس نے ۲۱ محرم ۱۱۲۳ھ / ۹ فروری ۱۷۱۳ء کو بیمار ہو کر وفات پائی۔

اس کے بعد جہاندار شاہ بادشاہ ہوا لیکن وہ دس ماہ کے اندر ہی سید برادران کے مقابلے میں ۱۷ ذی الحجہ ۱۱۲۳ھ / دسمبر ۱۷۱۲ء کو ہزیمت اٹھا کر قید ہوا۔ سیدوں نے معین الدین محمد فرخ سیر کو بادشاہ بنایا۔ اس نے سیدوں سے پیچھا چھڑانا چاہا لیکن وہ سلطنت پر پوری طرح قابض ہو گئے تھے۔

انہوں نے ۲۸ ربیع الاول ۱۱۳۱ھ / فروری ۱۷۱۹ء کو اسے گرفتار کر کے اندھا کر دیا اور پھر اسے قید خانہ میں ڈال دیا۔ تاریخ اس طرح کہی گئی:

سال جلوس و عزت فرخ سیر معطل چون من سوال کردم از ادگفت ناگہان  
۱۱۵۰

یک بار بیست و شش و دیگر بار نوزده از نام او بد رکن و تاریخ او بدان  
۱۱۵۰ - ۲۶ سال جلوس ۱۹ - ۱۱۵۰ سال معزولی

فرخ سیر نے صرف سات برس تک سلطنت کی اور اس مدت میں بھی وہ سادات کی گرفت میں رہا تھا اس کے باوجود اس کے عہد میں ایرانی علما اور شعرا کے لیے ہندوستان بخت نشان میں بڑی کشش تھی۔ کہا جاتا تھا کہ ہندوستان کے بادشاہ نہایت رحمدل اور منصف ہوتے ہیں چنانچہ فرخ سیر کے عہد میں ایران سے متعدد عالم، فاضل اور شاعر ترک وطن کر کے یہاں آئے اور یہیں رہ پڑے۔

فرخ سیر بادشاہ علم دوست اور عالم نواز تھا۔ علم و شعر کو اس کے زمانے میں بھی بادشاہ تک رسائی کا بہترین ذریعہ خیال کیا جاتا تھا۔ یہ درست ہے کہ یہ تقاضائے بشریت فرخ سیر سے بعض فیصلے غلط بھی ہوئے تھے، لیکن بڑی بات یہ ہے کہ حقیقت حال کے سامنے آنے کے بعد اس نے صحیح اور مداوا کرنے کی بھی کوشش کی تھی۔ چنانچہ عبدالجلیل واسطی بلگرامی کو جنہیں غلطی سے معزول کر دیا گیا تھا، بادشاہ نے پھر بحال کر کے انصاف پسندی کا عمدہ ثبوت پیش کیا تھا فرخ سیر کو فن تاریخ نویسی سے بہت دلچسپی معلوم ہوتی ہے۔ اس کے دور سلطنت میں کئی لوگ تاریخی واقعات قلمبند کرنے پر مامور کیے گئے تھے۔ لاہور کے ذخیرۂ شیرانی میں ایک مخطوطہ "مسودات صورت حال" (۱) "یار سالہ صورت حال" کے نام سے محفوظ ہے جو ۶ جلوس فرخ سیر مطابق ۱۱۳۰ھ / ۱۷۱۸ء میں تالیف ہوا تھا اس میں سترہ چشم دید تاریخی واقعات سیالکوٹ سے متعلق لکھے گئے ہیں۔ مصنف کا نام معلوم نہیں ہے۔

دانشگاہ پنجاب لاہور کے گنجینہ آذر میں "عبرت نامہ" کے نام سے ایک اور مخطوطہ محفوظ ہے جس کا تعارف باین الفاظ کرایا گیا ہے:

عبرت نامہ (۲) از محمد قاسم (زندہ ۱۱۳۰ھ) بردزگار محمد فرخ سیر نگاشته است با عنوانہای۔

احوال واقعہ عالمگیر بادشاہ غازی -  
 جلوس محمد بہادر شاہ بر تخت سلطنت -  
 کوچ کردن محمد اعظم شاہ بہ عزم جنگ با بہادر شاہ -  
 جنگ محمد اعظم شاہ با محمد معظم بہادر شاہ -  
 بر تخت نشستن بہادر شاہ، عنایت و سرفرازی کردن بر نوکران -  
 در احوال سوانحات گورو تیغ بہادر و گورو گوبند سنگھ وغیرہ -  
 وفات حضرت بہادر شاہ -  
 در میان جنگ و جدل برادران و در تقسیم کردن ملک و قتال و برپاشدن فساد و کشتن شدن  
 شاہزادہ محمد عظیم الدین فساد شدن ہر سہ برادران در تقسیم اسباب مورد شہ محمد عظیم و باہم  
 تکرار فساد کردن - جلوس بر تخت فرمانروائی حضرت جہاندار شاہ محمد معز الدین، احوال فتح و  
 نصرت محمد فرخ سیر بر معز الدین، جلوس کردن بر تخت سلطنت حضرت محمد فرخ سیر،  
 احوال تلون طبیعی بادشاہ فرخ سیر و نخل افتادن در کار سلطنت و کشتن شدن بادشاہ وغیرہ  
 احوال مختلف -

ان دو کے علاوہ کئی علماء مشہر کہ طور پر شاہنامہ نویسی کے کام پر خود  
 بادشاہ کی طرف سے نامور ہوئے تھے۔

محمد فرخ سیر بادشاہ کو کتابوں کا بھی شوق معلوم ہوتا ہے چنانچہ دانشگاہ پنجاب کے  
 کتابخانہ میں شیخ فرید الدین عطار کی کتاب (۳) تذکرۃ الاولیاء کا ایک نسخہ موجود ہے جس پر  
 "فرخ سیر بادشاہ" کی ۱۱۲۵ھ / ۱۷۱۳ء کی مہر لگی ہوئی ہے۔ دراصل اس قسم کی کتابوں سے  
 دلچسپی بادشاہ کی موروثی تھی۔

بادشاہ نے خود کوئی تصنیفی کام کیا تھا یا نہیں، اس سلسلے میں وثوق کے  
 ساتھ کوئی بات نہیں کہی جا سکتی، لیکن اس بارے میں شبہ کی گنجائش نہیں ہے کہ  
 بادشاہی کی مصروفیتوں کے باوجود اس نے شاعروں اور مصنفوں کی کما حقہ سہرستی کی تھی  
 محمد فرخ سیر بادشاہ شہید کے عہد میں دہلی صاحبان علم اور صاحبان قلم کا مرجع اور مرکز بنا  
 ہوا تھا ان سب کے حالات اگر قلمبند کیے جائیں تو ایک ضخیم کتاب تیار ہو جائیگی اس لئے

آئندہ صفحات میں صرف ان علما اور شعرا کا اختصار کے ساتھ تعارف کرایا جائیگا جو شاہی منصبدار تھے یا براہ راست عنایات شامی سے ممتاز تھے۔ یہ بات دیکھنے کی ہے کہ اس مختصر فہرست میں بھی ہر طبقہ اور مسلک کے لوگ شریک ہیں۔ اس سے پتا چلتا ہے کہ بادشاہ کے فیوض رعایا کے ہر فرقہ کے لیے عام تھے ہاں اہلیت اور لیاقت کی شرط ضروری تھی۔

۱۔ آثم شیخ حفیظ اللہ:

یہ سراج الدین علی خاں آرزو کے خالہ زاد بھائی تھے۔ آرزو ان کو اپنا بڑا بھائی کہتے ہیں یہ مدت تک شاہزادہ محمد اعظم شاہ کی نوکری میں رہے تھے۔ صمصام الدولہ خان دوران سے واقفیت اور ان کی دستگیری کی بدولت یہ "والا شاہیمان بادشاہی" میں شامل ہوئے۔ ۲۲ جولائی ۱۱۵۳ھ / ۱۷۴۰ء میں اکبر آباد میں انہوں نے وفات پائی۔ (آرزو، نقش)

۲۔ آرزو، سراج الدین علی خان:

تحصیل علم کے بعد یہ بادشاہی منصبداروں میں داخل ہو کر وطن سے دور ہوئے۔ اوایل عہد فرخ سیر میں نوکری کی تلاش میں شاہجہاں آباد میں آئے پھر گوالیار کی خدمتوں میں سے ایک خدمت پر مامور ہوئے۔ (خوشگو، لطف)

۳۔ آصف و شاہر، میرزا قمر الدین نظام الملک آصفجاہ فتح جنگ:

یہ توران کے صحیح النسب بزرگ زادوں میں سے ہے۔ عالمگیر اورنگ زیب کا تربیت کردہ اور مرزا شہاب الدین خاں فیروز جنگ پسر عابد خان چین قلعہ خاں کا بیٹا تھا۔ دکن کی تسخیر میں اس نے کارہائے نمایاں انجام دیئے، بہادر شاہ کے عہد میں خان دوران کے خطاب سے مشہور ہوا فرخ سیر بادشاہ شہید کے زمانے میں کچھ مدت مراد آباد میں رہا پھر نظام الملک صوبہ دکن کے خطاب سے بلند نام ہوا محمد شاہ کے وقت میں کل ہندوستان کی وزارت، قلمدان مرصع اور خلعت چار قبا سے سرفرازی پائی۔ دیوان کا زیادہ حصہ استاد مرزا بیدل کی نظر سے گذر چکا تھا۔ (خوشگو) فرخ سیر کی تخت نشینی کے بعد منصب ہفت ہزاروی، خطاب نظام الملک اور صوبہ دکن سے ممتاز ہوا۔ (قاسم)

۴۔ آگاہ، میرزا محمد کاظم نیشاپوری: اس کا زمانہ تقریباً ۱۱۱۰ھ ہے۔

اس نے محمد فرخ سیر بادشاہ کے عہد میں اپنے وطن سے ہندوستان میں آکر دہلی میں سکونت اختیار کی۔ (نقش)

۵۔ افسر، محمد علی:

محمد علی افسر فرخ سیر بادشاہ شہید کے عہد میں ہندوستان میں آکر خطاب سے عزت پائی خان آرزو کو اس کے ساتھ اخلاص تھا۔ یہ خوش فکر، معنی یاب، تازہ گو تھا۔ محمد شاہ کے شروع زمانے میں صوبہ بنگالہ کی خدمات سے سرفراز ہوا۔ اس کے بعد کی خبر نہیں۔ اس کے دیوان میں عزلیں اور رباعیات ہیں۔ (خوشگو)

محمد علی بیگ نام، معزز خان خطاب، افسر تخلص، وطن ایران فرخ سیر کے ابتدائی زمانے میں تقرب خان خانسان کی رفاقت میں بسر کرتا تھا۔ اسی کے وسیلے سے آخر میں بنگال کی صوبیداری سے سرفراز ہوا۔ (ہندی)

فرخ سیر کے عہد میں خطاب معزز خان پایہ بنگال میں جا کر رحلت پائی۔ (ابراہیم)

۶۔ سید امیر خان عالمگیری:

سندھ کے سادات میں سے تھا۔ قوت حافظہ کی وجہ سے حاضر جوابی اور بدہرگوئی میں پیشتر تھا۔ عہد بہادر شاہ میں اکبر آباد کی صوبیداری سے سرفراز رہا۔ فرخ سیر بادشاہ شہید کے زمانے میں کل ہندوستان کی صدارت اس سے متعلق رہی۔ عزباو مساکین کو اس سے بہت فائدے پہنچے۔ شروع زمانہ محمد شاہی میں انتقال ہوا۔ یہ شعر خوب سمجھتا تھا اور خوب کہتا تھا ایک مختصر دیوان تھا لیکن تخلص معلوم نہ ہوا۔ (خوشگو)

۷۔ امین، سید سعادت خان بہادر نیشاپوری:

اس کا اصلی نام محمد امین تھا یہ بہادر شاہ کے عہد میں ہندوستان آیا۔ امیر الامرا سید حسین علی خاں بہادر کے وسیلے سے فرخ سیر بادشاہ کا ملازم ہوا پھر ہندول بیانہ کی فوجداری سے ممتاز ہوا۔ قطب الملک کی جنگ میں کار نمایاں انجام دیے۔ ۱۱۳۲ھ / ۱۷۱۹ء میں برہان الملک خطاب سے صوبہ اکبر آباد کا ناظم مقرر ہوا۔ ۱۱۳۳ھ / ۱۷۲۱ء میں راجا گرجہ بہادر ناگر

کی جگہ صوبہ اودھ کی نظامت پائی۔ صوبہ الہ آباد کے مضافات مسلماً جو پور، بنارس، غازیپور، کڑہ، مانپور اور کوڑہ جہاں آباد پر زور بازو سے قبضہ کر کے بادشاہ سے سند حاصل کر لی۔ غازیپور کی نیابت اپنے داماد شیخ عبداللہ کو تفویض کی اور خود لکھنؤ چلا گیا۔ شروع ۱۱۵۰ / ۱۷۳۷ء میں نادر شاہ نے ہندوستان کا قصد کیا اسی زمانے میں ۱۱۵۱ھ / ۱۷۳۸ء میں اس نے رحلت پائی۔ (ہندی)

برہان الملک بہادر، امین تخلص، فرخ سیر کے زمانے اس کا اقبال یا اور ہو اور اس نے ترقی حاصل کی۔ محمد شاہ کے عہد میں سید حسین علی خان کے قتل کے بعد اسے صوبہ اودھ کی صوبیداری سے امتیاز حاصل ہوا۔ (ابراہیم)

۸۔ ایجان میر محمد احسن:

یہ شاہ سید نور الدین مبارک عزنوی کی اولاد میں ہے۔ اس کے بعض بزرگوں نے دہلی کے قصبہ اندی میں سکونت اختیار کی تھی۔ وہاں سے سرہند کے قصبہ سامانہ میں جا کر رہنے لگا۔ میر لہجاء تحصیل متد اولات کے بعد وطن سے نکل کر گجرات میں نوازش خان طالع کے پاس گیا اور شاہزادہ محمد اعظم شاہ کے لشکر میں رہا۔ وہاں مرزا بیدل حاجی اسلم سالم اور شاہ گلشن کی صحبت اٹھائی۔ شعر مرزا بیدل کو دکھانے لگا اور انہیں سے یہ تخلص بھی پایا تھا۔ اٹادہ کے فوجدار محمد ماہ عرف خیر اندیش خان کنبوہ کے سرکار میں ملازمت اختیار کی۔ بہادر شاہ کے عہد میں نواب نظام الملک کی ملازمت میں پہنچ کر نواب کی طرف سے شاہزادہ عظیم الشان کی سرکار میں وکالت پر مامور ہوا۔ شاہزادہ کی طرف سے سہ صدی منصب پایا۔ محمد فرخ سیر بادشاہ شہید کے دور میں خطاب معنی یاب خان سے سرفراز ہو کر تاریخ لکھنے پر مامور ہوا چنانچہ اس کے آغاز جلوس سے شہادت تک سات برس کے حالات نثر میں فصاحت و بلاغت سے لکھے تھے جو کچھ لکھا تھا ہر ہفتہ بادشاہ کو دکھاتا تھا۔ اکثر خلعت اور ہزار روپیہ انعام پاتا تھا۔ اس کی تحریر کا طرز بھی خاص تھا۔ ۱۱۳۲ھ / ۱۷۱۹ء میں جب شاہی لشکر شاہزادہ نیکو سیر ابن اکبر کے ہنگامہ کو دفع کرنے کے لیے گیا تھا اس نے وفات پائی۔ یہ خوش فکر، خوش خیال، بلند تلاش شاعر تھا اس کا دیوان ضخیم ہے جس میں



قصیدے، عزلیں، شتوی اور رباعیات ہیں۔ (خوشگو)۔

میرزا محمد احسن لہجاء سرہند کے مصنفات میں سامانہ کا رہنے والا ہے۔ اس کے بزرگ عزنی سے سامانہ آئے تھے یہ وہیں پیدا ہوا۔ علوم متداولہ کی تحصیل کے بعد دہلی آیا۔ کچھ عرصہ مرزا بیگل کے ساتھ رہا۔ شاہ عالم بادشاہ کے زمانے میں آصفجاہ کی طرف سے شاہزادہ عظیم الشان کی خدمت میں رہا۔ فرخ سیر بادشاہ کے زمانے میں معنی یاب خان خطاب پایا اور اس بادشاہ کے حالات نظم کرنے کی خدمت پر مامور ہوا۔ ۱۱۳۳ھ / ۱۷۲۰ء میں اکبر آباد میں وفات پائی۔ (ہندی)

میر محمد احسن لہجاء، سادات صحیح النسب سے ہے۔ مدت تک عہد عالمگیری میں اٹاوا میں رہا ہے۔ شروع زمانہ بادشاہ شہید محمد فرخ سیر میں شاہنامہ نویسی بادشاہ پر مامور ہوا۔ ہر جہ لکھکر بادشاہ کی نظر سے گذارتا تھا اور بادشاہ دریا دل سے گرانقدر صلہ پاتا تھا (آرزو) فرخ سیر کے عہد میں معانی خان خطاب پایا اور بارہا خلعت اور انعام سے احترام حاصل کیا۔ (ابراہیم)۔

فرخ سیر کے زمانے میں اتقاف شاہی سے معنی یاب خان خطاب سے سرفراز ہوا۔ اس بادشاہ کا شاہنامہ لکھنے پر مامور ہوا۔ جو لکھتا تھا ہر ہفتہ بادشاہ کو دکھاتا تھا اور ہزار روپیہ انعام پاتا تھا۔ (نقش)

فرخ سیر کے عہد کے ابتدائی جلوس سے سات برس کے حالات نثر میں نہایت فصاحت اور متانت سے لکھے تھے۔ (اخلاص)

۹۔ بیگل، مرزا عبدالقادر:

قطب الملک سید عبداللہ خان جو وزیر اعظم اور بادشاہ نشان تھا۔ مرزا پر نظر پڑتے ہی کرسی سے اٹھ جاتا تھا اور دوڑ کر معانقت کرتا تھا تکیہ اور مسند چھوڑ دیتا تھا۔ محمد فرخ سیر بادشاہ کو جب معلوم ہوا کہ وہ ملاقات کے لئے آئے گا تو دو ہزار روپیہ اور زنجیر فیل عنایت کئے۔ (خوشگو)

انہوں نے محمد فرخ سیر بادشاہ کے بیٹے مراد شاہ کے پیدا ہونے کی تاریخ رباعی میں اس طرح کہی کہ ہر مصرع سے تاریخ نکلتی ہے۔ رباعی یہ ہے:-

سالار کرم جہان پناہ است      آن نور جبین میر و ماہ است  
دنیا ہمہ روشن از قدومش      حامی جہان مراد شاہ است

(اخلاص)

بیدل کے رقعات کا مجموعہ فرخ سیر کے زمانے میں مرتب ہو چکا تھا چنانچہ ذخیرہ (۴) شیرانی میں اس کا ایک نسخہ ۳ جلوس فرخ سیر / ۱۱۳۸ھ / ۱۷۱۶ء کا لکھا ہوا محفوظ ہے۔

۱۰۔ تمنا، مرزا محمد علی:

یہ ہندوستان زاد ایرانی ہے۔ عہد فرخ سیر میں شاہنامہ نویسی میں سرگرم تھا۔ خوش وضع، کشادہ پیشانی، گرم جوش تھا۔ اپنے شعر بلند آواز سے پڑھتا تھا۔ مدتوں کابل میں عبداللطیف خاں تنہا کی صحبت اٹھائی تھی۔ آخر میں بنگالہ جا کر نواب شجاع الدولہ کی ملازمت میں رہا۔ خطاب خانی سے امتیاز پایا۔ سنا کہ چند سال ہوئے وہیں وفات پائی۔

(خوشگو)

یہ عہد فرخ سیر میں شاہنامہ نویسی پر مامور تھا (اخلاص) اس کا آبائی وطن کرمان تھا۔ نواب شجاع الدولہ ناظم بنگالہ کی خدمت میں پہنچ کر خطاب خانی سے امتیاز پایا۔ کہتے ہیں کہ احوال فرخ سیر بادشاہ میں ایک تاریخ لکھی ہے۔ محمد شاہ کے زمانے میں بنگالہ میں وفات پائی تھی۔ (ابراہیم)

۱۱۔ جناب، مرزا فتح اللہ خوزانی:

خوزان اصفہان سے دو فرسنگ کے فاصلہ پر ایک قریہ ہے جناب ہندوستان آکر فرخ سیر کے دیوان خالصہ نواب تقرب خان کی سرکار میں نظامت پر مامور ہوا۔ نواب کے انتقال کے بعد ہمت سامال لے کر اصفہان واپس چلا گیا۔ (ابراہیم)

۱۲۔ حاکم، حکیم بیگ خان:

یہ مغل ہے اس کے والد شادمان خان عہد عالمگیری میں بلخ سے ہندوستان آئے اور منصب ہفت صدی پنجاہ سوار سے سرفراز ہوئے۔ محمد فرخ سیر بادشاہ کے زمانے میں سہ ہزاری

اور محمد شاہ کے وقت میں بیخ ہزاری منصب پایا۔ یہ حاکم خود بھی بادشاہی ملازموں میں سے ہے۔ شعر کا عاشق ہے لاہور میں رہتا ہے۔ (آرزو)

۱۳۔ دانای کشمیری: ۱۱۵۰ھ / ۱۷۳۷ء

یہ اصلاً کشمیری ہے۔ علوم متداولہ سے بہت بہرہ مند ہے۔ شاہنامہ فرخ سیر کے لکھنے میں یہ ناظم خان کا شریک تھا خوش فکر صاحب مذاق ہے سنا کہ ۱۱۵۰ھ / ۱۷۳۷ء کے بعد وفات پائی۔ (خوشگو)

ملا دانای کشمیری علوم رسمی سے باخبر تھا۔ فرخ سیر کے عہد میں عبدالرحیم فارغ کے ساتھ شاہنامہ لکھنے میں شریک تھا۔ نثر و نظم سے آگاہ تھا۔ (ہندی)

۱۴۔ سید سید صلابت خان:

یہ بندر سورت کا رہنے والا تھا۔ طبع رسا اور ذہن مستقیم رکھتا تھا۔ نہایت خوش خلق، دشمن شناس اور شاعر دوست تھا۔ مشق مرزا عبدالغنی بیگ قبول کی خدمت کی تھی۔ فرخ سیر بادشاہ شہید کے عہد میں سرکار بادشاہی میں میر آتش تھا اور صمصام الدولہ ابن امیر الامرا کی رفاقت میں رہتا تھا طرز خاص فرقہ مقبولیہ قبولیہ یعنی لبہام پر مشتمل ایک دیوان یادگار ہے ۱۱۳۷ھ / ۱۷۲۴ء میں وفات پائی (خوشگو)

سید فرخ سیر کے زمانے میں میر آتش کی خدمت سے سرفراز تھا (ہندی)  
بادشاہ محمد فرخ سیر کے عہد میں کچھ مدت داروغہ توپخانہ اور کچھ مدت بخشی چہارم رہا تھا۔ (آرزو)

۱۵۔ شہرت، حکیم الممالک شیخ شہرت حسین:

محمد شاہ کے عہد میں حکیم الممالک خطاب ملا تھا (آرزو)

سلطنت فرخ سیر بادشاہ میں اس کے کام کو بلندی حاصل ہوئی (ابراہیم)

اس کی اصل عرب ہے اس کے بزرگوں نے شیراز کو وطن بنا لیا تھا پھر ہندوستان آیا زیادہ عمر اس نے شاہزادہ محمد اعظم شاہ کی خدمت میں بسر کی تھی فرخ سیر بادشاہ شہید کے عہد میں یہ پورا اقتدار اور اعتبار رکھتا تھا۔ دانشمندی اور درویشی اس میں جمع ہو گئی تھی۔ پرانا اور محترم شاعر تھا۔ ۱۱۳۹ھ / ۱۷۲۶ء میں وفات پائی۔ میں نے "شہرت مرد" (۱۱۳۹) سے

تاریخ نکالی اس کا دیوان مشہور اور مستداول ہے۔ (خوشگو)

۱۶۔ صوفی، ابوالبرکات خاں

کشمیر کے رسیوں میں سے ہے اس کے بھائی عبدالمجید خاں عہد فرخ سیر میں دیوانی تن سے سرفراز تھے۔ سنا کہ اس نے ۱۷۶۰ھ / ۱۷۴۷ء میں وفات پائی۔ یہ ملا سطح کا شاگرد تھا۔ (خوشگو)

۱۷۔ طاہر، محمد طاہر:

نام محمد طاہر، خطاب اتقاف خان، طاہر تخلص اصل مازندران ہے۔ یہ اصفہان سے ہندوستان آیا تھا عالمگیر بادشاہ کے زمانے میں اورنگ آباد میں فوجداری پر مامور تھا محمد فرخ سیر بادشاہ کے عہد میں ماندو کی فوجداری سے اختصاص پایا ۱۱۳۹ھ / ۱۷۲۶ء میں دہلی کے راستے میں راہزنوں کے ہاتھوں قتل ہوا۔ کہتے ہیں کہ نثر لکھنے پر بھی قادر تھا۔

۱۸۔ اعاصم، امیر الامرا صمصام الدولہ خان دوران بہادر منصور جنگ خواجہ عاصم :- اس کا یہی نام اور یہی تخلص تھا وطن اکبر آباد تھا۔ محمد فرخ سیر بادشاہ کے عہد میں تھا۔ بہادر شاہ کے زمانے میں شاہزادہ عظیم الشان کی سرکار میں بخشی گری شاگرد پیشگی اور خطاب اشرف خانی سے معزز تھا پھر فرخ سیر کی ملازمت میں بنگالہ گیا وہاں سے اس کے ہمراہ واپس آیا اور خطاب "خان دوران بہادر" سے معزز ہوا۔ محمد معز الدین جہاندار شاہ کی جنگ میں اس سے کارہائے نمایاں ظہور میں آئے۔ فتح کے بعد صمصام الدولہ خطاب بخشی گری والا شاہیان کچھ مدت میر آتش سرکار والا اور نیابت میر بخشی سے سرفراز ہوا فرخ سیر بادشاہ شہید کے بعد تمام معاملات سے الگ ہو گیا تھا۔ (خوشگو) اسی کی اصل اکبر آباد ہے سلسلہ نسب خواجہ علاء الدین عطار سے ملتا ہے۔ محمد فرخ سیر بادشاہ کی ملازمت میں خطاب خان دوران بہادر اور منصب سے ممتاز ہوا۔ محمد شاہ کے زمانے میں زیادہ سے زیادہ ترقی کر کے امیر الامرای، میر بخشی گری اور خطاب صمصام الدولہ سے سرفرازی پائی۔ ۱۱۵۰ھ / ۱۷۳۷ء کو جنگ نادر شاہ میں شہید ہوا کہتے ہیں کہ ایک دن محمد فرخ سیر بادشاہ نے آئینہ دیکھا نواب نے فوراً یہ عزیل کہہ کر پیش کی مطلع

سحر خورشید لرزان بر سر کوی تو می آید دل آئینہ رانازم کہ بر روی تو می آید

(ہندی)

۱۹۔ عاصی، مرزا محمد تقی:

ولد آقا لطف اللہ خوش نویس۔ فرخ سیر بادشاہ کے عہد کے شاعروں میں سے تھا۔ عالمگیر ثانی کے وقت تک زندہ رہا۔ آخر میں دہلی سے لکھنؤ آ گیا تھا۔ (ہندی)

۲۰۔ عالی، مرزا ابوالمعالی:

مخاطب بہ وزارت خاں، اہل ایران تھا لیکن ہندوستان میں نشوونما پائی تھی اصل میں محمد اعظم شاہی ہے۔ فرخ سیر بادشاہ شہید کے شروع زمانے میں دیوانی تن کی خدمت سے سرفراز تھا۔ صاحب طبع اور شاعر دوست تھا اکثر اپنے گھر پر مشاعرہ کر کے شاعر نوازی کرتا تھا۔ قدما کے طرز میں مشق کرتا تھا درست گو شاعر تھا۔ سادہ شعر کہتا تھا ۱۱۲۸ھ / ۱۷۱۵ء میں وفات پائی۔ قصاید، غزلیات اور رباعیات پر مشتمل ایک دیوان چھوڑا ہے۔ (خوشگلو)

۲۱۔ واسطی، میر عبد الجلیل حسینی بلگرامی:

عہد فرخ سیر بادشاہ میں پر گنہ جنوی مضاف بھکر میں اولوں کی طرح ریزہ ہای نبات بر سے تھے۔ میر واسطی نے اس عجیب واقعہ کو رباعی میں نظم کر کے حضور میں بھیجا۔ میر جملہ سمرقندی نے جو مقرب درگاہ بادشاہ تھا اس واقعہ کو بلا تحقیق جھوٹ خیال کر کے ان کو معزول کر دیا۔ یہ بھکر سے دہلی آئے اور نواب سید حسین علی خان کے توسط سے پھر بحال ہوئے۔ (ابراہیم)

فرخ سیر کے عہد اخیر میں علامہ نوکری سے مستعفی ہوئے اور بھکر اور سیوستان کی خدمات اپنے بیٹے میر سید محمد شاعر کو دلا دی۔ (شفیق)

۲۲۔ علوی، حکیم علوی خان:

اس کا نام میرزا محمد ہاشم تھا۔ ۱۰۸۰ھ / ۱۶۶۹ء میں شیراز میں پیدا ہوا وہیں علم حاصل کیا ۱۱۱۱ھ / ۱۶۹۹ء میں ہندوستان آیا۔ عالمگیر اور نگ زیب سے منصب اور خلعت حاصل کیا پھر شاہزادہ اعظم خاں باپ سے اسے مانگ کر اپنے ساتھ لے گیا۔ اس کے بعد یہ شاہ عالم

بہادر شاہ کی خدمت میں رہا فرسخ سیر کے زمانے میں بڑی معززت پائی۔ محمد شاہ کے وقت میں شش ہزاری منصب سے سرفراز ہوا پھر نادر شاہ اس کی قابلیت کی وجہ سے اسے اپنے ساتھ لے گیا پھر حج کے لیے گیا۔ وہاں سے پھر دہلی آکر محمد شاہ کی خدمت میں معزز ہوا۔ (ہندی) ۲۳۔ فارغ، ناظم خان۔

ولایت قم کا رہنے والا ہے وہاں سے سندھ آیا۔ ایک دختر ملال سے تعلق ہوا جس سے بیٹے پیدا ہوئے پھر یہ دہلی آیا۔ محمد فرسخ سیر بادشاہ شہید کی سرکار سے ناظم خاں خطاب اور مناسب منصب سے امتیاز پایا۔ حالات بادشاہی کو نظم کرنے پر مامور ہوا۔ چنانچہ شاہنامہ کی زبان میں خوب کہا ہے اوایل عہد محمد شاہی میں فوت ہوا۔ (خوشگو) ۲۴۔ فارغ نمئی:

عہد فرسخ سیر میں دہلی آیا۔ وقایع فتح نظم کرنے پر مامور ہوا اور ناظم خان خطاب سے ممتاز ہوا۔ (ابراہیم)

۲۵۔ کامل، شیخ عظمت اللہ:

مراد آباد کے شیخ زادوں میں سے تھا۔ مرزا بیدل سے اس نے یہ تخلص پایا تھا اور انہیں سے زبان کو درست کیا تھا۔ ایک دن اس نے چھوٹا سا خوش وضع برہانپوری ساخت کا ایک حمد ہر ان کی نذر کیا مرزا نے فرمایا کہ اس حمد صحر کی بناوٹ نشان برہانپور پر برہان قاطع ہے۔ اس جملہ میں ابہام کی دو رعایتیں سنکر کامل تصدق ہوا وہ طبع بلند رکھتا تھا اور کم حیثیت منصب داروں کے ساتھ بہادر شاہ، جہاندار شاہ، فرسخ سیر کے عہد میں بسر کرتا تھا۔ عہد فرسخ سیر میں کسی بات پر اپنے بھائی سے اس کا جھگڑا ہو گیا دونوں ایک دوسرے کے خنجر سے مقتول ہوئے۔ (خوشگو)

شیخ عظمت اللہ کامل مراد آبادی، فرسخ سیر کے زمانے میں زندہ تھا۔ (ابراہیم) اس کے دیوان کا مخطوطہ مولانا آزاد لائبریری، علی گڑھ کے حبیب گنج کلکشن میں موجود ہے۔

۲۶۔ مسیح، محمد مقیم خاں:

یہ ایران زادہ معزالدین جہاندار شاہ ابن بہادر شاہ کا خالو زادہ ہے۔ فرسخ سیر بادشاہ شہید

کے عہد میں صوبہ اجمیر کی دیوانی اور کچھ عرصہ نواب قدسیہ کی دیوانی پر مامور رہا۔ محمد شاہ کے عہد میں اوند چھ اور دتیا کے قریب جھانسی کی قلعہ آری پر تعینات رہا تھا۔ وہیں وفات پائی۔ مرزا جلال اسیر کے طرز میں شعر کہتا ہے اس کی فکر عالم خیال سے تعلق رکھتی ہے۔

اچھا آدمی ہے۔ ایک ضخیم دیوان چھوڑا ہے۔ (خوشگو)

۲۷۔ مطلع، میر محمد علی:

سید صحیح النسب ایران زادہ تھا۔ لباس درویشی میں مرزایانہ بسر کرتا تھا۔ طبع بلند اور فکر رسا رکھتا تھا۔ فرخ سیر بادشاہ شہید کے عہد میں اسلام آباد، متھرا کے فوجدار ماہیاری خان کی رفاقت میں رہتا تھا۔ قلعہ کے نیچے نہر کے کنارے اس کی سکونت تھی۔ بر خود غلط اور زبان آور شخص معلوم ہوتا تھا۔ ایک دیوان ترتیب دیا ہے۔ (خوشگو)

۲۸۔ معجز، نظام خاں:

قوم افغان، وطن پیشاور، عبداللطیف تہناکاشاگرد، اپنے استاد کے طرز میں شعر کہتا ہے اس نے عہد فرخ سیر میں اس وقت کے طور پر یہ رباعی کہی تھی۔

دہقان فلک خم چہ ہا فشانده است      اسال ہمہ قلبہ بحبارانده است  
سلطان جهان بزیر و پائی بالا      در زیر و زبر شدن چہ باقی مانده است  
(خوشگو)

افغان نژاد، وطن نواح کابل و نیشاپور ہے۔ بزحاپے کی وجہ سے بصارت جاتی رہی ہے۔ مفلوج ہو کر ۱۷۳۸ء مطابق ۱۱۹۲ھ میں فوت ہوا۔ (آرزو)

۲۹۔ میمنت، میمنت خان:

یہ کشمیری تھا۔ رکن الدولہ اعتقاد خان فرخ سیری کا بھتیجا تھا۔ شروع میں ہندوستان میں تجارت پر بسر کرتا تھا پھر شاہی منصب سے سرفراز ہوا۔ ۱۷۲۷ء مطابق ۱۱۳۰ھ کے بعد وفات پائی۔ (خوشگو)

۳۰۔ ناجی، آقا محمد حسین خاں:

اس کی اصل خاک شیراز سے تھی۔ طبع درست اور ذہن رسا رکھتا تھا۔ علوم رسمی سے

بہت بہرہ مند تھا۔ فن خوشنویسی خصوصاً نسخ و تعلیق میں ید بیضا رکھتا تھا۔ تشریحی درست لکھتا تھا ایک دیوان چھوڑا ہے داروغگی آخر عمر میں شروع زمانہ بادشاہ مظلوم فرخ سیر میں خدمت بیوتات اور داروغگی نوارہ سے سرفراز تھا صوبہ بنگال میں گیا تھا وہیں ۱۷۱۳ء / ۱۱۲۶ھ میں فوت ہوا۔ حضرت سرخوش کا یار غار تھا۔ (خوشگو)

۳۱۔ نثار، مرزا لطف اللہ:

نصرت اللہ خان خطاب ہے اس کی اصل ایران ہے مدت تک شاہزادہ رفیع الشان اور فرخ سیر بادشاہ کی ملازمت میں بسر کی۔ نادر شاہ کے ہنگامہ کے بعد محمد شاہ کی سرکار میں داروغگی قورخانہ سے سرفراز ہوا۔ (ہندی)

۳۲۔ نیاز، نصرت اللہ خان:

اس کی اصل ایران ہے۔ یہ ہندوستان میں پیدا ہوا سترہ برس تک عبد اللطیف تہنا سے استفادہ شعر کیا مدت تک رفیع الشان کا ملازم رہا۔ اس کے مقتول ہونے کے بعد فرخ سیر کے عہد میں ملازمان شاہی میں منسلک ہوا۔ نادر شاہ کے ہنگامہ کے بعد محمد شاہ کے عہد میں داروغگی قورخانہ شاہی سے سرفراز ہوا تلوار کی شاخت میں بے مثل تھا۔ ۱۷۳۶ء / ۱۱۵۹ھ میں مرا۔ (ہندی)

۳۳۔ نعمت، نعمت اللہ خان:

سادات شاہ نعمت اللہی میں سے ہے نواب روح اللہ خان میر بخش عالمگیر بادشاہ کا بیٹا ہے اپنے باپ کی طرح خلایق کو فیض پہنچاتا ہے۔ مرد بزرگ فہمیدہ اور امرائے قدیم کی یادگار ہے۔ فرخ سیر اور محمد شاہ کے عہد مبارک میں کچھ مدت قراول بیگی کی خدمت سے سرفراز رہا پھر عظیم آباد، پٹنہ کی صوبیداری سے ممتاز ہوا۔ طبع عالی ذہن رسا رکھتا تھا مرزا عبد الغنی بیگ قبول کا شاگرد ہے۔ ایک دیوان رنگین اس کی یادگار ہے ۱۷۳۳ء / ۱۱۴۷ھ میں وفات پائی۔ (خوشگو)

۳۴۔ نکہت، محمد یوسف:

جس زمانے میں شاہزادہ محمد اعظم شاہ احمد آباد گجرات کا صوبیدار تھا۔ یہ اس کے لشکر



میں تھا۔ فرخ سیر بادشاہ شہید کے زمانے میں مخنور علی خان کے خطاب سے سرفراز ہو کر اس نے دہلی کے شاعروں میں امتیاز پایا۔ اشعار اور قصیدے کہنے پر بڑے انعامات پائے۔ محمد شاہ کے عہد میں مشہور ہوا کہ یہ ملک الشعرائی سے مشرف ہوا ہے بعد میں معلوم ہوا کہ یہ خبر صحیح نہیں تھی۔ اگر کوئی اسے صلہ نہ دیتا تو یہ اس کی ہجو کرتا تھا ایک قصیدے میں اس نے استادوں کے مطلعے تفسیمین کیے ہیں۔ نثر میں اعتماد الدولہ ولد قمر الدین خان چچین بہادر کے عہد عالمگیری سے محمد شاہی تک کے حالات لکھے ہیں۔ اس نے محمد شاہ کے عہد کے وسط میں وفات پائی حافظہ بہت اچھا تھا جو کچھ لکھا تھا سب سینہ میں محفوظ تھا۔ اسی لیے اب اس کا دیوان نہیں ملتا۔ (خوشگو)

۳۵۔ واضح مرزا مبارک اللہ:

اس کے دادا ارادت خاں عہد جہانگیر بادشاہ میں صوبہ دکن کے مالک تھے۔ عہد عالمگیری میں انہوں نے ارادت خان خطاب پایا تھا۔ اس کی دادی آصف خان جعفر کی بیٹی تھی۔ یہ خود میر سنجرنالی لاہور کے ایک نقشبندی بزرگ کا مرید اور داماد تھا۔ شروع میں شاہزادہ محمد اعظم شاہ کی خدمت میں حاضر ہو کر یہ رباعی پیش کر کے مورد تحسین ہوا۔

ای ذات تو ہم بقای عالم بادا تیغ تو بافتاب ہمدم بادا  
گویند ملک بکنگرہ عرش بلند کونین مطیع اسم اعظم بادا

شاعری میں یہ میر محمد زمان راج کا شاگرد تھا۔ بعض مواقع پر اس نے الفاظ تراشی، ترکیب سازی اور صناعی عبارات سے بھی کام لیا ہے۔ لیکن بیشتر اچھوتے مضامین اور عمدہ مطالب نظم کیے ہیں۔ (خوشگو)

۳۶۔ واق، اخلاص کیش عرف اخلاص خان:

شروع میں یہ قصبہ کلانور علاقہ پنجاب کا ہندو اور قوم کا کھتری تھا وہاں ایک بڑے آدمی محمد مسلم کے ہاتھ پر اسلام قبول کیا لیکن اسے منجھی رکھا۔ پھر بادشاہ عالمگیر کے سامنے مولوی سیالکوٹی کے خدمت میں کلمہ اسلام پڑھ کر بادشاہ کا منظور نظر ہوا۔

اخلاص کیش اور پھر خانی کے خطاب اور منصب سے سرفرازی پائی۔ محمد فرخ سیر

بادشاہ شہید کے عہد میں مثنی الممالک ہو گیا۔ ترقی کر کے پنجہزاری منصب تک پہنچا۔  
محمد شاہ کے زمانے میں ہفت ہزاری منصب تک ترقی کی۔ ۱۷۳۰ء / ۱۱۳۳ھ میں وفات  
پائی۔ علی مشغلوں کی وجہ سے شعر کی طرف توجہ کم تھی۔ شروع میں مشق درست کی  
تھی۔ (خوشگو)

یہ اصلاً قوم کا کھتری ہے۔ عالمگیر کے زمانے میں مولوی عبدالحکیم سیالکوٹی کے ہاتھ پر  
مشرف بہ ایمان ہو گیا۔ سید عبداللہ خان اور سید حسین خان اس کو مرشد کی طرح مانتے  
تھے (آرزو)

۳۷۔ ہاتف، رائے رام جی:

وطن انبالہ، قوم کھتری، علم اخلاق اور آداب ملوک سے آشنا ہے۔ اکثر سایل حقائق و  
معارف اس نے دیکھے ہیں۔ محمد فرخ سیر کے شروع زمانے میں دیوان تن کی نیابت سے ممتاز  
تھا اور اب امیر الامرا صمصام الدولہ کا میر سامان ہے جو کچھ کماتا ہے۔ کشادہ پیشانی سے خدا  
کی راہ میں صرف کرتا ہے (اخلاص)

۳۸۔ یحییٰ، یحییٰ خان:

مغلوں کے قبیلہ افشار سے تھا، نادر شاہ بھی اسی قوم سے تھا۔ یہ ۱۷۷۹ء میں لاہور میں پیدا  
ہوا۔ بیس برس کی عمر میں تحصیل علم کے لئے ایران گیا۔ سات برس بعد واپس آیا۔  
شہزادہ اعظم شاہ کا ملازم ہوا۔ فرخ سیر کے عہد میں خدمت خویش بیگی سے سرفراز ہوا محمد  
شاہ کے زمانے میں پہلے میر منشی پھر دیوانی خالصہ سے عزت پائی ۱۷۴۷ء / ۱۱۶۰ھ میں وفات  
پائی۔ (ہندی)

یحییٰ خان نام، مولد لاہور ہے۔ محمد فرخ سیر کے زمانے میں خدمت توش خانہ سے عزت  
پائی تھی۔ (ابراہیم)۔

مآخذ

۱۔ تحفۃ الشعرا ، مرزا افضل بیگ خان قاقشال، (مرتب) ڈاکٹر حفیظ قتیل  
(قاقشال) ۱۹۶۱ء۔

۲- تذکرہ باغ معانی و نقش علی، مشمولہ خدا بخش جرنل، پٹنہ (نقش) نمبر ۲، ۱۹۷۷ء

۳- سفینہ خوشگو، بندر ابن داس خوشگو (مرتب) عطا کوی - پٹنہ، (خوشگو)

مارچ ۱۹۵۹ء

۴- سفینہ ہندی، بھگوان داس ہندی، (ہندی) (مرتب) عطا کوی، پٹنہ، ۱۹۵۸ء

۵- تحف ابراہیم، علی ابراہیم خان خلیل، مشمولہ خدا بخش جرنل پٹنہ

(ابراہیم)

۶- گلزار ابراہیم، علی ابراہیم خان خلیل، (ابراہیم) مطبع مسلم یونیورسٹی، علیگڑھ

۱۹۳۳ء

۷- گلشن ہند، مرزا علی لطف، (لطف)، مطبع مسلم یونیورسٹی، علیگڑھ، ۱۹۳۳ء

۸- مجمع التفاس، سراج الدین علی خان آرزو، (آرزو) مشمولہ خدا بخش جرنل، پٹنہ، ۱۹۷۷ء

۹- فہرست نسخہ ہای خطی فارسی، کتابخانہ دانشگاہ پنجاب، لاہور، (مرتب) تید خضر عباسی

نوشاہی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، ۱۹۸۶ء (مجموعہ آذر)



۱۰- فہرست مخطوطات شیرانی، جلد دوم ۱۹۶۹ء، جلد سوم ۱۹۷۳ء، (مرتب) دکتر محمد بشیر حسین

لاہور

۱۱- تذکرہ ہمیشہ بہار - کشن چند اخلاص (اخلاص) (مرتب) دکتر وحید قریشی، مشمولہ

سرمایہ اردو، کراچی -



<p style="text-align: center;"><b>دُر دَری</b></p> <p style="text-align: center;">موقعیت ادبیات فارسی در جهان معاصر</p> <p style="text-align: center;">به اہتمام محمود اسعدی</p> <p style="text-align: center;"> سازمان انتشارات کتب</p>	<p style="text-align: center;">مجموعہ کلام آسمانی، فارسی، اردو و پنجابی جلد اول الموسوم مہمہ دیوانے</p> <p style="text-align: center;"><b>حمد و نعت</b></p> <p style="text-align: center;">حمد رب العالمین و نعت سید المرسلین</p> <p style="text-align: center;">ڈاکٹر احمد حسین قریشی قلعہ داری</p> <p style="text-align: center;">یہ مجموعہ نعت سیدہ در رحمت عالم برواز بخشش میں لیے ہاتھ میں آیا آمنہ</p> <p style="text-align: center;">تقدیم کا مجتہد حضرت مولانا محمد رفیع آبادی صاحب مدظلہ العالی سید محمد عارف صاحب مدظلہ العالی</p>
<p style="text-align: center;"><b>PROMINENT PERSONALITIES OF THE MUSLIM WORLD</b></p> <p style="text-align: center;">By Dr. Mahmudur Rahman</p> <p style="text-align: center;"> <b>National Book Foundation</b> Islamabad Karachi-Lahore-Peshawar-Quetta-Rawalpindi-Multan-Sukkur</p>	<p style="text-align: center;"><b>DIMENSIONS OF CHRISTIANITY</b></p> <p style="text-align: center;">by Dr. Abdul Hamid Qadri</p> <p style="text-align: center;"><b>Da'wah Academy</b> International Islamic University Islamabad - Pakistan</p>

ڈاکٹر رشید نثار  
انجمن فیض الاسلام - راولپنڈی

## پروفیسر آغا صادق مرحوم

عشرتیں کلفت قالب میں بھی ڈھل جاتی ہیں  
مذکرہ عظمت اجداد کا ایک نعمت ہے  
پچاسیاں رقص کے جمولوں میں بدل جاتی ہیں  
لڑکھاتی ہوئی اقوام سنبھل جاتی ہیں  
(نظم خون شہیداں از آغا صادق)

پروفیسر آغا صادق ۲۵ دسمبر ۱۹۰۹ء کو ڈیرہ سیداں کپور تھلہ مشرقی پنجاب میں پیدا ہوئے  
اور ۲۸ جولائی ۱۹۷۷ء کو کوئٹہ میں عارضہ قلب کی وجہ سے ان کا انتقال ہوا۔ مرحوم نے  
اپنی والدہ کنیز حسنین کے سایہ شفقت میں پرورش پائی۔ اور انہی کی محبتوں کے نتیجے میں  
دین متین اور ادب و تاریخ سے آشنائی حاصل کی۔

مرحوم ابتدائی تعلیم کے بعد محکمہ تعلیم سے وابستہ ہوئے لیکن یہاں جی نہ لگا۔ تو محکمہ  
انہار میں ملازمت اختیار کر لی۔ اور جب یہاں سے دل اچاٹ ہو گیا تو بلوچستان چلے آئے۔  
یہاں مرحوم نے اپنی تعلیم مکمل کی اور ایم اے ایم، او۔ ایل کی سند حاصل کی اور دوبارہ  
سرشتہ تعلیم سے وابستہ ہو گئے۔

سرزمین بلوچستان انہیں ایسی پسند آئی کہ یہیں کے ہو کر رہ گئے۔ یہاں انہوں نے ادب  
و تاریخ، علم و تحقیق موسیقی اور شاعری پر توجہ دی اور اس پتھریلی زمین میں شعر و ادب کے  
پودے کی آبیاری کی۔ مرحوم چونکہ محکمہ تعلیم سے وابستہ تھے۔ اس لئے بے شمار ادیب،  
محقق اور نقادان سے استفادہ کرتے رہے۔ جس سے انکا دائرہ اثر وسیع تر ہوتا گیا۔

مرحوم اثنا عشری عقیدے سے متعلق تھے لہذا کوئٹہ کے "زوار خانے" امام بارگاہ ناصر  
العرزا پنجابی امام بارگاہ کی سالانہ مجالس میں بڑے انہماک سے شامل ہوتے اور پوری قوت و  
صلاحیت کیساتھ اپنے کلام سے نوازتے۔ کوئٹہ شہر میں ان کے شاگردوں کی وافر تعداد  
موجود تھی لہذا بہت سے شاگردان کی معیت میں مجالس محرم تقریبات ولادت علی علیہ

اسلام محفل امام غائب اور مجالس سلام میں شرکت کرتے۔ چنانچہ مجالس مذکورہ میں آغا صادق اور ان کے احباب کی شرکت کی بنا پر بڑی گہما گہمی رہتی۔ پروفیسر سید نوشہ حسین مرحوم اور دوسرے اکابرین علم و ادب انکا احترام کرتے تھے۔

سرزمین بلوچستان میں فارسی اور اردو کا پلن عام ہے۔ مرحوم نے بھی دونوں زبانوں میں اشعار کہے اور اس کے ساتھ نثر بھی لکھتے رہے۔ لہذا بلوچستان میں آغا صادق ایک واحد شخصیت تھے جنہیں فارسی، اردو، عربی، ہندی زبانوں پر عبور حاصل تھا اور وہ بڑی آسانی سے ان زبانوں میں نظم و نثر تخلیق کر سکتے تھے۔ اس ضمن میں یہ ذکر بھی کر دیا جائے تو بے جا نہ ہوگا کہ آغا صادق کو طبابت، کتابت اور فن موسیقی سے بھی ایک گونہ دلچسپی تھی۔ لہذا مرحوم بلوچستان میں جامع کمالات شخصیت تھے۔

یہاں ان کے خاندانی نسب اور تعلق کا ذکر باعث دلچسپی ہوگا۔ کہ ان کے مورث اعلیٰ سید محمود کی سلسلہ نعتی سے متعلق تھے اور جب اولاد اعلیٰ کو سب و ششم کا نشانہ بنایا گیا تو سید محمود عرب سے وارد سندھ ہوئے بعد ازاں بہکر میں اقامت گزین ہوئے اور بالآخر ڈیرہ سیداں کپور تھلہ میں آباد ہو گئے۔ مذکورہ سادات بھاکری کے جدا مجد تھے اور آغا صادق کے قول کے مطابق سادات کا یہ سلسلہ لدھیانہ، جالندھر، فیروزپور، گورداسپور اور امرتسر تک پھیلا ہوا تھا۔

پروفیسر آغا صادق کو شعر و ادب، علم و حکمت اور موسیقی ورثے میں ملے تھے۔ لہذا فیضان علم مرحوم کی سرشت میں شامل تھا۔ خود انہوں نے یہاں محمد حسن اختر لدھیانوی، شیخ عبد الواحد یکتا دہلوی، یتھود دہلوی، جوش یلسانی کے علاوہ اپنے والد سید خیر علی شاہ اور ماموں سید ظفر علی شاہ سے بھی اکتساب علم کیا اور اس خزانے کو دوسروں تک پہنچانے میں کبھی بخل سے کام نہیں لیا۔ پروفیسر آغا صادق جب سرزمین بلوچستان میں اردو ادب کی آبیاری کر رہے تھے تو اس وقت سر عبد القادر، ڈاکٹر تاثیر، عبد الجید سالک، پروفیسر علم الدین سالک سید عابد علی عابد سے مرحوم کے خصوصی تعلقات استوار تھے۔ مرحوم نجی محفلوں میں کچھ اور بزرگوں مثلاً نسیم حجازی، سید آغا حسین ارسطو جاہی جناب ظفر حسین اشک کپور تھلوی کا ذکر دل کی گہرائیوں سے کیا کرتے تھے۔

ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی جب ۱۹۵۰ میں لکھنؤ سے ہجرت کر کے کوئٹہ آئے تو آغا صادق نے ان کی بڑی پذیرائی کی اور دونوں نے مل کر کوئٹہ میں انجمن ترقی اردو کی تنظیم کی اتفاق سے ان دنوں بابائے اردو مولوی عبدالحق بھی کوئٹہ آئے ہوئے تھے۔ ان کی صدارت میں انجمن کا پہلا جلسہ بلدیہ ہال میں منعقد ہوا اور انجمن کے پہلے صدر بجناب یحییٰ بختیار اتفاق رائے سے منتخب ہوئے۔

راقم الحروف ۱۹۵۳ میں کوئٹہ وارد ہوا تو اس شہر بے مثال میں ادبی دھڑے بندی زور وں پر تھی ایک جانب مرکز ادب جس کے سرخیل پروفیسر آغا صادق تھے دوسری جانب بزم ارتقائے ادب کے شعرا تھے، جن کی چشمکوں سے پورا بلوچستان لطف اندوز ہوتا تھا تاہم پروفیسر آغا صادق نہایت مرتجان مرنج انسان تھے۔ بذات خود تعلیم یافتہ، دقت نظر سے شعر کہنے والے ترقی پسندانہ شاعرانہ رجحانات رکھنے والے جب طنز و مزاح کی جانب رجوع کرتے تو لوگوں کے سوالات کے جواب میں کہتے

میں نے جب بی اے پاس کرنے کے بعد محکمہ نہر کی ملازمت خیر یاد کہی تو میرا شعر مجھے اپنے ساتھ مدرسے میں لے گیا۔ اپنے وطن مالوف کے قریب "علم فروشی" کا بازار گرم ہوا۔ انہی دنوں ایم اے کا لیبل بھی یونیورسٹی نے میرے نام کیساتھ چسپاں کر دیا تھا۔ اب چند سال سے بلوچستان میں "علم فروشی" بدستور جاری ہے۔

"صلاح کار کجا و من خراب کجا"

کوئٹہ میں پروفیسر آغا صادق نے علم شعر و تنقید کے ساتھ ساتھ علم عروض کو بھی وسعت دی۔ اگرچہ کوئٹہ میں تراب گو ایاری، محشر رسول نگری، اثر جلیلی اور حضرت عیش فیروز پوری ماہرین عروض میں شمار کئے جاتے تھے لیکن علم شعر کی نصابی اور اکتسابی ضروریات کو آغا صادق بورا کرتے تھے۔ انہوں نے "جوہر عروض" کے نام سے ایک بسوط کتاب شائع کی تھی۔ ہنسیوں ان کا طویل مقالہ مقدمے کی صورت میں موجود ہے۔ یہ مقدمہ فنون لطیفہ کو محیط تھا۔ مگر آغا صادق نے نظریہ فن سے بھی بحث کی تھی۔ اور عروض

کی افادیت ثابت کی تھی۔ مرحوم نے اپنے نظریہ فن کی بحث میں پروفیسر اصغر علی روجی، شیخ امام بخش صہبائی، شمس الدین فقیر، خواجہ عبدالرؤف عشرت، سیماب اکبر آبادی، یاس چنگیزی کے نظریات کو بھی معرض بحث میں لا کر اپنے نظریات کو وضع کیا تھا۔ چنانچہ مرحوم نے شعر گوئی، بیان، قافیہ کے علاوہ اوزان و بحر پر بھی مجمل گفتگو کی تھی۔ اس ضمن میں انہوں نے علم موسیقی سے استفادہ کرتے ہوئے سم، ماترہ، حرکت، سکون، بول، صوت، لفظ اور ارکان کو بہ تصریح پیش کیا تھا۔ اور عروض کے ذیل میں جتنی اصلاحات معرض وجود میں آئی تھیں، انکا احاطہ بھی کیا تھا۔ اس طرح بلوچستان میں ان کی واحد کتاب تھی جو طلباء، ادب کیساتھ دوسرے شعراء و ادباء کی تفہیم و یادداشت کی معاون تھی علیٰ ہذا القیاس بلوچستان سے باہر بھی "جوہر عروض" کو سند حاصل تھی۔

جس طرح پہلے ذکر آیا ہے آغا صادق جامع صفات و کمالات انسان تھے۔ انہیں مبدائے فنیت سے بہت کچھ ملتا تھا لیکن انہوں نے اپنی پیست کو کبھی زمانے کے مطابق تبدیل نہیں کیا تھا۔ چنانچہ ایک پرانا سائیکل، میلی سی ترکی ٹوپی اور سادہ سی اچکن انکا ہنڈا ہوتی۔ اپنی ٹوٹی پھوٹی سی بائیسکل پر وہ فارغ وقت میں کونٹہ شہر کا چکر لگاتے۔ اپنے شاگردوں سے خصوصی طور پر ملاقات کرتے۔ اور جہاں کسی شاعر سے سرراہ ملاقات ہو جاتی تو سائیکل سے اتر کر معانفتہ کرتے اور پھر بہروں ادب، عروض، تنقید اور تخلیق پر بحث کرتے۔ چنانچہ ان کے احباب میں صرف ادباء اور شعراء ہی ہوتے، اور ان ہی سے وہ (وضع داری نبھاتے رہتے) سیاست دانوں سے انہیں گھن آتی تھی)

راقم نے انہیں چھوٹی سے چھوٹی نشست میں شریک ہوتے دیکھا۔ اسلئے ادبی طور پر انہیں کوئی تکبر اور تفاخر نہیں تھا۔ البتہ حفظ مراتب کا وہ پورا پورا خیال رکھتے تھے۔ (بعض اوقات محافل میں ان کے مراتب کا خیال نہیں رکھا جاتا تھا لہذا ان کے چہرے پر تھوڑے سے وقت کیلئے تغیر رونما ہو جاتا تھا۔ تاہم انہوں نے کبھی بغض، کینہ اور تعصب کو روا نہیں رکھا اور نہ ہی انہوں نے اپنے معاصرین سے چشمک کو پسند کیا۔ البتہ علامہ عیش فیروز پوری انہیں ادا پروفیسر! کہہ کر پکارا کرتے تو آغا صادق اس انداز مخاطب پر بھی مسکرا دیا کرتے تھے۔



سرزمین کوئٹہ بڑی خوبصورت اور فطرت کا شاہکار ہے۔ آغا صادق نے ہمیشہ اس سرزمین کو اپنے شعر کا موضوع بنایا اور بڑی خوبصورت نظمیں، گیت اور غزلیں تخلیق کیں۔ بلکہ ان کی نظم "اتحاد" آج سے تیس برس پیشتر کوئٹہ کی محفلوں میں پسند کی جاتی تھی۔ یہ نظم راقم کے کہنے پر جناب شعیب عظیم مرحوم نے ریڈیو قومی پروگراموں کے حوالے سے ریڈیو کے ارباب بست و کشاد کے حوالے کی تھی۔ چنانچہ نظم "اتحاد" کو سرزمین بلوچستان میں بڑی پذیرائی حاصل ہوئی تھی۔

مرحوم کو پنجابی زبان سے بھی ایک گونہ لگاؤ تھا۔ انہوں نے کوئٹہ میں اقبال کی طویل نظم شکوہ کا پنجابی زبان میں ترجمہ کیا تھا۔ اور اسے حلقہ ارباب ذوق کے ایک اجلاس میں پیش کیا تھا۔ جس پر تراب گوئیاری، اور کامل القادری نے نظم کے ترجمے کو جوہر پسند نہیں کیا تھا۔ تاہم کوئٹہ میں پنجابی زبان سے محبت کرنے والوں نے اس کو شش کو بہت سراہا تھا۔

میں نے کوئٹہ کی جن مجالس کا ذکر کیا ہے۔ ان میں بیشتر اجتماعات اور مشاعرے طرہی ہوا کرتے تھے۔ چنانچہ آغا صادق کا بیشتر کلام طرہی ہے۔ انہوں نے طبعاً بہت کم کہا ہے اور اگر وہ کسی موضوع پر لکھنا ہی چاہتے تھے تو ان کے شاگردان انہیں ہمہ وقت گھیرے رکھتے تھے۔ لیکن انہیں دیکھ کر بڑی حیرت ہوتی تھی کہ انکا قلم ہمہ وقت آمادہ تخلیق رہتا تھا۔ مرحوم اتنی تیز رفتاری سے شعر کہتے تھے کہ کوئی دوسرا انکا مقابلہ نہیں کر سکتا تھا۔ ان کے معاصرین میں پروفیسر خلیل صدیقی، پروفیسر سید احمد رفیق اور ڈاکٹر انعام الحق کو شراکتی شاعرانہ صلاحیتوں کے بہترین مبصر اور نقاد تھے۔ چنانچہ کالج کے ماحول میں انہیں بیک وقت تنقید و ستائش کا سامنا کرنا پڑتا تھا۔ اس کے باوجود جب وہ کسی محفل میں اپنا کلام سناتے تو انکا مخصوص طنز محفل میں سماں باندھ دیتا تھا۔ چونکہ موسیقی سے انہیں درپنہ لگاؤ تھا۔ اسلئے وہ سر، تال اور سم کا پورا پورا خیال رکھتے تھے۔ بعض اوقات وہ تین تال میں اپنا کلام مرتب کرتے اور مصرعوں کی ساخت کے علاوہ انکی سکنت کے ماتحت شعر کا طنز تیار کرتے۔ وہ خود کہا کرتے تھے کہ فن عروض اور فن موسیقی دونوں کا چولی دامن کا ساتھ ہے۔

بلوچستان کا گلا ہے۔ ہذا انکی آزاد نظمیں بلوچستان کی ایک نادر شہرہ کرتی ہیں اور

وہ مثال کے طور پر طبلے کی "گت" کا ذکر کیا کرتے کہ جس طرح :-

"نادھن دھن نا۔ نادھن دھن نا۔ تاتن تن نا۔ نادھن دھن نا"

بول اور تال کو آپس میں قائم کرتے ہیں۔ اسی طرح شعر میں لحن اپنا ہیماہ خود بناتا ہے اور اسی سے اہمتر از پیدا ہوتا ہے۔ سہتا نچہ کو سہ میں آغا صادق کا مخصوص لحن اپنی موزونیت کے اعتبار سے اور فن اہمیت کے لحاظ سے ایک خاص افادیت رکھتا تھا۔ مرحوم کسی وقت بھی ادب کی زبان اور شعر کے بیان میں صرف و نحو سے بے گانہ نہیں رہتے تھے۔ بلکہ وقت کی راگنیوں سے پورا پورا استفادہ کرتے تھے۔ جسکی بنا پر کو سہ کی شعری محفلوں میں بھیر دیں، رسادری، درباری، مال کوس، بھیم پلاسی، جوگ اور بھیروں کے راگ اور راگنیاں سننے کو مل جاتے تھے (اس روایت کو ڈاکٹر عبد الحمید کاکڑ کسی حد تک نبھاتے رہے) مگر آغا صادق کے بعد تنوع ترنم اور اسکا سانچہ قائم نہ رہ سکا۔ لہذا یہ آغا صادق کی فطری صلاحیت تھی کہ انہوں نے شعراء، موسیقی، وزن اور بحر کو بیک وقت قائم رکھا اور جس محنت، شفقت اور مشاقی سے انہوں نے شعری تشکیل کو رواج دیا ہے اسے تاریخی طور پر نظر انداز نہیں کیا جا سکتا۔

مرزین بلوچستان میں اردو اور فارسی کے حوالے سے مقامی شعراء، مثلاً عزیز گمسی، جام ورک کے علاوہ علامہ اقبال کو بڑی شہرت حاصل تھی۔ سہتا نچہ آغا صادق نے بھی اقبال کی محبت اور انہی کی پیروی میں بیشتر نظمیں اور غزلیہ اشعار کہے اور جب انکی کتب صبح صادق اور نوائے صادق منصف شہود پر آئیں تو انکی تقطیع بھی بانگ درا جیسی تھی۔ سہتا نچہ علامہ اقبال کی پیروی اور نظریاتی پرچار آغا صادق کا بنیادی تنازعہ تھا۔ علی ہذا القیاس محشر رسول نگری اور صادق شاذ بھی اقبال ہی کے پیرو تھے۔ جبکہ علامہ عیش فیروز پوری علامہ اقبال کے Antithesis کی حیثیت سے ایک الگ دبستان رکھتے تھے۔ تاہم آغا صادق تعلیم کے میدان میں اور شعری مجالس میں پیروی اقبال کو سعادت سمجھتے تھے۔ اور اقبال کی محبت اور ان سے مودت کو بڑا درجہ دیتے تھے۔ اس ضمن میں ان کی ایک نظم جو ترانے کی ہیئت میں

لکھی گئی ہے بڑی شہرت رکھتی تھی۔

وہ محرم راز دروں وہ رہبر دشت جنوں  
جسکی کند شوق میں جبریل اک صید زبوں

اقبال پھیلا گیا

اقبال کی مجالس اور انکی یاد میں جلسے برپا کرنا آغا صادق کی ایک الگ ذمہ داری تھی چنانچہ اساتذہ کی یونین سازی ہو کہ کالج کے سیمینار آغا صادق علامہ اقبال ہی کے حوالے سے گفتگو کرتے تھے۔ چنانچہ اقبال کی پیروی میں شعر کہنا اور خود کو اقبال کے قافلے میں شامل رکھنا آغا صادق کا بنیادی وصف تھا۔ اس ضمن میں ان کے چند اشعار اس امر کا ثبوت بہم پہنچاتے ہیں کہ انہیں اقبال سے کتنا عشق تھا۔

فرش ادھر تڑپ اٹھے عرش ادھر اچھل پڑے  
آزمائیں شوق سے ذوق عبودیت مرا  
کاروان دہر کو بے راہنا کجھا تھا میں  
حرف ناممکن مٹادے نقش باطل کی طرح  
گوشہ چشم ناز سے تیر چلا شکار کر  
دل لگی ہے وعدہ حورو جہاں میرے لئے  
کشتی کون و مکاں بے ناخدا کجھا تھا میں  
شکوہ تقدیر سے تدبیر کو رسوا نہ کر

اقبال پسندی اور اقبال شناسی کے ساتھ آغا صادق نے جدید نظم میں اپنے آپکو اقبال کا Antithesis ثابت کیا ہے۔ انکا مجموعہ کلام "پریشان" ترقی پسندانہ خیالات کو محیط ہے چنانچہ بلوچستان میں جدید نظم کو جس عہد میں فری سٹائل شاعری سے موسوم کیا جا رہا تھا۔ آغا صادق نے پہلی مرتبہ اسکا آغاز کیا۔ لہذا بلوچستان کے روایتی ادب میں آغا صادق نے جاگیر دارانہ گرفت سے باہر نکل کر نئے شاعرانہ رجحانات کی تشکیل کرتے ہوئے بڑی ولادری کا ثبوت دیا ہے۔ ان کی آزاد نظموں میں اندر استغنا، تنقید، وسعت خیال اور موضوعات کا ہمہ گیر تنوع رکھتی ہیں۔

جناب انور خان شیرازی نے بجا طور پر انکی نظموں کو خراج پیش کرتے ہوئے انہیں بلوچستان کا تمغہ کہا ہے۔ لہذا انکی آزاد نظموں میں بلوچستان کی ایک تاریخ مرتب کرتی ہیں اور

سماج کی عکاسی بھی کرتی ہیں۔  
انہی نظموں کے کچھ بند ملاحظہ کیجئے۔

غور کرتا ہوں مگر پھر بھی یہ کھلتا نہیں راز      میری روزی کے یہ انبار کہاں جاتے ہیں  
قحط پڑتا نہیں اب قحط ہے ڈالا جاتا      آدمی مرتے ہیں۔ کتوں کو بے پالا جاتا  
(گرانی)

چندے والوں کو بھی کیا اوروں کا گھر ملتا نہیں  
میں ہی تہنا رہ گیا ہوں کیا زمانے کیلئے  
جاؤ! جاؤ! یہ مرا گھر ہے اکھاڑہ تو نہیں  
اک جہاں کو سیر کر دینا خدا کا کام ہے  
میرے اپنے خرچ ہی پورے نہیں ہوتے ہیں اب  
کوئی قاروں کا خزانہ تو نہیں ہے مرے پاس  
آگے ہیں مانگنے  
لکھ پتی ہونے سے پہلے، لکھ پتی ہونے کے بعد

بلوچستان میں شاعری میں پیست کے تجربات کو بھی پسندیدہ لگا ہوں سے نہیں دیکھا جاتا  
تھا۔ حالانکہ جام ورک اور دیگر بلوچ شعرا کی شاعری میں بڑا تنوع تھا۔ مگر جب کونٹہ میں  
تعلیمی ماحول میر آیا تو سب سے پہلے ش ضحیٰ نے سائینٹ لکھنے کا ڈول ڈالا۔ اور ان ہی کی  
پیروی میں تراب گو یاری اور سید عابد رضوی نے اس روایت کو نبھایا۔ البتہ آزاد شاعری  
کی جانب راقم الحروف اور کامل القادری کی پیش رفت اپنی افتاد طبع کے مطابق تھی۔ اس  
کے باوصف آغا صادق نے آزاد ہنیت کو اختیار کر کے رد عمل کے طور پر ہونے والے زندگی  
کے مسائل کا احاطہ کیا۔ اس کے ساتھ ساتھ انکی غزلیہ شاعری بھی جاری رہی اور رباعیات  
کی جانب بھی انکارویہ سماجی شعور کی جانب تھا۔ مثلاً انکی درج ذیل رباعیات اسلوب کے  
اعتبار سے عقیدت، مودت اور حمد خدا سے تعلق رکھتی ہیں۔

دنیا کو ترا جمال کہتا ہوں میں      تیرا حسن خیال کہتا ہوں میں  
کہتے ہیں کہ موجود ہے یہ آپ سے آپ      ایسا ہونا محال کہتا ہوں میں

ہر مشکل زندگی کو آسان کیا      ذریت آدم پہ یہ احسان کیا  
اک نکتہ مختصر میں ہے سیرت پاک      انسان کو تو نے آکے انسان کیا

باطل کو بڑا زعم سمجھاری ہے      سمجھتا ہے کہ جمعیت حق باری ہے  
عفریت یزیدیت کا سر توڑ دیا      یہ ضرب حسینیت بڑی کاری ہے  
دل میرا رسالت کی دلائل تک پہنچا      صد شکر در آل عبا تک پہنچا  
آیا جو علیؑ تک وہ نبیؑ تک آیا      پہنچا جو نبیؑ تک وہ خدا تک پہنچا

آغا صادق علی نابغے کی حیثیت میں بلوچستان جیسے بے آب و گیاہ خطے میں بڑا مقام رکھتے تھے بلکہ فن، اسلوب، شخصیت اور زبان دانی کے اعتبار سے دیکھا جائے تو انہوں نے قوم کی ذہنی تعمیر میں براہ راست کردار ادا کیا تھا۔ اس اعتبار سے وہ شفاف ذہن اور مضبوط قوی رکھتے تھے۔ بلکہ صداقت انکار میں وہ اپنی ذمہ داری اس طرح نبھاتے تھے کہ سچی بات منہ پر کہنے سے مطلقاً گھبراتے نہیں تھے بلکہ محفل میں برملا اپنا درج ذیل شعر سنا کر صداقت کا اظہار کر دیا کرتے تھے۔

جاہلوں سے خطاب کون کرے      ہے یہی مصلحت سلام سلام

بہت سے لوگ اور سامعین کرام ان کے متذکرہ شعری پیروڈی بنا بنا کر محفل میں دلچسپی کا سامان پیدا کرتے تھے۔ اس کے باوصف آغا صادق اپنے عہد کے ماہر لسان تھے۔ چنانچہ پنجابی، اردو، فارسی اور عربی پر انہیں عبور حاصل تھا۔ فارسی میں تو انہیں شعر کہنے کی اتنی ضرورت تھی کہ اٹھتے بیٹھتے وہ فارسی ہی میں شعر کہتے، گفتگو کرتے اور ایک خاص ماحول کو تخلیق کر کے شعری روایات کو قائم رکھتے۔ ان کا فارسی کلام ملاحظہ فرمائے

## بہ یاد زیب مگسی

دریغاً کہہ زیب از جهان کرد رحلت  
دش مثل فندیل روشن سوادى  
بہ ظاہر رنمى بہ باطن غربى  
بہ فکرش بہ ذکرش بہ لطفش بہ کلمش  
چو تمثیل صائب نکاتش مدلل  
ز اخلاق و حکمت بہ ہر نکتہ فشر  
شرابش ز شیراز مستی فروش  
چو آہنگ قرى لبش نی نوازی  
فصاحت رہین کند بیانش  
خودى ترجمانی خدا آشنایی  
نی داشت در ملک معنی نظری  
لبش مثل جبریل الہام گیری  
بہ صورت امیری سیرت فقیری  
ادبی ، لیبی ، لیبی ، دبیری  
چو گفتار سعدی سخن دلپذیری  
ز عرفان و ایقان بہ ہر شعر تیری  
ایاش ز بطحا بود مستنیری  
چو آواز بلبل دمش خوش صفیری  
بلاغت بہ دام کلامش اسیری  
چو "صادق" جهان بین روشن ضمیری

مرحوم کی کتاب "ہہچان" جب شائع ہوئی تو عرب اسرائیل جنگ دوسری مرتبہ برپا ہو کر  
نئے جغرافیائی حالات پیدا کر چکی تھی۔ لہذا آنا صادق نے ایشیا کی حمایت میں طنز و تنقید سے  
مسلح ہو کر اشعار کہے بلکہ قطعات میں ایک نئے اسلوب کی بنیاد رکھی۔ یہی اسلوب انہوں  
نے نہر سوز کے معاملے میں اختیار کیا تھا اور کہا تھا۔

اب زمانہ اور ہے

اب تو افریقہ اور ایشیا جاگ گراں خواب سے  
چین سے لے کے بربر کے میدان تک  
ایک ہی عزم سے ایک ہی لہر ہے ایک ہی جوش ہے  
توڑ دیں گے غلامی کی زنجیر اب  
ارض مشرق رہے گی نہ مغرب کی نچیر اب

قلم چاہے کسی رنگ میں ہو کسی روپ میں

اسکو پہچانتا ہے زمانہ نیا

اب تجارت کے پردے میں چہرہ چھپاؤ گے کیا

اب معیشت کے پردے میں چہرہ چھپاؤ گے کیا

اس طرح انہوں نے سامراج دشمنی کی ایک علامت وضع کر دی تھی اور کھل کر مظلوم دنیا کی حمایت کی تھی۔ پختا نچہ بلوچستان میں ترقی پسندی کیساتھ ساتھ مزاحمتی ادب کی ابتدا آغا صادق ہی نے کی تھی۔ انکی ایک نظم "دیے جلیں گے" کی چند سطریں دیکھئے۔

آج پھر تم نے اقوام مشرق کی غیرت کو لٹکا کر اپنی حکمت کو رسوائے عام کیا

و ادنیٰ نیل میں بربریت کے قصے کو دہرا دیا

آج پھر قلم و روم کی تند امواج میں خون انساں کا ماتم ہوا

اور تمہاری جبین شرافت پہ اک اور ٹیکانگا۔

بلوچستان کی سرزمین ادب کے معاملے میں کسی سے پیچھے نہیں تھی۔ مگر یہاں اردو کیلئے جن ادبانے ایک مشن کیساتھ کام کیا ان میں آغا صادق کا نام کسی سے پیچھے نہیں تھا۔ پختا نچہ شعر و ادب کی آبیاری میں آغا صادق نے کشادہ ظرفی سے کام لیا تھا اور اپنے بے شمار شاگردوں کیساتھ ایک دیستان قائم کر دیا تھا۔ یہ ان کی ذہنی تربیت کا نتیجہ ہے کہ بہت سے معروف شعرا آج شعری اور ادبی شعور رکھتے ہیں۔ تاہم انکی بیشتر شاعری جس طرح پہلے ذکر آچکا ہے طرحی مشاعروں پر مبنی ہے۔ لہذا منقبت ہو کہ غزل، نعت ہو کہ نظم طرحی مصرعوں کی مرہون ہیں (اس ضمن میں انکی کتب رگ سنگ، صبح صادق، نوائے صادق، چشمہ کوثر کا مطالعہ کیا جاسکتا ہے)

راقم جس عہد کا ذکر کر رہا ہے اس میں اہل بلوچستان تخلیقی سے زیادہ اکتسابی سطح رکھتے تھے۔ اسکی بھی شاید معاشرتی ضرورت تھی۔ لہذا اہل بلوچستان نے سادگی اور ایمانداری سے شعر کہے۔ اور اپنے خیالات کے اظہار کی خاطر انجمنیں بنائیں۔ بہت سی رسمی اور غیر رسمی

محفلیں آباد کیں۔ اس فضا میں آغا صادق کی شاعری رسائی فکر کے اعتبار سے مقصدیت کے نزدیک تھی۔ انہوں نے فن، ادب اور زندگی کو ایک نصب العین قرار دیا رکھا اور غزل کیساتھ پابند نظمیں کہیں۔ اور یوں انہوں نے Dimension + Variety کا تنوع اور چند جہتی ایک ایسا معیار قائم کیا جس نے بلوچستان میں اخلاق، حسن اور سماج کی ضرورتوں کو پورا کیا مثلاً انکی نظمیں عقل و عشق، تفسیر فطرت، موت و حیات، درس حیات پیام زندگی، گلہانگ انا اور اس قبیل کی بہت سی منظومات حقیقت نگاری سے تعلق رکھتی ہیں۔ اور اس طرح نصابی ضرورتوں کیساتھ پاکستانی قوم کی اجتماعی ذہنی کیفیتوں کا احاطہ کرتی ہیں۔ البتہ آغا صادق پاکستان میں مہاجری اور فرسودہ نوابی سماج کی باقیات کو طرز کا نشانہ بناتے رہتے تھے چنانچہ ادب کو مہذب اور شریفانہ طور پر انہوں نے فن کی عظمت کیلئے برتا۔ اس پر مستزاد انکا تنقیدی شعور تھا لہذا وہ نظم و نثر پر مکمل عبور رکھتے تھے۔

بلوچستان میں قبائلی نظام صدیوں سے قائم ہے۔ یہاں قابل فخر اکتسابات فنون لطیفہ کے ایک شعبے موسیقی کو حاصل ہے۔ یہاں کے تاریخی اور تہذیبی آثار اور اک اور ارتقا سے تعلق رکھتے ہیں۔ چنانچہ آغا صادق قبائلی نظام کے تناظر میں پروان چڑھنے والی موسیقی اور شاعری سے واقف تھے۔ وہ اسے صلائے عام کیلئے پیش کرنا چاہتے تھے لہذا انہوں نے نظم اور غزل کو فطری محرکات کے طور پر استوار کیا۔ اور خصوصی طور پر نظم کو ہمہ سمتی تخلیق کیا تاہم بلوچستان میں اردو غزل جب منصہ شہود پر آئی تو آغا صادق نے فطری آہنگ کیساتھ غزل کی عروضی پابندیوں کو قبول کیا اور شعر کو سجا سنوار کر آراستہ کیا۔ لہذا آغا صادق نے غزل کو رچی ہوئی صورت میں پیش کیا کہ یہ بھی ایک سماجی اور معاشرتی ضرورت تھی۔ اور جب کراچی اور لاہور میں جمالیاتی شعور کے علاوہ نئے تجربات کئے جا رہے تھے۔ اسی عہد میں آغا صادق نے کلاسیکی روایت کو سینے سے لگائے رکھا۔ وہ غزل میں مسلسل بحث کے قائل تھے۔ مگر کلاسیکی انداز کو قائم رکھتے ہوئے نئے تجربات سے انماض ہی برتتے رہے۔ اور یوں ان کی غزل ریاضت اور مشقت کے باوجود تہذیب و تحسین تک محدود رہی اور اس جدیدیت تک نہ پہنچ سکی جہاں فنکاری قدرتی تخلیق تک رسائی حاصل کر لیتی ہے۔ تاہم آغا



صادق کی غزل کا قرینہ بلوچستان میں بڑا اہم تھا۔ جسکی چند ایک مثالیں پیش ہیں:-

ابھی کیا قیامت ہے یہ وحشت خانہ دل بھی آمرے دل میں سما کر دیکھ لے	نہ یہ آباد ہوتا ہے نہ یہ ویرانہ رہتا ہے پوچھتا کیا ہے یہ کیا درد ہے
ہے دیکھنے کی چیز مرا حسن انتخاب یوں پلک پر آئے ٹھہرا قطرہ خون جگر	کوئین سے طلب نہ کیا کچھ سوائے دل پھر کوئی منصور جیسے بر سردار آگیا
اب نالہ خزاں ہی غنیمت ہے دوستو دم بھر یہاں ٹھہر کے مجھے دیکھنے تو دو	وہ دن گئے کہ نغمہ فصل بہار تھا آیا ہوں میں بھی چشم تماشا لے ہوئے
قبلہ رو ہونا بہت آسان ہے جہاں تیری تھلی ہو جہاں میری نگلیں ہوں	سخت مشکل ہے تمہارا سامنا وہیں پیدا کلیم و طور کا افسانہ ہو جائے

شاعری میں ترنم اور موسیقی کے تال میل سے آغا صادق نے ایک انفرادی آہنگ پیدا کیا تھا۔ اس اعتبار سے بھی دیکھیں تو ان کے جسم میں ایک صوفی آلتی پالتی مارے بیٹھا دکھائی دیتا ہے۔ آغا صاحب ایک دیندار۔ صوم و صلوات کے پابند انسان تھے اور تصوف میں منصور کے ثانی ان کا یہ اپنا شعر اس چیز کی غمازی کرتا ہے

مجھے داد دو کہ لب پر نہیں دعویٰ انالقی - اسی جوش پر اگرچہ مرا جذبہ خودی ہے  
یہ آغا صادق کی غالب خصوصیت انکی طبیعت کا استغنا اور شعر کا پروقار گزار تھی۔ انہوں نے  
عروض کے اصطلاحی معیارات کیساتھ شاعری کو ایک ممکنیت بھی عطا کی تھی۔ اور وہ جب  
کسی محفل میں غزل سراہتے تھے تو ایک گدا شنگی ضرور پیدا کرتے تھے۔ لہذا شاعری کی  
جملہ اصناف کی جانب انکی توجہ ایک تو علمی ضروریات کی بنا پر تھی دوسرے بلوچستان کی  
معاشرتی سطح پر انکی توانا داخلیت اور مجلسی انہماک (حسن شعر کے ذریعے کامیاب اسلوب کی  
جانب سفر) آغا صادق کیلئے تجرباتی واردات بن جاتا تھا۔ وہ اندرونی پیکار اور جذباتی رد عمل  
کو شعری اسلوب ہی کے ذریعے پیش کرتے تھے۔ لہذا انکی تمام غزلیں داخلی تاثرات اور ذہنی  
کیفیات سے ہم آہنگ تھیں۔ اور ان تمام شعری محاسن میں انکی غنایت شعری تخلیق کو  
مترنم خیال کا روپ بخش دیتی تھیں۔ اسلئے آغا صادق کی اندرونی لگن اور پر جوش شرکت کا

اندازہ لگانا مشکل نہیں ہوتا تھا۔

شخصیت کے اعتبار سے آغا صادق غیر رومانی اور مذہبی شعور کے انسان تھے علم و حکمت سے انہیں خصوصی لگاؤ تھا مگر اجتماعی حقیقت سے آشنا ہونے کی بنا پر وہ اپنا تخلیقی جوہر مجلسی نشست و برخاست میں صرف کرتے رہتے تھے مشاعروں میں والہانہ شرکت کی بنا پر انکی شاعری جذبات انسانی اور افکار ذہنی ہی کی ترجمانی کرتی تھی مگر مشاعروں میں عامۃ الورد خیالات اور مشاعراتی فضا کی بنا پر صرف مہارت ہی تک محدود رہتا آغا صادق قدیم منزلوں میں سفر کرتے رہے لہذا انکے محبوب مشاغل مشاعرے ہوتے تھے ان مشاعروں میں انکالب و لہجہ ممانت لئے ہوتا تھا سنجیدگی اور آسآدانہ اسلوب انکی شخصیت کا ہالا بن کر انہیں محفلوں میں بھی بے تکلف نہیں ہونے دیتا تھا اسلئے انکا احترام محفلوں اور مجلسوں میں التزام کیساتھ کیا جاتا تھا۔

راقم نے آغا صادق کی بے شمار محفلیں دیکھیں انکے اخلاقی محاسن قدرتی روایات اور نظریاتی تصورات کو بھی دیکھا مگر نہ جانے کیا بات تھی کہ انکی ذات میں وہ محبوبیت موجود نہیں تھی جو انکے دوسرے معاصرین میں پائی جاتی تھی البتہ احترام اور فاصلہ ہمیشہ سے انکی زندگی میں قائم رہا جسکی بنا پر انکے انتقال پر کسی نے انہیں یاد نہ کیا البتہ انکا یہ شعر

بہت دور آکر تری یاد آئی تجھے اے جوانی کہاں چھوڑ آئے

البتہ یہ شعر اب بھی نہاں خانہ ذہن میں گونجتا رہتا ہے راقم جب جوانی کی منزل کی جانب بچھے مڑ کر دیکھتا ہے تو آغا صادق کا مندرجہ بالا شعر آغا صادق کی اختراعی توانائی اور شدت تاثیر کے ساتھ یاد آنے لگتا ہے واقعی آغا صادق بلوچستان میں اسلوبی شاعری کو قائم رکھتے ہوئے انفرادی نسبت رکھتے تھے اور اپنے عہد میں زندہ رہ کر بہت سی حقیقتوں کی نمایندگی کرتے تھے

لندن میں ۱۹۹۰ میں لندن یونیورسٹی ہال میں آغا صادق مرحوم کی یاد میں ایک جلسہ انکے صاحبزادے ڈاکٹر نوید حسن ڈینشل سرجن کے زیر اہتمام منعقد ہوا جس میں مدیر دانش ڈاکٹر

سید سبط حسن رضوی نے آغا صادق مرحوم کی ادبی خدمات پر تقریر کی اسی جلسہ میں مرحوم کی تین کتابیں (جوہر عروض، جائزہ اور راگ رنگ) ایک کتاب کی شکل میں "نکات فن" کے زیر عنوان تقسیم کی گئیں



اگر مہر علی و آل بتولست نبود  
امید شفاعت ز رسولست نبود  
گر طاعت حق جہلہ بر آوردی تو  
بی مہر علی ہیج قبولیست نبود



## کتابهای که برای دانش دریافت شد

فارسی:

۱- درّ دری (موقعیت زبان فارسی در جهان معاصر) به اهتمام محمود اسعدی-تهران، خیابان انقلاب-مقابل پارک دانشجو-کوچه انوشیروان-پلاک ۱- سازمان انتشارات کیهان

اردو:

۱- مجموعه کلام احمد، عربی، فارسی، اردو، پنجابی، جلد اول موسوم به دیوان حمد و نعت-دکتر احد حسین قریشی قلعه داری-مکتبه ظفر گجرات، فیض آباد-سرگودھا روڈ

۲- پتھر آنکھین (افسانے) - شبیہ عباس جارچوی-گوھر پبلشرز، بی ۱۴، نیشنل آٹو پلازہ، مارسٹن روڈ، کراچی . . ۷۴۴

۳- عکس رخ یار-خیام نیشابوری کی چند رباعیات کا منظوم اردو ترجمہ، از شاکر القادری، محفل شعر و ادب اٹک

۴- پس دیوار (مجموعه شعر)، سعید گوھر-بک لینڈ، جناح روڈ، کوٹہ

۵- متاع جان (مجموعه شعر)، فوق لدھیانوی-مکتبه همسفر، ایف ۳۱۵، بہاڑا بازار، راولپنڈی

۶- اپنی اپنی صلیب (مجموعه شعر)، اختر عثمان، یاور پبلیکیشنز. ۸۶ سیکر ۲، خیابان سرسید، راولپنڈی

۷- رسالہ صاحبیہ، شہزادی جهان آرا بیگم کی ایک نادر تصنیف مع انگریزی ترجمہ، پیش کش سردار علی احمد خان، ناشر: طاہر احمد خان ایڈوکیٹ ہائی کورٹ لاہور

English:

Dimensions of Christianity by Dr. Abdul Hamid Qadri

Da,wah Academy International Islamic University, Islamabad

## مجله های که برای دانش دریافت شده اند

### فارسی:

- ۱- کلك، ماهنامه، شماره ۴، تیر ۱۳۷۲، صندوق پستی ۹۱۶-۱۳۱۴۵، تهران
- ۲- حوزتہ الجامعة الاسلامیة العالمیة، (عربی) العدد الاول ۱۴۱۴هـ، کلیه اصول دین الجامعة العالمیة الاسلامیة-ص-ب ۱۲۴۳، اسلام آباد، پاکستان.
- ۳- نشر دانش، شماره های اول و دوم، آذر-اسفند ۱۳۷۲، دفتر نشر دانش (کد پستی ۱۵۱۳۴، صندوق پستی ۴۷۴۸-۱۵۸۷۵، تهران)
- ۴- خبرنگار شوراى گسترش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲، آبان ماه ۱۳۷۲، ساختمان مرکزی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- ۵- سروش، ماهنامه ادبی، هنری و فرهنگی، جلد ۱۴، شماره ۸، اسد ۱۳۶۷هـ.ش.
- ۶- ذی الحجه/محرم الحرام ۱۴۰۹هـ.ق، صندوق پستی شماره ۲، ۱۱۰، اسلام آباد
- ۶- مجله العلوم الانسانیة (عربی)، شش ماهی، مارس تا سپتمبر ۱۹۹۱م العدد ۱-۲ صندوق البرید ۵۵۴-۱۳۱۴۵، تهران
- ۷- گل آقا، هفته نامه، شماره دوم، سال پنجم، پنجشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۷۳، ۱۶ صفحه، ایران
- ۸- میثاق خون، شماره دوم ماه ثور ۱۳۶۶ هجری شمسی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان، صندوق پستی ۱۱۰۷-پشاور، پاکستان
- ۹- معارف السلامی، شماره ۹، شهریور ماه ۱۳۴۸، سازمان اوقاف، خیابان فرانس، تهران
- ۱۰- آشنا، شماره سیزدهم، مهر و آبان ۱۳۷۲، خیابان شهید بهشتی، میدان تختی، شماره ۵، بنیاد اندیشه اسلامی، طبقه ۴، ۶-۹۲-۸۴۴، تهران

## اردو: کتابخانہ کی شہانہ و ایشیائی زبانوں کی کتابخانہ

- ۱- ماہنامہ فیض، شمارہ ۱۱، جلد ۱۰، فروری ۱۹۹۴، خانقاہ فضلیہ، شیرگڑھ
- ۲- تحصیل و ضلع مانسہرہ
- ۳- ماہنامہ قومی زبان، جلد ۶۶، شمارہ ۵، مئی ۱۹۹۴- انجمن ترقی اردو
- ۴- پاکستان، شعبہ تحقیق: ڈی-۱۵۹-بلاک ۷، گلش اقبال کراچی ۷۵۳۰۰
- ۵- القائم، ماہنامہ، جلد ۶، شمارہ ۴، اپریل ۱۹۹۴- عالمی مجلس اہل بیت
- ۶- پوسٹ بکس ۱۶۱۳- اسلام آباد
- ۷- ہمدرد، ماہنامہ، جلد ۶۲، شمارہ ۴، اپریل ۱۹۹۴- ہمدرد ڈاکخانہ، ۱۶۱۵
- ۸- ناظم آباد، کراچی ۷۴۶۰۰
- ۹- شمس و قمر، ماہنامہ، جلد ۳، شمارہ ۱۰، ماہ مئی ۱۹۹۴، ۲۵۸
- ۱۰- شاہ فیصل کالونی حیدر آباد
- ۱۱- درویش، ماہنامہ، جلد ۶، شمارہ ۵، مئی ۱۹۹۴ المصطفیٰ ہومیوکلینک ۵۴
- ۱۲- عبدالکریم روڈ، لاہور
- ۱۳- چہار سو، ماہنامہ، جلد دوم، شمارہ ۱۵، اکتوبر ۱۹۹۳، ۴۵۶۹-۷
- ۱۴- کوالمنڈی، ۴۶۰۰، راولپنڈی
- ۱۵- اوج نعت، جلد اول و دوم، ۱۹۹۲-۹۳- گورنمنٹ کالج شاہدرہ-لاہور ۲۱
- ۱۶- میثاق، جلد ۴۳- شمارہ ۵، جون ۱۹۹۴، مکتبہ مرکزی انجمن
- ۱۷- خدام القرآن، لاہور
- ۱۸- رہنما، جون ۱۹۹۳، بی-۲۳۸، جعفر طیار سوسائٹی- کراچی
- ۱۹- الفجر، ماہنامہ، جلد ۵، شمارہ ۶، پوسٹ بکس ۲۴۸۴، ۷۴۶۰۰، کراچی
- ۲۰- افکار معلم، ماہنامہ، جلد ۶، شمارہ ۲، فروری ۱۹۹۴-۴۷، ایبک پارک

- ۳- بہاول شیر روڈ، ٹرنک لاہور، ۵۴۰۰۰
- ۱۳- انجمن وظیفہ، ماہنامہ، جلد ۲۹-۳۰، شماره ۷-۸، مارچ-اپریل ۱۹۹۴،  
مرکزی دفتر: فین روڈ، لاہور
- ۱۴- خواجگان، ماہنامہ، جلد ۲۴ مئی ۱۹۹۴، انجمن حسینیہ خواجگان  
نارو والی لاہور
- ۱۵- معارف، ماہنامہ، جلد ۱۵۳، مئی ۱۹۹۴-دارالمصنفین، شبلی اکیڈمی،  
اعظم گڑھ ۱-۲۷۶
- ۱۶- نقوش مہوات، ۴، جنوری ۱۹۹۴، محلہ حکیمان، ساندہ خورد، لاہور
- ۱۷- دستگیر، سہ ماہی-جلد ۴، شماره ۳-۴، جولائی و اکتوبر ۱۹۹۳،  
سہ ماہی دستگیر، پوسٹ بکس نمبر ۱۹۷، کوئٹہ
- ۱۸- سبیل ہدایت، جلد ۵، شماره ۴، اپریل ۱۹۹۴، بزم ندائے مسلم پاکستان،  
۳۱۸-بی-۱-ٹاؤن شپ، لاہور
- ۱۹- اقبالیات، سہ ماہی، جلد نمبر ۳۲، شماره ۲، جولائی تا ستمبر ۱۹۹۲،  
اقبال اکادمی پاکستان-۱۱۶ میکلوڈ روڈ، لاہور
- ۲۰- ساحل رنگ، ماہنامہ، جلد ۶ شماره ۱، مئی ۱۹۹۴، ماہنامہ ساحل رنگ،  
کچہری روڈ چوئیاں-پوسٹ کوڈ ۵۵۲۲ ضلع قصور
- ۲۱- العبلغ، ماہنامہ، جلد ۳۸، شماره ۱-۲، جنوری تا فروری ۱۹۹۴،  
محمدیہ پبلیکیشنز دارالعلوم، محمدیہ سرگودھا
- ۲۲- فکر و نظر، سہ ماہی، جلد ۳۱، شماره ۲، اکتوبر تا دسمبر ۱۹۹۳،  
ادارہ تحقیقات اسلامی بین الاقوامی اسلامی یونیورسٹی، اسلام آباد
- ۲۳- لسان صدق، ماہنامہ، جلد دوم، شماره ۴، جون ۱۹۹۴، دارالتبلیغ الجعفریہ،  
پوسٹ بکس نمبر ۱۵۲۵، اسلام آباد

**English:**

1. Hamdard Islamicus, Quarterly Journal, Vol. XVII  
Spring 1994, Hamdard Foundation, Pakistan.
2. Friends Perspective, No.9, P.O. Box No.299,  
Rawalpindi, Cantt.
3. The Fundamentalist, Quarterly, Vol. I, Issue-I, Rawalpindi.
4. Iqbal Review, Monthly, Vol.34, No.3, October 1993'  
Iqbal Academy, Lahore.
5. The New Challenges, Quarterly, Issue-I, January to March  
1994, Islamabad.





## مقالاتی کہ برای دانش دریافت شد

فارسی:

۱- سلطان التارکین حمیدالدین حاکم و دیوان گلزار حاکمی،  
سلطان الطاف علی، کریمہ شاہ نشاہ احمد لکھنؤ

۲- تداخل لغات ترکی و مغولی در ادبیات فارسی، دکتر عنایت اللہ شہرانی

۳- زبان فارسی و اہمیت آن در شبہ قارہ ہند و پاکستان،  
دکتر شفقت جہان خٹک، تہران

۴- دربارہ مخمس چہل اسرار، دکتر محمد حسین تسبیحی، اسلام آباد

۵- مقامات و احوال در تصوف، شفقت جہان خٹک، پیشاور

۶- معرفی یک شاعر جوان افغانی بنام رازق خان، میر اسمعیل فرہمند،  
افغانستان

۷- لغات ترکی و مغولی در ادبیات فارسی، دکتر سید علی رضا نقوی

۸- روابط سند با ایران، دکتر عبدالجبار جونیجو، دانشگاه جام شورو، سند  
اردو:

۱- ٹیپو سلطان کے خاندان میں فارسی چرچا-دکتر ام سلمی، ڈھاکہ

۲- فارسی ادب کے حوالے سے اختر شیرانی کی علمی و ادبی خدمات،  
ڈاکٹر آصفہ زمانی، لکھنؤ (ہند)

۳- عہد مغلیہ کی فارسی شاعری کی عام خصوصیات،  
ڈاکٹر سید سجاد حسین مدراس (ہند)

۴- مرزا مظہر جان جاناں اور انکی فارسی شاعری،  
ڈاکٹر آصفہ زمانی، لکھنؤ (ہند)

### English:

1- Anna Molka Ahmad by Mos a rat Naheed Immam

2- Allama Iqbal and Iran by Dr. K.B. Nasim

3- Sultan Sanjar by Dr. K.B. Nasim

## دانش تفریحی، روشنائی، زبانی و روحی کالقه

English  
تفریحی

۱- روحانیت، انجیل، زبانی، و مقاله در باره انجیل و روحانیت

### درست نامه دانش شماره ۳۶

۲- روحانیت ملاقاتنامه، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت

۳- روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت

صفحه	سطر	درست
۴	۹	روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت
۷	۱۴	روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت
۱۸	۷	روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت، انجیل، روحانیت
۲۸	۱۰	پیری
۷۳	۲	مدینه علم
۸۳	۹	فرزند مهان
۸۷	۹	مجدد
۱	۳	علاقه
۱۲۸	۱	کیانی
۱۳۵	۲	از جمله "آموزش" کارهای نمایان
۱۴۴	۱۶	معنی
۱۶۱	۱۰	استفاده
۱۷۱	۸	مصحفی

English

1- Anna Moka Ahmad by Mostafa Niaz

2- Allama Iqbal and Iran by Dr. K. B. Nazim

3- Sultan Sanjar by Dr. K. B. Nazim

## A Lyric of Hazrat Imam Khomeini

*Pain I need, remedy I need not  
Grief I desire and tuning I heed not,*

*Your lover, your lover I am and fond of you  
For the disease of love, I never require a cure in lieu*

*I am the customer of thy unfaithfulness by my soul  
Never do I wish you to give up playing this unkind role*

*Your oppression, O dear! is faithfulness to me  
Then why should I aspire for fidelity*

*Thou art my pleasantness and I am but a dead  
A dead person with pleasantness I like not ahead*

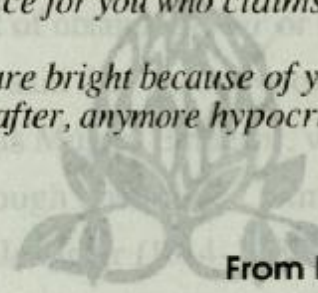
*Unaware is sufi of the Union of the Friend  
And I like not the sufies with an unclear trend*

*Thou art my prayers and my recitals indeed  
Nothing from memories mentions and prayers more I need*

*Thou formest the Kiblah to any direction I turn my face  
So need not I have a compass to run the Kiblah finding race*

*On whom you Cast a glance, self-sacrifice he welcomes  
But I stand as sacrifice for you who claims no ransoms*

*The entire horizons are bright because of your face  
And need not I, hereafter, anymore hypocritical base*

  
From Flowers of knowledge

"This is a discovery which was made during my reign through the efforts of the mother of Noor Jehan. When she was making rose water, a scum formed on the surface of the dishes into which the hot rose water was poured from the jugs. She collected this scum little by little. When much rose water was obtained, a sizeable portion of the scum was collected. It was of such strength in perfume that if one drop of it is rubbed on the palm of the hand, it scents a whole assembly and it appears as if many red rose buds had bloomed all of a sudden. There is no other scent of equal excellence to it.....

Queen Noor Jehan and Emperor Jehangir were very fond of rose, rose water and rose oil (*attar*). It is said that rose water was filled in the canal which was constructed along the rose garden during their wedding celebrations. The bridal couple, while walking on the side of the canal, noticed thick oily drops floating on the surface. It was collected and named *Attar-i-Jehangiri*.



to the birth of the red rose. When the first white rose bloomed, the nightingale, seized with love for this flower, flung himself on it and was pierced by its thorns. The dying nightingale sprayed its blood upon the petals and coloured the white rose with dark crimson colour and so it has bloomed ever since.

The phenomenon of rose plucking by folk women and girls still exists in Iran. The cities of Haji Lur and Qamsar in Gurgan and Kashan provinces are famous for rose cultivation. The beautiful city of Qamsar is situated about 28 K.m. south of Kashan, where the climate is best suited for rose cultivation and roses are mainly grown for extracting oil or *attar*. The rose oil of Qamsar is the best in the world. Fragrant roses are extensively planted for this purpose in this city. The plucking and collection of flowers commence early morning on a dry day as soon as the dew has evaporated and when the flowers are half opened. It is said that from 810 to 817 AD., the province of Fars alone was required to pay a tribute of 30,000 bottles of rose oil to Caliph of Baghdad and that the export trade extended as far as China, India, Egypt, Morocco and Spain.

Though the art of obtaining *attar* or rose oil was known from the ancient times, it is said that Queen Noor Jehan, the beloved wife of Jehangir, the famous Mughal Emperor, who had come from Iran, discovered *attar* through observing a film of oil upon the water's surface but Emperor Jehangir (1014-1037) in his memories, gives this credit to Noor Jehan's mother, and writes:

roses. People in these cities organise special ceremonies, called Jashn-i-Gul-i-Surkh, during which flowers are plucked before sunrise for extraction of *attar*.

Rose is one of the most beautiful flowers in Iran. It is called "Gul-i-Surkh" which means red flower. It is also called "Gul-i-Mohammadi." This flower has five petals and is very fragrant, mainly cultivated to obtain *attar*. Many stories and legends are attributed to it. People narrate these stories in poetry and prose. As one of the legends goes, songs of the nightingale were so much fascinating and melodious that the white flowers blushed and became red. Another popular legend is that the white flower got red from the blood of a nightingale. The story of a Christian knight and Persian slave girl is a famous legend in this regard. The story is as follows:

It was during the old days when a Christian knight, named Henry, visited the Gardens of Solomon in Damascus. He saw under the cypresses the Saracian women who carried huge baskets of red, white and pink petals of roses for making *attar*. Among them, there was a young beautiful slave girl Sheramur, who was singing a melodious song. She normally used to sing while plucking the flowers. One day, Henry got intoxicated with the perfumed atmosphere and enchanting sweet voice of the girl, went to her and requested her to sing the song for him alone. In the evening, the girl sung this song for him in her purest voice. Overwhelmed by the beauty of the girl and her bewitching voice, Henry asked her to explain the meaning of the song. She told him that this song relates

Iran, Holy Cities of Makkah and Madina, Damascus and across the Hindukush mountains to Northern India and Kashmir. Later, it was spread to parts of Europe, mainly Bulgaria, France, Germany, Switzerland, Austria and Spain.

Production of perfume in a rose starts with the manufacture of unscented substances, called glucosides, in the same way as the manufacture of starch, sugar, i.e. by combination of carbon dioxide and water in sunlight. These glucosides are transported to the petals by the plant sap, where they are hydrolysed into glucose and rose alcohols in presence of sunlight enzyme. These alcohols are mildly scented but can be further oxidized to aldehydes which are very strongly scented.

Persia (Iran) is considered the cradle from where rose growing developed in various parts of the world. The history of rose culture is very old in this country. The art of obtaining rose water and rose oil, therefore, is also very old. Fragrant roses were extensively grown for this purpose in the provinces of Kashan and Gurgan. Thousands of pounds of the rose petals were used to be gathered each day for preparation of rose *attar*. Till today, a number of rose fields can be found in these provinces. During the rose season, groves of roses can be seen, covering hundreds of miles, making the whole atmosphere fragrant. Their fragrance can also be felt in the outskirts of these cities. Nightingales make their nests in rose shrubs and sing beautiful songs. The folk women and girls, attired in their best local costumes, are seen plucking the roses and carrying basket full of petals on their heads for making *attar* of

BY DR. MAHMOODA HASHMI

## ROSE WATER A SYMBOL OF PURITY

Roses have always been greatly valued and admired for their perfume and enchanting fragrance. Extracting rose water and rose oil or *attar* from the rose petals is an ancient practice. Rose water perhaps is known as the oldest distilled fragrant water, used for sprinkling in social and religious gatherings to keep the atmosphere fresh and fragrant. This practice still exists. In our country and elsewhere in the world, rose water is sprinkled during the Mahafil-i-Milad, Eid days, Nauroz and other religious occasions as a symbol of purity. Similarly, rose oil is the most pleasant fragrance and is used as an essence for the perfumes all over the world. Otto of rose is very expensive, enormous quantity of rose petals are required to obtain a litre of *romor* (*attar*).

Perfumes are derived from essential oils which develop in certain cells of each plant. The petals of the scented rose have, on the surface, tiny perfume glands that are invisible to the naked eye, but, can be observed with a microscope. The essential oil produced and secreted by the glands is highly volatile and requires a sufficiently high temperature and humidity in the air for its development as scent to the full extent. The earliest achievement to obtain rose oil were in parts of Western Asia. Iran, and Indo-Pak subcontinent were famous for it. It is presumed that even before the days of the Great Silk Route and Marco Polo, the rose had spread as far as Samarkand in Central Asia. Then the traders took it to Kabul,



32. Abdul Wahid, Thoughts and Reflections of Iqbal (Lahore:Sh. M. Ashraf, 1964), p.126.
33. M. Iqbal, Reconstruction op.cit., p.118.
34. Ibid., p.118.
35. William Sahakian, The Ideas of the Great Philosophers (New York: Barnes and Noble Inc., 1986), p.33.
36. Ibid., p.70.
37. Pickthal, op.cit., (3:31)
38. M. Iqbal, Kulliyat (Urdu) op.cit., p.691.
39. M. Iqbal, Reconstruction op.cit., p.119.
40. Ibid., p.117.
41. Pickthal, op.cit., (39:68)
42. M. Iqbal, Reconstruction op.cit., p.118.
43. M. Iqbal, Kulliyat (Persian) op.cit., p.168.



## REFERENCES AND FOOTNOTES

1. M. Iqbal, Reconstruction of Religious Thought in Islam (Lahore : Sh. M. Ashraf, 1982), p.101.
2. M. Pickthal, Holy Quran (Rawalpindi: Taj Company Ltd; n.d.) (112:1-4), Iqbal has used some other English translation, which is also true about most of the other Quranic references that follow.
3. Ibid., (32:7-9 and 15:29)
4. M. Iqbal, Reconstruction op. cit., p.61.
5. Pickthal, op.cit., (17:85)
6. Ibid., (6:60)
7. M. Iqbal, Reconstruction op. cit., p.
8. Ibid., p.103.
9. Ibid., p.119.
10. Pickthal, op.cit., (17:7)
11. Ibid., (33:72)
12. M. Iqbal, Reconstruction op. cit., p.95.
13. Pickthal, op.cit., (19:93-95)
14. Ibid., (17:11)
15. Ibid., (2:38)
16. Ibid., (84:18-19)
17. M. Iqbal, Kulliyat (Urdu) (Lahore: Sh. Ghulam Ali & Sons, 1972) p. 360.
18. Pickthal, op.cit., (59:19)
19. M. Iqbal, Kulliyat, (Urdu) op.cit., p.100.
20. Pickthal, op.cit., (91:9-10)
21. M. Iqbal, Kulliyat, (Urdu) op.cit., p.337.
22. M. Iqbal, Kulliyat (Persian) (Lahore: Sh. Ghulam Ali & Sons, 1973), p.14.
23. Pickthal, op.cit., (7:35)
24. M. Iqbal, Kulliyat (Persian) op.cit., p.123.
25. M. Iqbal, Reconstruction op.cit., p.151.
26. Pickthal, op.cit., (7:181)
27. Mazharuddin Siddiqui, Concept of Muslim Culture in Iqbal (Islamabad: Islamic Research Institute, 1970), pp.64-76.
28. M. Iqbal, Reconstruction op.cit., pp.102-106.
29. Riffat Hassan, The Sword and the Scepter (Lahore: Iqbal Academy Pakistan, 1977), p.264.
30. Ibid., p.265.
31. Pickthal, op.cit., (53:17)

In the above write-up, we have taken only a few of the Quranic verses which have had a clear influence on Iqbal and seemed to have helped him evolve and formulate his Philosophy of Ego. There are many more which could be quoted to prove the point. But that may not be necessary as Iqbal himself most proudly submits to the Prophet in Rumooz-i-Bekhudi that if he had not threaded the pearls of the Quran in his writings then:

روز محشر خوار و رسوا کن مرا بی نصیب از بوسه پا کن مرا  
 [Dishonour and defame me on the Day of  
 Judgement and deprive me of kissing your  
 feet](43).

So exalted he feels for having utilized the Quranic wisdom in his writings that he is prepared to undergo the highest punishment of the indifference of the Prophet towards him, whom he holds in the highest esteem after Allah, if he (Iqbal) has conveyed in his writings, anything other than what is contained in the Quran.

There is no doubt that Iqbal does measure upto his claims at least as far as his Philosophy of Ego is concerned.

in Iqbal's opinion "those in whose case Allah wills otherwise" will be those individual Egos who have earned immortality by reaching the highest point of development (42)

This ideal of perfection is not something of an utopia, which is unattainable. The Quran confirms its realizability in Prophet's journey to Miraj, which is the zenith of human self-realization.

The Greek philosophers had tackled this question quite differently. Plato for example, sees the culmination of human self-realization in "resemblance to God" in an ethical sense.(35) Aristotole argues that everything in the universe seeks to "become God-like".(36) The problem with these two proposition is that when things or human beings strive to become like Allah, they have absolutely no model visible or alive to follow. It is because of this reason that the Quran advises the believers:

"Say (O Muhammad to Mankind): If ye love Allah follow me; Allah will love you..."(37).

In keeping with the above Quranic command, therefore, for Iqbal the Prophet (PBUH) is the perfect model to be emulated. He, thus, appeals:

به مصطفیٰ برسان خویش را که دین هم او است اگر بر او نه تر سیدی تمام بولہبی است

[O Muslim, endeavor to emulate the Prophet Muhammad. If you don't, you are but going astray like Abu Lahab](38).

Iqbal considers each Ego to be a condidate for immortality depending upon its degree of developement.(39) A full grown Ego, he says, will remain perfectly calm on the Day of Judgement.(40) This thought is obviously based on the Quranic verses;

"And there shall be a blast on the trumpet and all who are in the Heavens and who are on the Earth shall faint away save those in whose case Allah wills otherwise"(41)

In Iqbal's opinion, "those in whose case Allah wills otherwise", will be those individual Egos who have earned immortality by reaching the highest point of development.(42)

truthfulness and will to sacrifice and perform miraculous role in rebuilding society through their charismatic leadership. He has called them by different names such as "Mard-i-Qalandar", "Mard-i-Hur", "Momin" and so on.(27)

It may be seen that the foregoing galaxy of the Quranic injunctions lends a definite unity to Iqbal's Philosophy of Ego which rests on three pillars. First, that all life is spiritual,(28) with the implication that only spirit has overriding importance. Matter has only that much importance as is required to meet the minimum requirement of the spirit. It is the spiritual which ought to be realized in man i.e. his Ego.

Second, that all life is individual,(29) which brings to the fore the fact that all accountability is individual. Hence, it is the individual responsibility of every man to do good deeds so as to successfully withstand the cross examination of his Ego on the day of judgement.

Third, that all life is unique.(30) Uniqueness refers to the quality of the Ego which, it is able to acquire through self development. It is synonymous to goodness and freedom, and refers to the distance of an Ego from the Ultimate Ego and, hence, is a measure of its perfection. Each Ego has, therefore, to strive hard to achieve an optimum measure of perfection. The three scales, i.e., those of the development of the Ego, its uniqueness and its freedom, run parallel and are synonymous. A measure of development achieved by an Ego is in fact a measure of its uniqueness as well as freedom.

The Quranic verse describing the ascension(Miraj) of the Holy Prophet (PBUH) that : "his eye turned not aside, nor did it wander", (31) helps Iqbal to conclude that the highest development of an Ego is reached when an Ego can communicate with another Ego.(32) He calls it as the stage of "self-possession"- the ideal of perfect manhood in Islam.(33) Iqbal prefers to quote a Persian verse to depict this stage:

موسی ز هوش رفت بیک جلوه صفات تو عین ذات می نگری در تبسمی

[Moses fainted away by a mere surface illumination of Reality. Thou seest the very substance of Reality with a smile](34).

[It is the source and, fount of life And keeps up honours flame if blest with it you are a king if breft a prey to shame](22).

Further in Asrar-i-Khudi, he points out:

قطره چون حرف خودی از بر کند هستی بی مایه را گوهر کند

[When a drop learns the lesson fo Ego by heart It makes its worthless existence, a valuable pearl](22).

The Self being a spiritual entity can only be educated through obedience to the law of the Quran which is a moral code of human conduct. The Quran thus directs:

"O children of Adam ! If messengers of your own come unto you who narrate unto you my revelations, then whosoever refraineth from evil and amendeth-there shall no fear come upon them, neither shall they grieve"(23).

Iqbal clads this idea in his Persian verse in Ramooz-ii-Bekhudi:

گرتوی خواهی مسلمان زیستن نیست مکن جز به قرآن زیستن

[If you want to live as a Muslim. It is impossible to do so without following the teachings of Quran](24).

Man's development in isolation has no social utility. Each Ego is equivalent to a moral unit of society. If it is not trained, it has adverse effects on society. Conversely, when trained and developed properly, it radiates goodness and could be a forerunner for an ideal society. Iqbal, therefore, takes the training of the Ego as a social act. It has to be undertaken within a society and not in isolation. The whole purpose of training and developing the Ego is to produce as Iqbal calls the "self-concentrated individuals", (25) who can take charge of the society and spread goodness by personal example. Iqbal seems to have developed this idea from the Quranic injunction:

"And amongst these who we had created are a people who guide others with truth, and in accordance therewith act justly"(26).

By the "self-concentrated individuals", Iqbal means those individuals who possess virtues such as boldness, creativity,

there shall no fear come upon them neither shall they grieve"(15).

To ensure that man derived full benefit from this training, he was to be taken gradually from one stage to the next as revealed in the Quranic verse:

"and by the moon when at full, that from state to state shall ye be surely carried onwards"(16).

This fact is highlighted by Iqbal in *Bal-i-Jibril*:

مرد ستارہ سے آگے مقام ہے جس کا وہ مشتبہ خاک ابھی آوارگان راہ میں ہے

[The handful of dust destined to reach out beyond the skies, is still amongst the way wanderers](17).

Stressing on the importance of this training in the career of man, which is in the making, the Quran thus warns:

"And be not ye like those who forget Allah and who He hath, therefore caused to forget their proper selves. Such men are evil doers"(18).

Iqbal captures the spirit of the above Quranic verse and brings out in *Zarb-i-Kaleem*:

ہوئی ہے زیر فلک امتوں کی رسوائی خودی سے جب ادب و دین ہوتے ہیں بیگناہ

[When Faith and word with self loose contact The nations self esteemed can't keep intact](19).

Iqbal is, therefore, clear in his mind that it is the Self or the Ego of man which ought to be trained and developed without which man, for sure, will go astray. The Quran further dwells on this specific aspect of training and enjoins:

"He is indeed successful who causeth it (the soul) to grow and he is indeed a failure who stunteth it"(20).

Iqbal has repeatedly conveyed this important fact in scores of his verses. We would like to quot only two of them here. In *Bali-i-Jibril* he says:

تری زندگی اسی سے تری آبرو اسی سے جو رہی خودی تو شاہی، نہ رہی تو روسپاہی

This thought, we find ingrained in the Quranic injunction:

"If you do well, to your own behoof will ye do well: And if ye do evil, against yourselves will ye do it"(10).

The foregoing verse read with:

"Verily We proposed to the heaven and the earth and to the mountains to receive the 'trust' but they refused the burden and they feared to receive it. Man undertook to bear it, but has proved unjust, senseless"(11).

helps Iqbal to deduce that the 'trust' which the man had accepted from Allah had factually been accepted at the peril of his own accountability(12). And by accepting a free personality empowered to make independent judgements and decisions to choose between 'good' and 'evil', man had in fact run a great risk in rendering himself liable to punishment on the day of judgement, highlighted in the Quranic verses:

"... He hath taken note of them and remembered them with exact numbering: and each of them shall come to Him on the day of Resurrection as a single individual"(13).

The same verses further assist him to determine that all life is individual. None can bear the burden of the other. Each one would be rewarded or punished for his own deeds.

Additionally, the duality of human nature, as revealed in the Quranic verse:

"Man prayeth for evil, as he prayeth for good; for man was very hasty'.

clearly establishes for him the need for training man for which Allah had assumed responsibility to impart guidance. The Quran, thus, stresses:

"We said: Go down, all of you, from hence; but Verily there cometh unto you from Me a guidance; and whoso followeth My guidance,



then he fashioned him and breathed into him of His spirit"(3).

help him arrive at the conclusion that the ultimate nature of Reality is spiritual(4), which is the fountain head of all life which is also spiritual in character. He therefore, categorically states that the Ego being a spiritual entity, our conscious experience does not give us any clue about the details of its form.

Instead of speculating about it like the other philosophers had done in the past, and reaching no-where, he took the clue from the Quran which clearly states:

"And they ask thee of the soul say: the soul proceedeth from my Lord "Amr" [command]: But of knowledge only a little to you is given"(5).

Further the Quranic verses that:

"He is the One Who takes away your consciousness by night (during sleep) and He knows how your behaviour has been by day (during hours of consciousness); then He wakes you up in the condition that you were before sleep that your known term, or duration, may be completed"(6).

lead him to equate consciousness with Ego and from the word "Amr" in the Quranic verse (footnote-5 above), which expresses the creative activity of Allah, he infers that the essential nature of soul is directive as it proceeds from the directive energy of Allah(7).

Using this argument as a base, he derives that the real personality of man which is portrayed by his Ego, is not a thing but an act(8). The Ego perceives, synthesizes and directs its own actions and reactions in terms of a series of acts. These acts, as may be appreciated can either be Ego sustaining acts the ones which help to improve and develop the Ego, or Ego dissolving acts, the ones which weaken the Ego and retard its development. The Ego is, thus, the totality of man's behaviour which actually boils down to his deeds(9).

BY \_\_\_\_\_ M. ASHRAF CHAUDHRY

## THE QURANIC FOUNDATIONS OF IQBAL'S PHILOSOPHY OF EGO

Iqbal has liberally used the Quranic wisdom in his prose and poetic works. In fact almost every aspect of his philosophy i.e. knowledge, evolution, religion, and so on has a firm anchoring in the Quranic tradition either directly or indirectly through the practice of the Prophet (PBUH). These twin sources have for certain, not only stimulated his thoughts but have also had a definite formative influence on it.

The philosophers and metaphysicians of antiquity and those who followed them only speculated about the human soul without reaching any definite conclusions about its various aspects. Iqbal based his philosophy of soul (Ego) on the Quranic revelations, and provided answers to many aspects of the Ego which the philosophers and the metaphysicians had hitherto failed to arrive at, philosophically.

Knowing the limits of philosophy, he argues that it is not possible to get a clue of the Ego as a soul substance, because by hypothesis it does not reveal itself to experience(1). He therefore proceeded to base his philosophy of Ego on the Quranic revelations.

He has used the following Quranic injunction regarding the concept of Allah:

"Say: Allah is one  
All things depend on Him  
He begetteth not, and He is not begotten;  
And there is none like unto Him"(2).

He emphasizes the unquestionable autonomy and incomparable individuality of Allah whom he calls the Ultimate Ego.  
The Quranic verses:

"Who made all things good which He created  
and He began the creatin of man from clay;...

# DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:  
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:  
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:  
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:  
Office of The Cultural Counsellor  
EMBASSY OF THE ISLAMIC  
REPUBLIC OF IRAN  
House No. 25, Street No. 27, F/6-2  
Islamabad, Pakistan.  
210149/210204



# DANESH

Quarterly Journal

of the  
Office of the Cultural Counsellor  
Islamic Republic of Iran,  
Islamabad

SPRING, 1994  
(SERIAL NO. 37)

A collection of research articles  
with background of Persian Language  
and Literature and common cultural heritage of  
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.